

ویرایش جدید - ۱۳۹۶

همزیستی مسالمت‌آمیز با غیرمسلمانان در جامعه‌ی اسلامی

تألیف و نشر: رد شبهات ملحدین





فهرست مطالب

پیشگفتار:.....	۶
گفتار اول: حقوق عمومی مشترک بین مسلمانان و غیر مسلمین.....	۸
مهم‌ترین حقوق انسان.....	۸
۱. کرامت انسانی.....	۹
۲. آزادی انسانی.....	۱۱
۳. مساوات و برابری.....	۱۳
گفتار دوم: سیدنا محمد رسول الله ﷺ رحمت جهانیان است.....	۱۴
گفتار سوم: تسامح و آسان‌گیری.....	۱۵
گفتار چهارم: رحمت خداوند متعال در گرو رحمت به مخلوقاتش است!.....	۱۶
گفتار پنجم: نصرت و یاری دادن مظلوم.....	۱۷
گفتار ششم: انواع کفار.....	۱۷
مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی کفر.....	۱۷
مبحث دوم: تعریف معاهد و مستأمن از دیدگاه علمای اسلامی.....	۲۱
۱. معاهد.....	۲۱
۲. مستأمن.....	۲۲
گفتار هفتم: احسان، صدقه و صلۀ رحم با غیر مسلمین!.....	۲۳
گفتار هشتم: اذیت و آزار و غیبت و بد دهنی به اهل ذمّی حرام است!.....	۲۵
گفتار نهم: سخن دروغ به دیگران حرام است، اگر چه با کافر باشد!.....	۲۷
گفتار دهم: تکریم و احسان کردن به همسایه غیر مسلمان.....	۲۷
گفتار یازدهم: عیادت و زیارت بیماران غیر مسلمان.....	۲۹
گفتار دوازدهم: شرکت در تعزیه و تشییع جنازه غیرمسلمان و گفتن تسلیت به آنها.....	۳۰
گفتار سیزدهم: تبریک گفتن به غیر مسلمین.....	۳۱
گفتار چهاردهم: اسلام بر حرمت مال، خون و آبروی معاهدین و اهل ذمّه تأکید دارد.....	۳۱

- گفتار پانزدهم: هرگونه دست‌درازی و خیانت در امانت غیر مسلمانان شرعاً حرام می‌باشد! ۳۲
- گفتار شانزدهم: امان دادن به کافر حربی توسط شخص مسلمان و عدم تعرض به او ۳۵
- مبحث اول: پاسخ خیانت، خیانت نیست؟! ۳۸
- مبحث دوم: قتل غافلگیرانه در اسلام جائز نیست! ۳۹
- گفتار هفدهم: پذیرفتن سخن کافر حربی مادام که مدعی امان باشد ۴۰
- گفتار هجدهم: دفاع و حمایت از اهل ذمه در مقابل دشمنانشان! ۴۰
- گفتار نوزدهم: خداوند متعال قدرت اراده و اختیار را به انسان بخشیده است ۴۱
- گفتار بیستم: در انتخاب دین و عقیده، آزادی کامل وجود دارد ۴۴
- گفتار بیست و یکم: بنابه دیدگاه علمای اسلامی، اکراه و اجبار در قبول اسلام، جائز نیست! ۴۶
- مبحث تکمیلی: نسخ فقط با دلیل معتبر شرعی مقبول است! ۴۸
- گفتار بیست و دوم: آزادی شهروندان غیر مسلمان در ملزومات دینی‌شان ۴۹
- گفتار بیست و سوم: آیا حدود بر غیر مسلمین اقامه می‌شود؟ ۵۰
- گفتار بیست و چهارم: اجرای عدالت بین مفاهیم اسلامی و تطبیق عملی ۵۲
- گفتار بیست و پنجم: تکافل و ضمانت اجتماعی ۶۴
- گفتار بیست و ششم: قطع دستِ مسلمانی که مالِ کافر ذمی را به سرقت ببرد! ۶۹
- گفتار بیست و هفتم: قصاص فرد مسلمان در برابر شهروند غیر مسلمانی ۶۹
- گفتار بیست و هشتم: دیه شهروند غیر مسلمان و مساوات آن با دیه مسلمان! ۷۰
- گفتار بیست و نهم: ضمانتِ سلامتِ عبادی و آزادی شعائر دینی غیر مسلمین ۷۳
- گفتار سی ام: مشروعیت جزیه، سوره توبه، جنگیدن با اهل کتاب ۷۸
- مبحث اول: سبب نزول آیه ۲۹ سوره توبه ۷۹
- مبحث دوم: امر به قتال برای جنگ است نه صرفاً کشتن! ۸۱
- مبحث سوم: مشروعیت اخذ جزیه ۸۱
- مبحث چهارم: جزیه از چه کسی گرفته می‌شود؟ ۸۵
- مبحث پنجم: مقدار جزیه ۸۶

- مبحث ششم: رفق و مدارا با غیر مسلمانان در گرفتن جزیه ۸۸
- مبحث هفتم: کیفیت دریافت جزیه ۹۱
- مبحث هشتم: قانون جزیه در سایر ملل و ادیان ۹۳
- گفتار سی و یکم: دیدگاه خاورشناسان در مورد آزادی ادیان در جامعه‌ی اسلامی و انتشار دین اسلام در جهان! ۹۸
۱. ویل دورانت ۹۸
۲. زیگرید هونکه ۱۰۱
۳. جُرجی زیدان ۱۰۱
۴. جواهر لعل نهرو ۱۰۲
۵. پطروشفسکی ۱۰۳
۶. جان بی ناس ۱۰۳
۷. فلیپ حتی ۱۰۴
۸. گوستاو لوبون ۱۰۴
۹. آندره میکل ۱۰۶
۱۰. ه. ج. ولز ۱۰۶
۱۱. آلبرت حورانی ۱۰۷
۱۲. پیتر منسفیلد ۱۰۸
۱۳. جُورج حَنَا ۱۰۸
۱۴. امیل درمنگم ۱۰۸
۱۵. هنری دی کاستری ۱۰۹
۱۶. اتین دینت ۱۱۰
۱۷. اگناتس گلدزیهر ۱۱۱
۱۸. فن گوستاو گرونهام ۱۱۳
۱۹. آرنولد توین بی ۱۱۳
۲۰. آلبر ماله و ژول ایزاک ۱۱۴
۲۱. ج. آر ویلستند ۱۱۴
۲۲. گیب ۱۱۵
۲۳. برتراند راسل ۱۱۵

۲۴. ریچارد ساوثرن ۱۱۵
۲۵. استانفورد جی شاو ۱۱۶
۲۶. اینگمار کارلسون ۱۱۶
۲۷. توماس آرنولد ۱۱۷
۲۸. ریچارد فرای ۱۱۸
۲۹. مونتگمری وات ۱۱۸
۳۰. آدام متز ۱۱۹
۳۱. کارن آرمسترانگ ۱۲۰
- منابع و مآخذ: ۱۲۱

پیشگفتار:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه، أما بعد:

سپاس و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان، خدایی که یکتا و بی نیاز بوده و دارای بهترین و کامل ترین صفات است. و سلام و درود پروردگار بر پیامبر مهربانی، صادق امین، محمد مصطفی و بر خاندان و یاران و دعوتگران مجاهدش، همان کسانی که در ابلاغ رسالت نبی رحمت به جهانیان، هرگز از مجاهدات خویش نکاستند.

کتابی که در پیش رو خوانندگان محترم است، حاصل تحقیق و تلاش گروه رد شبهات ملحدین می‌باشد که باتوجه به اهمیت موضوع در عصر کنونی به رشته تحریر درآمده است. کتاب با عنوان «همزیستی مسالمت‌آمیز غیر مسلمین در جامعه اسلامی» در سال ۱۳۹۴ شمسی، برای اولین بار نسخه‌ای از آن توسط گروه تحقیقاتی رد شبهات ملحدین در فضای مجازی منتشر گردید، لکن دارای اشکالات فراوانی بود که در نسخه جدید، سعی شد این اشکالات، ویرایش و اصلاح گردد. در این نسخه ویرایش شده، بر حسب نیاز و لزوم مطالبی بر کتاب اضافه شد. در این کتاب سعی شده مطالب مستند به منابع و کتاب‌های معتبر اسلامی و همچنین منابع خاورشناسانی که در زمینه مطالعات شرق شناسی و اسلام شناسی تحقیقات انجام دادند و نتایج تحقیقاتشان را به صورت کتاب و مقالات تألیف و نشر نمودند، بهره کافی را برده و باتوجه به موضوعیت کتاب که به بررسی همزیستی میان مسلمانان و دگراندیشان در جامعه اسلامی پرداخته شده از آن منابع مستنداتی بیان شده است. در زمینه موضوع مربوطه کتاب‌های متعددی به زبان عربی تألیف شده که مع الاسف تا کنون این کتاب‌ها به زبان فارسی ترجمه نشده‌اند و یا اینکه به صورت مقالات جزئی و در برگیرنده کلیات ترجمه شده‌اند. ما در این کتاب حاضر سعی کردیم بر حسب اهمیت عناوین به جزئیات و تفصیلات آنها پردازیم و البته گاهی نیز صرفاً به کلیات پسنده کردیم تا اینکه هم از حالت یکنواختی مطالب و هم از توضیحات اضافی که

نیازی به بیان آنها نبوده جلوگیری کرده باشیم. از جمله کتاب‌هایی که در موضوع مربوطه در قرون گذشته توسط علمای اسلامی تألیف شده‌اند می‌توان کتاب «احکام اهل الذمه»، اثر امام ابن قیم الجوزیه، متوفی ۷۵۱ هـ.ق، یاد کرد که به حق کتابی نیکو و به عنوان یکی از منابع اساسی در خصوص احکام مربوط به غیر مسلمانان در جامعه اسلامی می‌باشد، و کتاب‌های مربوط به احکام اهل ذمه که در عصر حاضر نیز قابل توجه می‌باشند، می‌توان به کتاب‌هایی از قبیل؛ «التعايش مع غير المسلمين في المجتمع المسلم»، اثر دکتر منقذ بن محمد سقار، کتاب «سماحة الإسلام في التعامل مع غير المسلمين»، اثر دکتر حکمت بشیر یاسین، و نیز کتاب «غیر المسلمین فی المجتمع الاسلامی»، تألیف دکتر یوسف قرضاوی و همچنین به زبان فارسی، کتاب «حقوق و تکالیف شهروندان غیر مسلمان در جامعه اسلامی»، نوشته مهدی عزیزان، اشاره نمود. البته کتاب‌ها و مقالاتی که در این زمینه نوشته شده‌اند به زبان عربی و انگلیسی متعدد می‌باشند.

برخی می‌پندارند که غیر مسلمانان در جامعه اسلامی جایگاهی ندارند و مسلمانان نمی‌توانند با آنان در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی و ... زیست مسالمت‌آمیز داشته باشند. از این رو اسلام‌ستیزها در فضای مجازی و در شبکه‌های ماهواره‌ای که در اختیار دارند دائماً بر اسلام و مسلمین از روی عمد و یا نا آگاهی‌شان اشکال وارد می‌کنند و با طعن و گاهی توهین عنادشان را ابراز می‌کنند. ... باید گفت بیشترین توجه به غیر مسلمانان، برخلاف سایر ادیان و مکاتب دیگر در دین مبین اسلام تصریح شده است، اهمیت این موضوع زمانی آشکار می‌شود که مبانی آن در چهارده قرن پیش پایه ریزی شده و به مرحله عمل رسیده است. برخی منشور حقوق بشر را که قدمتی تقریباً صد ساله دارد را با مکتبی که بیش از چهارده قرن حرف برای گفتن دارد مقایسه می‌کنند درحالی که این قیاس صحیح نیست. در این نوشتار قصد داریم - به توفیق الهی - به بررسی این موضوع بپردازیم که هم‌زیستی و تعامل غیر مسلمین با مسلمانان در جامعه اسلامی باتوجه به قرآن و سنت و فهم دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان چگونه است؟!

گفتار اول: حقوق عمومی مشترک بین مسلمانان و غیر مسلمین

مهم‌ترین حقوق انسان

مقبولیت و توجیه حقوق بشر مستلزم تعیین شالوده‌های حقوق بشر و محدوده اعمال آن است. یکی از بزرگترین نقاط قوت حقوق بشر علیرغم جوامع مختلف و ناهمگون بشری سامانه اعتقاد اخلاقی فراگیر و مشترک بین همه آنهاست. هرچند، چنین توسلی به درک و فهم مشترک و همگانی، خود یکی از موانع اصلی برای هرگونه تلاشی در جهت قبولاندن خردورزانه هر نوع تعهد به حقوق بشر است، متوسل شدن صرف به عقاید و آداب موجود افراد، توانایی لازم برای دستیابی به مقبولیتی قابل دفاع از حقوق بشر را فراهم نخواهد آورد؛ تأمین چنین مقبولیتی در صورتی که قرار باشد قدرت هرگونه تعهدی به حقوق بشر از طریق آنچه اکثریت به آن اعتقاد دارند و یا آنچه شکل دهندگان قدرتمند افکار عمومی در تلاشند به عنوان واقعیت معرفی نمایند به دست نیاید، همچنان ضروری به نظر می‌رسد. در اغلب موارد، فعالیت‌های تبلیغاتی حقوق بشری توسط اقلیت‌ها، مخالفان سیاسی یا افراد نسبتاً بی‌قدرتی به نام ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی صورت می‌پذیرد که به نظر می‌رسد بیشتر در جهت ارتقاء منافع جزئی و محدود است. مقبولیت حقوق بشر مستلزم سر و کار داشتن با ارزش‌ها و آرمان‌هاست برجسته‌ترین آرمان‌ها و ارزش‌ها برای اهداف حقوق بشری، کرامت بشری، آزادی فردی و برابری شخصی است [...] در دکترین حقوق بشر، کرامت، آزادی و برابری پایه تمام ادعاهای بشر برای حقوق بشر است و همزمان تعیین حوزه چنین ادعاهایی را فراهم می‌کند بنابراین، گفته می‌شود که ما حقوق بشر را به خاطر کرامت فطری‌مان دارا هستیم. هر انسانی مستقل از جایگاه و دستاوردهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جایگاه اخلاقی خود را دارد و شایسته حقوق خود است. کرامت فطری ارزشی است که نمی‌تواند به طور متمایزی تعیین یا توزیع شود و ما همگی آن را دارا هستیم و به

میزان برابر با دیگران ظرفیت دارا بودن حق انتخاب آزاد نیز بخشی از حقوق بشر است که نظریه پردازان آن را از بخش‌های اصلی اعمال انسانی می‌دانند.^۱

۱. کرامت انسانی

خداوند سبحان به انسان کرامت بخشیده و او را خود آفریده و به وی جان داده و فرشتگان را به سجده و تعظیم وی دستور داده است و آنچه که در میان آسمان‌ها و طبقات زمین است مسخر و رام او کرده است، و او را در زمین جانشین ساخته تا راز طبیعت را بفهمد و نیروها و استعدادهای خاصی را که به او داده است تا در کره زمین سیادت کند تا به آخرین کمال مادی و ارتقاء روحی خویش برسد و ممکن نیست که این اهداف خویش را تحقق بخشد و به نهایت درجه خواسته‌های خود برسد، مگر اینکه همه عناصر و مواد پیشرفت و ترقی و رشد را داشته باشد و به حقوق کامله خود برسد، و حقوقی که اسلام برای انسان تضمین کرده است، عبارتند از: حق حیات و زندگی، حق تملک، حق حفظ ناموس، حق حریت و آزادی، حق مساوات و برابری، و حق آموزش، این حقوق برای هر انسانی صرف نظر از رنگ و یا دین و نژاد و یا ملیت و یا موقعیت اجتماعی، واجب و ضروری است و لازمه انسانیت انسان است.^۲

براین اساس، کرامت انسان دو نوع است، کرامت ذاتی و کرامت کسبی؛ کرامت ذاتی؛ در این نوع کرامت تمام انسان‌ها با هر عقیده، مرام، رنگ و نژادی که داشته باشند، از آن برخوردارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^۳ یعنی: «ما آدمی‌زادگان را گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبهای گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.»

۱ - اطللس حقوق بشر. اندرو فاکان. مترجمان: امید کوکبی و مهدی خدایی. صص ۱۱ - ۱۲

۲ - فقه السنة - سید سابق، ج ۲، ص ۵۰۷

۳ - اسراء، ۷۰

عبدالرحمن بن ابی لیلی رضی الله عنه (م ۸۳ هـ)، می‌گوید: «سهل بن حنیف و قیس بن سعد رضی الله عنه در قادسیه نشسته بودند، جنازه‌ای از کنار آنها عبور دادند، [ناگهان] ایستادند. به آن دو گفته شد، این جنازه از اهل ذمه (غیر مسلمان) هستند، آن دو گفتند: همانا جنازه‌ای از کنار رسول الله صلی الله علیه و آله عبور دادند و آن حضرت صلی الله علیه و آله ایستادند، به ایشان عرض شد، این جنازه یک یهودی است. فرمود: آیا انسان نیست؟!^۱ همانطور که ملاحظه گردید، در این حدیث، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به انسان بودن بماهو الانسان این شخص یهودی تصریح کرده که به نوعی کرامت ذاتی او را بیان نموده است، اینکه انسان به ذات انسان بودنش مکرم و گرامی است.

کرامت کسبی؛ باتوجه به این نوع کرامت، هیچ برتری‌ای میان انسان‌ها وجود ندارد مگر با داشتن «تقوی»، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۲ یعنی: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.»

این آیه اخیر به کرامت کسبی دلالت دارد، لکن از آنجا که خطاب عموم مردم است و همچنین «أَكْرَمَكُمْ» صفت تفضیل، و ریشه آن از «کرم» می‌باشد و نیز با توازن «أَتْقَاكُمْ» از صفت تفضیل و ریشه «تقوی» است، مدلول اضافه بر کرامت ذاتی‌ای است که در آیه قبلی نقل شد، و علی‌التقدیر معنی آیه چنین می‌شود: «ای مردم، همه شما (با هر زبان، نژاد و عقیده‌ای که دارید) نزد خدا گرامی هستید، لکن گرامی‌ترین شما با تقواترین شماست.»

۱ - صحیح البخاری، ج ۲، ص ۸۵ ح ۱۳۱۲؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۶۱ ح ۹۶۱: «... أَلَيْسَتْ نَفْسًا؟»

۲ - حجرات / ۱۳

۲. آزادی انسانی

خداوند متعال انسان را آزاد آفریده، و فرزندان آدم را نیز آزاد خلق کرده است و آنان برده‌بندگان نیستند، و این اساس خلقت انسان است. خداوند عزوجلّ به انسان، اراده و اختیار را بخشیده است، و بنده در انجام عمل مجبور نیست بلکه در اختیار و اراده‌اش آزاد می‌باشد، و خداوند عزوجلّ بر اساس همین اراده و اختیار او را محاسبه و بازخواست می‌کند. و اگر بنده مجبور می‌بود در اختیارش آزادی نداشت و در نتیجه خداوند او را بر افعال و کردارش مؤاخذه نمی‌کرد. شریعت اسلام آمده تا خرید و فروش انسان آزاد را ممنوع کند و یکی از گناهان بسیار بزرگ این است که انسان آزادی را بفروشند و بهای او را بخورند. نصوص از قرآن و سنت به طور عموم بر آزادی و حریت انسانها دلالت دارند، لکن به طور خاص در مورد حریت انسانها در اسلام نصوصی وارد شده است که در استقلال ذاتی (آزادی) بدان تصریح نموده است.^۱ در حدیث قدسی خداوند متعال می‌فرماید: «ثلاثة أن خصمهم يوم القيامة: رجل أعطى بي ثم غدر، ورجل باع حراً فأكّل ثمنه، ورجل استأجر أجيراً فاستوفى منه ولم يعط أجره»^۲ یعنی: «سه نفراند که من روز قیامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: شخصی که به اسم من، پیمان ببندد، سپس، آن را نقض کند. دوم: شخصی که فرد آزادی را بفروشد و بهایش را بخورد. سوم: شخصی که از فردی کار بکشد و مزدش را ندهد.» باتوجه به این حدیث، خرید و فروش شخص آزاد، حرام است و علماء بر ممنوعیت و تحریم آن اتفاق نظر دارند.^۳ بر همین اساس آزادی انسان در تعریف اسلامی آن در گرو عبودیتش برای خداوند متعال است و این با اصل آزادی در عمل و اندیشه مغایرتی ندارد چرا که آن در چارچوب دعوت به خیر است که خود معین نموده است، نه رهایی مطلق. مشهور است که خلیفه دوم عمر بن خطاب (رضی الله عنه) (م ۲۳ هـ) در یک بیانی رسا و تاریخی فرمود: «مذکم تعبّدتم الناس وقد ولدتم أمهاتهم أحراراً»^۴

۱ - مفهوم الحرية بين الاسلام والجاهلية - علی بن نایف الشعود، ص ۵

۲ - صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۲ ح ۲۲۲۷

۳ - فتح الباری لابن حجر، ج ۴، ص ۴۱۸: «واستقر الاجماع على المنع»

۴ - فتوح مصر والمغرب - ابن عبد الحكم، ص ۱۹۵: حسن المحاضرة - السيوطی، ج ۱، ص ۵۷۸

یعنی: «از چه زمانی مردم را به بردگی گرفتید درحالی که مادرانشان، آنان را آزاد به دنیا آوردند؟!»

در اسلام تعریفی که از آزادی است در واقع مطلق نیست بلکه مقید است و تعریف آزادی در جوامع غیر اسلامی و غربی نیز مقید است، تنها وجوه و مصادیق آزادی تفاوت دارد، و این نیز به موجب قانون می‌باشد، لکن بسیاری از منتقدین دین اسلام این وجوه مختلف از آزادی و قیود آن در جوامع غربی را با اصل تعریف آزادی اشتباه گرفتند و چون صرفاً وجود تفاوت را در مصادیق آزادی میان اسلام و سایر قوانین غربی دانستند، و لذا حکم به ظالمانه بودن آن دادند که این جز برداشت‌های واهی چیزی نیست. درظلم و دشمنی و پایمال کردن حقوق دیگران آزادی‌ای وجود ندارد. و این بر محدودیت آزادی دلالت دارد، بخشی از آن در قوانین بشری نیز تصریح شده است. به همان میزان که تفریط در آزادی مشکل ساز است، افراط در آن نیز سبب بحران و ناهنجاری اجتماعی می‌شود، و هیچ انسان عاقلی چنین آزادی‌ای را نمی‌پسندد. از این رو آقای ژان بشلر می‌گوید: «اگر آزادی در اثر تفریط نابود می‌شود به خاطر افراط نیز از میان می‌رود. افراط در آزادی به بی‌نظمی اجتماعی، هرج و مرج، و تعصب‌گرایی و پیکارجویی می‌انجامد.»^۱ در مفهوم اسلامی، اساس حق، شریعت و قوانین الهی است، و حق اساس شریعت نیست، لذا حق در آزادی، آن ابزاری بزرگ برای تحقق اهداف بهتر و والاست که با کرامت انسانی و رسالت آن به عنوان جانشینی در زمین متحد است. از این رو اساس اسلام با آزادی انسان از عبادت غیر خداوند، و همچنین آزادسازی از شهوات و امیال نفسانی بوده است. و آزادی از دید دانشمندان اسلامی، توانایی انسان در انجام دادن عمل است، مگر زمانی که برای خود و یا دیگران زیانی داشته باشد که در این حالت منع می‌شود.^۲

۱ - ایدنولوژی چیست؟ نقدی بر ایدنولوژیهای غربی، ژان بشلر، مترجم: علی اسدی، ص ۱۸۷

۲ - حقوق الإنسان فی الاسلام - عبد الله التركي، صص ۶۰ - ۶۱

۳. مساوات و برابری

نژادپرستی و برترینی سفیدپوست بر سیاه‌پوست و یا سرخ‌پوست و همچنین تقدم نژادی بر نژادی دیگر در بین جوامع بشری ناقض اصل تساوی و برابری انسان‌هاست، طی قرن‌ها اروپای تک‌نواز، دنیا را با لحن آمرانه خود پر کرده بود و بخشی از بشریت مجبور بود «صدای اربابش» را فقط گوش کند.^۱ گاه چنین به نظر می‌رسد که نژادپرستی از میان رفته است. ولی این احساس نشاط انگیز و غیر واقعی نتیجه توهمی است که در اثر تحول اشکال استثمار حاصل می‌شود.^۲ در مفاهیم اسلامی به شدت با تبعیض نژادی و غیره مخالفت شده است، آنگاه که همه انسان‌ها از یک پدر و مادر آفریده شده‌اند، همانطور که خداوند متعال فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۳ یعنی: «اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را از آن پدید آورد.» و پیامبر ﷺ فرموده: «الناس بنو آدم و آدم خلق من تراب»^۴ یعنی: «مردم فرزندان آدم هستند و آدم نیز از خاک است.» همچنین پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وإن الله أوحى إلي أن تواضعوا حتى لا يفخر أحد على أحد، ولا يبغي أحد على أحد»^۵ یعنی: «خداوند به من وحی کرد که فروتنی کنید تا اینکه کسی بر دیگری فخر فروشی و تجاوز نکند.» و در حدیث مشهور، آن حضرت ﷺ فرمودند: «ليس لعربي على عجمي فضل، ولا لعجمي على عربي فضل، ولا لأسود على أبيض ولا لأبيض على أسود فضل إلا بالتقوى»^۶ یعنی: «هیچ عربی را بر هیچ

۱ - نژادپرستی و فرهنگ، ژاک رابه مانانزارا، مترجم: منوچهر هزارخانی، ص ۳۱

۲ - نژادپرستی و فرهنگ، امه سه زر، مترجم: منوچهر هزارخانی، ص ۵۶

۳ - اعراف / ۱۸۹، شبیه به آن همچنین بنگرید به: (نسا، ۱ / انعام / ۹۸، زمر / ۶)

۴ - سنن ابی داود، ج ۴، ص ۳۳۱ ح ۵۱۱۶: سنن الترمذی، ج ۵، ص ۷۳۴ ح ۳۹۵۵: السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۳۹۲ ح ۲۱۰۶۲، حدیث حسن.

۵ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۹۸ ح ۲۸۶۵، حدیث قدسی.

۶ - المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۱۸، ص ۱۲ ح ۱۶، اسناد آن ضعیف است، لکن برای این حدیث شواهدی وجود دارد از جمله حدیث جابر بن عبد الله ؓ که از قول پیامبر ﷺ در حجة الوداع نقل نموده که آن حضرت فرمودند: «یا ایها الناس، إن ربکم واحد و اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی، ولا لعجمی علی عربی، ولا أسود علی احمر، ولا احمر علی أسود إلا بالتقوى...». این حدیث را امام احمد بن حنبل در مسندش روایت کرده و رجال آن رجال صحیح هستند. بنگرید به: (مجمع الزوائد - الهیثمی، ج ۳، ص ۲۶۶ ح ۵۶۲۲)

عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر هیچ عربی و هیچ سیاهی را بر هیچ سفیدی و هیچ سفیدی را بر هیچ سیاهی، مگر به تقوا» از این رو بود که عمر بن خطاب (م ۲۳هـ)، درباره‌ی بلال حبشی که یک برده‌ی سیاه‌پوست بود، فرمود: «أبو بکر سیدنا، وأعتق سیدنا یعنی بلالا»^۱ یعنی: «سرور ما ابوبکر (ع) سرورمان بلال (ع) را آزاد کرد».

به طور کلی مساوات بر طبق نصوص شرعی را می‌توان به چهار دسته تقسیم‌بندی نمود، که عبارت‌اند از:

۱. مساوات در برابر قانون؛ در اسلام، قانون همان قرآن و سنت می‌باشد و همه‌ی شهروندان در برابر آن مساوی هستند.

۲. مساوات در برابر وظایف عمومی در اجتماع؛ احسان و نیکی کردن، عیادت بیماران، مراعات همسایگی، ادب گفتگو و معاشرت و

۳. مساوات در دادگاه؛ به موجب قوانین اسلامی، قضاوت و داوری بین شهروندان مسلمان و غیر مسلمان بدون در نظر گرفتن دین و عقیده و هرگونه نژاد و رنگ، باید مراعات شود.

۴. مساوات در رسیدگی به نیازمندی‌های اجتماعی؛ حمایت از یتیمان و بی‌سرپرستان، یاری‌رساندن درماندگان و بی‌بضاعتان و کسانی که محتاج هستند.

گفتار دوم: سیدنا محمد رسول الله ﷺ رحمتِ جهانیان است.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ یعنی: «ای پیغمبر! ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.» پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق»^۳ یعنی: «همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم.» همچنین پیامبر ﷺ

۱ - صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۷ ح ۳۷۵۴

۲ - انبیاء، ۱۰۷

۳ - الادب المفرد للبخاری، ص ۱۰۴ ح ۲۷۳؛ المستدرک علی الصحيحین للحاکم، ج ۲، ص ۶۷۰ ح ۴۲۲۱؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۱۰، ص ۳۲۳ ح ۲۰۷۸۲، حدیث صحیح.

فرمودند: «یا أيها الناس إنما أنا رحمة مهداة»^۱ یعنی: «ای مردم، همانا من رحمتی هستم که بر مخلوقات بخشیده شدم.» و در حدیثی دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «إنما بعثت رحمة، ولم أبعث عذابا»^۲ یعنی: «همانا من برای رحمت برانگیخته شدم، نه برای عذاب.»

گفتار سوم: تسامح و آسان‌گیری

تسامح، به معنی نرمی و آسان‌گیری است، همانطور که اهل لغت بدان تصریح نمودند.^۳ خداوند متعال پیامبرش صلی الله علیه و آله را به برترین درجه تسامح و آسان‌گیری امر فرموده است: ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۴ یعنی: «پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» و همچنین خدای تعالی فرموده: ﴿فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾^۵ یعنی: «پس به خوبی صرف نظر کن»، کلمه «الصَّفْح» به معنی «عفو و گذشت بلیغ‌تر» است.^۶ و به عبارت دیگر همان اغماض و نادیده گرفتن است.^۷ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أحب الدين إلى الله الحنيفية السمحة»^۸ یعنی: «محبوب‌ترین دین نزد خداوند، دین حنیف و آسان است.» و در حدیثی دیگر روایت شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»^۹ یعنی: «من برای آوردن دین راستین و آسان برگزیده شده‌ام»، جابر بن عبدالله رضی الله عنه (م ۷۰هـ به بعد)، می‌گوید: «كان رسول الله صلى الله عليه وسلم رجلا

۱ - سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۶۶ ح ۱۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۲۵ ح ۳۱۷۸۲، اسناد آن صحیح است،

لکن مرسل می‌باشد، البته به صورت موصول نیز روایت شده، بنگرید به: (شعب الایمان للبیہقی، ج ۲، ص ۵۲۹ ح ۱۳۳۹) سند آن نیز صحیح می‌باشد و لذا در مجموع حدیث صحیح است.

۲ - شعب الایمان للبیہقی، ج ۲، ص ۵۲۸ ح ۱۳۳۸، اسناد آن حسن است.

۳ - النہایة فی الغریب - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۹۸؛ مختار الصحاح - زین الدین الرازی، ص ۱۵۳؛ لسان العرب - ابن منظور، ج ۲، ص ۴۸۹

۴ - مائده / ۱۳

۵ - حجر / ۸۵

۶ - المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۸۶

۷ - قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، ج ۴، ص ۱۳۱

۸ - صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۶؛ الادب المفرد للبخاری، ص ۱۰۸ ح ۲۸۷

۹ - المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۸، ص ۲۱۶ ح ۷۸۶۸، حدیث حسن.

سهلا^۱ یعنی: «رسول الله ﷺ مردی آسان گیر بود.» در اینجا «سهلاً» به معنی نرم خو و مهربان، با گذشت، و دارای شمایی نیکومنش و خوش طبع می‌باشد.^۲

خداوند متعال در هر چیزی احسان و نیکی را مقرر فرموده است^۳ حتی بر اساس نصوص، احسان و نیکی کردن و تَرَحُّم به حیوانات، عبادت محسوب شده که گاهی به بالاترین درجه پاداش و قوی‌ترین سبب‌های مغفرت و بخشش می‌رسد.^۴ و با این حال احسان عملی و گفتاری در حق انسان‌ها سزاوارتر است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۵ یعنی: «و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.» و همچنین فرموده: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾^۶ یعنی: «و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید.»

گفتار چهارم: رحمتِ خداوند متعال در گرو رحمت به مخلوقاتش است!

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من لا یرحم الناس، لا یرحمه الله عز وجل»^۷ یعنی: «کسی که به مردم رحم نکند، خداوند عزوجل به او رحم نمی‌کند.» و در لفظی دیگر چنین آمده است: «من لا یرحم لا یرحم»^۸ یعنی: «کسی که رحم نکند، به او رحم نمی‌شود.» امام ابن بطلال رحمه الله (م ۴۴۹ هـ)، در شرح این احادیث می‌نویسد: «در این احادیث تشویق در بکار بردن ترحم

۱ - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۸۱ ح ۱۲۱۳

۲ - شرح النووی علی مسلم، ج ۸، ص ۱۶۰: «وقوله سهلا أي سهل الخلق كريم الشامل لطيفا ميسرا في الخلق»

۳ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۴۸ ح ۱۹۵۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۱۹۹ ح ۵۸۸۳: «رسول الله صلى الله عليه وسلم، قال: إن الله كتب الإحسان على كل شيء...»

۴ - حقوق الحيوان، احمد الكبيسي، ص ۲۵

۵ - بقره / ۱۹۵

۶ - بقره / ۸۳

۷ - صحیح البخاری، ج ۹، ص ۱۱۵ ح ۷۳۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۰۹ ح ۲۳۱۹

۸ - صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰ ح ۶۰۱۳

و مهربانی به همه مخلوقات است، اعم از کافر، و مؤمن و همه جانوران، و رفیق و مهربانی به آنها می‌باشد.^۱

گفتار پنجم: نصرت و یاری دادن مظلوم

براء بن عازب رضی الله عنه (م ۷۲ هـ)، می‌گوید: «أمرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بنصرة المظلوم»^۲ یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و آله ما را به یاری دادن مظلوم امر فرمودند.» در حدیثی دیگر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتقوا دعوة المظلوم وإن كان كافراً، كفره على نفسه»^۳ یعنی: «از دعای مظلوم بترسید اگر چه کافر باشد، [زیرا] کفر او بر خودش است.»

گفتار ششم: انواع کفار

مبحث اول: تعریف لغوی و اصطلاحی کفر

کفر، یعنی «پوشاندن» و در لغت به معنای «پوشاندن چیزی»^۴ است، شب را به کافر توصیف کردند چون اشخاص را می‌پوشاند و زارع را نیز کافر توصیف کردند چون دانه را در زمین می‌کارد و می‌پوشاند.^۵ و در تعریف اصطلاحی «کفر» نیز گفته شده: ضد ایمان^۶ و یا عدم ایمان به خداوند و پیامبران^۷ و کسی که به وحدانیت خداوند، یا نبوت یا شریعت

۱ - شرح صحیح البخاری لابن بطال، ج ۹، ص ۲۱: «فی هذه الأحادیث الحض على استعمال الرحمة للخلق کلهم کافرهم ومؤمنهم ولجميع البهائم والرفق بها»

۲ - مساوی الاطلاق للخرانطی، ص ۲۹۰ ح ۶۲۰: مکارم الاخلاق للطبرانی، ص ۳۳۹ ح ۷۷. اسناد آن صحیح است، اصل این حدیث در صحیح بخاری و مسلم با عنوان اوامر ونواهی هفتگانه آمده است، یاری رساندن مظلوم خاص مسلمانان نیست بلکه مشمول همیمانان مسلمانان از کفار نیز می‌باشد.

۳ - مکارم الاخلاق للطبرانی، ص ۳۵۹ ح ۱۲۷، اسناد آن صحیح است.

۴ - جمهرة اللغة لابن درید، ج ۲، ص ۷۸۶: معجم مقاییس اللغة لابن فارس، ج ۵، ص ۱۹۱: المفردات فی غریب القرآن للراغب، ص ۷۱۴

۵ - المفردات فی غریب القرآن للراغب، ص ۷۱۴

۶ - النهایة فی الغریب لابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۶: معجم لغة الفقهاء، ص ۳۸۳

۷ - مجموع الفتاوی لابن تیمیة، ج ۱۲، ص ۳۳۵

و یا هر سه اینها ایمان نداشته باشد.^۱ با توجه به این تعاریف که همگی دارای مضمونی واحد هستند، «کفر» چهار نوع است:

۱. کفر انکاری؛ به این معنی که فرد اصلاً خداوند را نمی‌شناسد و بدان معترف نیست.
 ۲. کفر جحودی؛ مانند کفر ابلیس، باطناً خداوند را می‌شناسد، لکن با زبان بدان اقرار نمی‌کند.
 ۳. کفر عنادی؛ با قلب و زبان بدان معترف است، لکن از روی حسادت و دشمنی، آن را نمی‌پذیرد، مانند کفر ابوجهل.
 ۴. کفر نفاقی؛ با زبان بدان اقرار می‌کند، لکن قلباً معتقد نیست.^۲
- باتوجه به این توضیحات، فقط سه نوع کفر از میان چهار مورد بالایی، مورد بحث قرار می‌گیرد و مورد چهارم، یعنی کفر نفاقی موضوع بحث ما نیست.
- لازم است در اینجا به بیان مختصری از مفاهیمی همچون معاهده، میثاق، تعهد، و عقد به پردازیم. این مفاهیم در اصل لغت عربی، هم معنی و مترادف هستند. و به معنی هر ارتباط دو سویه بر یک امر معین می‌باشد. و نزد فقهاء «معاهده» به معنی قرار داد عهدی بین دو گروه مبنی بر شروطی که خواهان آن هستند. و کلمه «عهد» در قانون اسلامی مفهومی وسیع‌تر از معنای آن در قانون وضعی دولت‌ها دارد. آن، اساس توافق دو اراده - صرف نظر از شکل و یا اجرا - می‌باشد. «عهد» نزد فقهای اسلامی به معنی توافق دو فرد و یا دو گروه از مردم مبنی بر ثبوت توافق در خصوص مصالح مشترک می‌باشد. بنابراین اگر این توافق توکید و توثیق شود به چیزی که مقتضی مزید بر اهتمام به حفظ و وفاء آن باشد، «میثاق» نام دارد، و اگر به یمین (سوگند) خاصی مؤکدش کنند، آن توافق «یمین» نام دارد. در عرف امروز «عهد» از «عقد» متمایز است، هر توافقی عقد است، لکن هر عقدی، عهد نیست. همچنان که در عرف بین المللی «عهد» از «معاهده» متمایز است، «عهد»

۱ - المعجم الوسيط، ج ۲، ص ۷۹۱؛ معجم اللغة العربية المعاصرة، ج ۳، ص ۱۹۴۳

۲ - النهاية فی الغریب لابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۶

در معنی، وسیع تر از «معاهده» می‌باشد لذا هر معاهده‌ای عهد محسوب می‌شود اما هر عهدی معاهده نیست. عهد - همانطور که بیان کردیم- هر توافق دوسویه‌ای که التزامش برای مصلحت مشترک باشد. و یا آن عقدی است ثابت با کتابت، و یا سوگند و یا هر ضمان دیگری که به یکی از طرفین معتمد با تنفیذ و وفاء به التزاماتش اعطا شود. و این مشمولیت گاهی بین دو فرد می‌باشد، مانند عهد امانی که مسلمان به کافر حربی‌ای بدهد که خواهان امان است، همچنین گاهی بین گروه‌ها و یا کشورها است. عهدهایی مانند صلح موقت (آتش بس)، صلح دائم و یا ابدی (عقد ذمه). درخصوص معاهده نیز، اکنون محدود شده است به معاهدات بین دو دولت (کشور)، نه بین افراد و یا گروه‌ها. موضوع معاهده نیز محدود شده در حکم ارتباط دولت معینی که دارای نشانه قانونی است به این مفهوم که معاهده دارای معنی معین خاصی است که از نظر طرف‌های معاهده و موضوع محصور شده است.^۱

آنچه در اسلام در تقسیم بندی کافر بیان شده است به این صورت است که کفار بر اساس جنگ و یا عدم جنگ با مسلمانان، به دو دسته کلی تقسیم شده‌اند که عبارت‌اند از: کافر حربی و کافر ذمی، که باتوجه به محوریت امان (پناه دادن)، این موارد به بخش‌های دیگری تقسیم می‌گردد که عبارتست از: معاهد، مهاده، مواده و مستأمن (پناهنده)، که هر کدام از آنها احکام خاص به خود را دارند.

امام ابن قیم رحمته الله (م ۷۵۱هـ)، می‌گوید: «کفار یا اهل جنگ هستند یا اهل تعهد، اهل تعهد سه گروه هستند: اهل ذمه، اهل هدنه (صلح)، اهل امان، فقهاء برای هر گروه بابی را اختصاص دادند و گفتند: باب هدنه، باب امان، باب تعهد ذمه. در اصطلاح بسیاری از فقهاء اهل ذمه عبارت از کسی که جزیه پرداخت می‌کند و برایشان ذمه همیشگی است. آنان با مسلمانان تعهد بستند بر اینکه حکم خدا و رسولش برایشان اجرا شود مادامی که در سرزمینی که حکم خدا و رسولش اجرا می‌گردد مقیم باشند، بر خلاف اهل هدنه، زیرا آنان با مسلمانان صلح کردند که در سرزمینشان باشند تفاوتی نمی‌کند که این صلح بر مال باشد

یا غیر آن، احکام اسلام (حدود مجازات) آن طور که بر اهل ذمه اجرا می‌شود بر آنان جاری نمی‌شود. اما مستأمن کسی است که در سرزمین‌های مسلمانان بدون اقامت در آن وارد می‌شود، و آنان چهار قسم هستند: سفیران، بازرگانان و پناهندگان - تا اینکه اسلام و قرآن بر ایشان عرضه گردد و اگر مایل بودند مسلمان می‌شوند و اگر هم خواستند به سرزمین‌های خودشان باز می‌گردند- و داوطلبان بازدیدکننده (گردشگران) یا سایرین، حکمشان این است که مهجور نمی‌شوند، کشته نمی‌شوند و از آنها جزیه‌ای گرفته نمی‌شود. بر پناهندگان‌شان اسلام و قرآن عرضه می‌شود اگر به آن تمایل داشتند مطلوب است و اگر دوست داشت که به محل امنش (سرزمینش) برسد پس به آنجا برگردانده می‌شود و قبل از رسیدنش به آنجا نباید به او تعرضی شود و هرگاه به سرزمین امنش رسید کافر حربی تلقی می‌شود همانطور که [در ابتدا] بوده است.^۱

همو در جایی دیگر می‌گوید: «احکام پناهنده و حربی متفاوت هستند، زیرا شخص مستأمن قتلش حرام است و جاننش تضمین می‌شود. و کسی که مالش را به سرقت ببرد دستش قطع می‌شود. و حکم شخص حربی مخالف آن است.»^۲

از خلال این مطلبی که از ابن قیم رحمته الله نقل شد چند فایده از آن می‌توان فهم کرد:

۱. حقوق اهل ذمه، اهل هدنه (صلح) و پناهندگان، همگی زیر مجموعه عهد و پیمان می‌باشند.
۲. الزام وفا به آنچه تعهد کردند.
۳. ورود غیرمسلمانان اعم از بازرگانان، سفیر، کارگر، صاحبان صنعت و امثال آنان به سرزمین اسلامی جایز است.
۴. احکام شریعت اسلام بر معاهدینی که در سرزمین اسلامی که حکم خدا و رسولش اجرا می‌گردد، تنفیذ می‌شود.

۱ - احکام اهل الذمة، ج ۲، ص ۸۷۳

۲ - منبع قبل، ج ۲، ص ۷۳۷: «أن أحكام المستأمن، والحربى مختلفة؛ لأن المستأمن يحرم قتله، وتضمن نفسه، ويقطع بسرقة ماله، والحربى بخلافه»

۵. احکام اسلام بر اهل هدنه (صلح) مادام که در سرزمین خودشان باشند تنفیذ نمی‌شود.

۶. دادن اجازه ویزا (روادید) برای دیدار مسلمانان و یا سایر نیازمندیها، چرا که مسلمانان در صنعت، کشاورزی و سایر علوم که در راستای تقویت نیروی دفاعی و یا در امور اقتصادی وامثال آنها می‌باشد به سایر غیر مسلمانان نیاز دارد.^۱

مبحث دوم: تعریف معاهد و مستأمن از دیدگاه علمای اسلامی

۱. معاهد

امام شوکانی رحمته الله علیه (م ۱۲۵۰هـ)، در تعریف «معاهد» می‌گوید: «معاهد شخصی است که با امان از سرزمین کفر وارد سرزمین اسلام می‌شود، بدون خلاف قتلش بر مسلمانان حرام است و درمیان مسلمانان است تا زمانی که به محل امنش باز می‌گردد.»^۲ این سخن شوکانی رحمته الله علیه مستند به این آیه قرآن است؛ ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾^۳ یعنی: «ای پیغمبر! اگر یکی از مشرکان (و کافرانی که به شما دستور جنگ با آنان داده شده است) از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام خدا (یعنی آیات قرآن) را بشنود پس از آن او را به محل امن (و مأوی و منزل قوم) خودش برسان.»

در کتاب «معجم لغة الفقهاء» که توسط جمعی از نویسندگان مسلمان تألیف شده است در تعریف «معاهد» آمده است: «کسی که با وی یا همراه با دولتش معاهده صلح یا معاهده عدم تعدی را ببندند.»^۴ این تعریف مستند به این آیه قرآن است؛ ﴿وَإِنْ جَنَحُوا

۱ - إرهاب المستأمنين وموقف الاسلام منه - بدر بن ناصر البدر، ص ۲۱

۲ - نیل الاوطار - الشوکانی، ج ۷، ص ۱۸ - ۱۹: «المعاهد هو الرجل من أهل دار الحرب يدخل إلى دار الاسلام بأمان فيحرم على المسلمين قتله بلا خلاف بين أهل الاسلام حتى يرجع إلى مأمنه»

۳ - توبه / ۶

۴ - معجم لغة الفقهاء، ص ۴۳۸: «من أبرم معه أو مع دولته معاهدة صلح أو معاهدة عدم اعتداء»

لِّلْسَلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۱ یعنی: «اگر آنان به صلح گرایش نشان دادند، تو نیز بدان بگرای و بر خدای توکل نمای.»

۲. مستأمن

امام محمد بن ابی الفتح رحمته الله (م ۷۰۴هـ)، در تعریف کافر «مستأمن = پناهنده» می‌گوید: «مستأمن کسی است که با درخواست امان وارد سرزمین اسلام شود.»^۲

امام نووی رحمته الله (م ۶۷۶هـ)، نیز می‌گوید: «مستأمن، کافر حربی‌ای است که با امان وارد سرزمین اسلامی شود.»^۳

امان یا همان پناه دادن، باتوجه به مدت زمان تعهد امانی به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود:

۱. امان موقت، مانند مهاده، معاهده، و مواده که به تعبیر دیگر همان مصالحه و آشتی یا آتش بس موقت می‌باشد که به موجب آن جنگ برای مدت مشخصی متوقف می‌شود.

۲. امان دائمی، که به عقد ذمی تعبیر می‌شود که به موجب آن کفار بر کفرشان باقی می‌مانند به شرط پرداخت جزیه و التزام به برخی از احکام اسلامی زیر نظر حکومت اسلامی.

این مصطلحات اعم از مهاده، معاهده، مواده و مستأمن، گاهی زیرمجموعه کافر حربی قرار می‌گردد و گاهی زیر مجموعه کافر ذمی، به این صورت که اگر مثلاً کافر حربی

۱ - انفال / ۶۱

۲ - المطلاع على الفاظ المقنع لابن ابی الفتح ، ص ۲۶۲ : «المستأمن: من دخل دار الاسلام بأمان طلبه»

۳ - تحرير الفاظ التنبيه، ص ۳۲۵ : «المستأمن هو الحربى الذى دخل دار الاسلام بأمان»

که با قصد مستأمن که به عنوان پناهنده وارد سرزمین اسلامی می‌شود به طور موقت^۱ در آن ساکن شود، چنین کسی صرفاً مستأمن خواهد بود، لکن اگر برای مدت زمان زیادی اقامت کند وی جزو اهل ذمه قرار می‌گیرد و ملتزم است که به دولت اسلامی جزیه معینی بپردازد.

گفتار هفتم: احسان، صدقه و صلّه رحم با غیر مسلمین!

خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۲ یعنی: «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

اسماء بنت ابی بکر (رضی الله عنه) (م ۷۳هـ)، می‌گوید: «قدمت علی‌آمی و هی مشرکه فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم، فاستفتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم، قلت: و هی راغبه، أفأصل أمی؟ قال: نعم صلی أمک»^۳ یعنی: «در زمان رسول الله ﷺ مادرم که مشرک بود، نزد من آمد. از رسول الله ﷺ پرسیدم و گفتم: مادرم به خانه من آمده است و مشتاق من است. آیا با او صلّه رحم کنم؟ آن حضرت ﷺ فرمود: بلی، با مادرت صلّه رحم کن.»، علماء در شرح این حدیث می‌گویند: «صلّه رحم این زن کافر (مادر اسماء بنت ابی بکر) با مال و امثال آن است، همانطور که صلّه رحم زن مسلمان چنین است و از آن وجوب نفقه پدر و مادری که کافرند اگر فرزند مسلمانی داشته باشند، استنباط می‌شود. و این [حدیث دالّ بر] سازش با اهل جنگ (کفار) و معامله با آنها در زمان صلح، و سفر کردن به قصد زیارت

۱ - مدت موقتی که کافر مستأمن می‌تواند در سرزمین اسلامی اقامت کند، حداکثر یک سال است، و بیش از آن اگر اقامت کند جزو اهل ذمه قرار می‌گیرد و به موجب آن بایست جزیه پرداخت کند. بنگرید به: (الخراج - ابو یوسف، ص ۲۰۶: فقه السنة - سید سابق، ج ۲، ص ۶۹۷)

۲ - ممتحنه / ۸

۳ - صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۶۴ ح ۲۶۲۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۹۶ ح ۱۰۰۳

خویشان است.^۱ در حدیثی روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه پارچه ابریشمی را دید که در آستانه مسجد النبی صلی الله علیه و آله برای فروش به نمایش گذاشته شده بود. عرض کرد: ای رسول الله! اگر شما این پارچه را بخريد و در روزهای جمعه و هنگام ملاقات با هیئت هایی که به خدمت شما می‌رسند، آن را بپوشید؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اینگونه پارچه‌ها را کسانی می‌پوشند که از نعمت‌های آخرت، سهمی نداشته باشند. پس از مدتی، چند دست لباس از همان پارچه، به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه دادند. آن حضرت صلی الله علیه و آله یکی از آنها را به عمر بن خطاب رضی الله عنه داد. عمر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله! این پارچه را به من بخشیدی تا بپوشم در حالی که قبلاً پوشیدن آن را مذمت فرمودی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من آن را نداده‌ام که بپوشی. عمر بن خطاب رضی الله عنه آن پارچه را برای برادر مشرک خود که در مکه بود، فرستاد.^۲ امام نووی رحمه الله (م ۶۷۶هـ)، در شرح این حدیث می‌گوید: «و در این حدیث دلیلی بر جواز صلۀ رحم با خویشان کافر و احسان به آنان و همچنین جواز هدیه دادن به کافران است.»^۳

از ابن عباس رضی الله عنه (م ۶۸هـ)، روایت است که می‌گوید: «النبی صلی الله علیه وسلم، أنه کان یأمر بالأی صدق إلا علی أهل الإسلام، حتی نزلت هذه الآية ﴿لیس علیک هداهم﴾ (البقرة: ۲۷۲) إلى قوله: ﴿وما تنفقوا من خیر یوف إلیکم وأنتم لا تظلمون﴾ (البقرة: ۲۷۲) فأمر بالصدقة بعدها، علی کل من سألک من کل دین.»^۴ یعنی: «پیامبر صلی الله علیه و آله امر می‌کرد که فقط بر مسلمانان صدقه بپردازند تا این که این آیه نازل شد «هدایت آنان بر تو واجب نیست»، [بقره / ۲۷۲]، تا این فرموده حق تعالی: «و هر چیز نیک و بایسته‌ای که (بدین

۱ - فتح الباری شرح صحیح البخاری لابن حجر، ج ۵، ص ۲۳۴: «ان الرحم الکافرة توصل من المال ونحوه کما توصل المسلمة ویستنبط منه وجوب نفقة الاب الکافر والام الکافرة وإن کان الولد مسلماً وفيه موادعة أهل الحرب ومعاملتهم فی زمن الهدنة والسفر فی زیارة القریب»
 ۲ - صحیح البخاری، ج ۲، ص ۴ ح ۸۸۶: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۳۸ ح ۲۰۶۸: «... فکساها عمر بن الخطاب رضی الله عنه، أخاله بمكة مشرکاً»
 ۳ - شرح النووی علی مسلم، ج ۱۴، ص ۳۹: «وفی هذا کله دلیل لجواز صلة الاقارب الکفار والاحسان إلیهم وجواز الهدیة إلی الکفار»
 ۴ - تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۵۳۹ ح ۲۸۶۲، اسناد آن صحیح است.

گونه) ببخشید به طور کامل به خود شما بازپس داده می‌شود و (کوچکترین) ستمی به شما نخواهد شد»، [بقره / ۲۷۲]، بعد از آن فرمان به صدقه داد بر هرکسی از هر دینی که باشد که از تو درخواست کند.»

در لفظی دیگر چنین آمده است که: «مسلمانان دوست نداشتند که به خویشاوندانشان که مشرک بودند چیزی با میل و رغبت ببخشند پس این آیه نازل شد: «هدایت آنان بر تو واجب نیست، و لکن خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند.»، تا به این قسمت رسید: «و (کوچکترین) ستمی به شما نخواهد شد»، پس به آنان رخصت و اجازه داد.»^۱ سید سابق رحمته الله (م ۱۴۲۰هـ)، در «فقه السنة» می‌گوید: «جائز است صدقه دادن بر [کافر] ذمی و حربی، و مسلمان در آن ثواب می‌برد.»^۲ بنابراین ایرادی ندارد که مسلمان با خویشان غیرمسلمان‌شان چه نزدیک و یا دور باشد، چه محارب یا ذمی، صلّه رحم داشته باشد، زیرا صلّه رحم نزد هر عاقلی و در هر دینی چیزی پسندیده است و هدیه دادن به غیر مسلمان از مکارم اخلاق است همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم»، زیرا می‌دانیم این عمل در حق مسلمانان و غیر مسلمین نیکو است.^۳

گفتار هشتم: اذیت و آزار و غیبت و بد دهنی به اهل ذمی حرام است!

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «ألا من ظلم معاهدا، أو انتقصه، أو كلفه فوق طاقته، أو أخذ منه شيئا بغير طيب نفس، فأنا حجيجه يوم القيامة»^۴ یعنی: «آگاه باشید! هر کس که به معاهدی^۵ ظلم

۱ - المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۳۱۳ ح ۳۱۲۸: «كانوا يكرهون أن يرضخوا لانسابهم، وهم مشركون، فنزلت [ليس عليك هداهم، ولكن الله يهدي من يشاء،] (البقرة: ۲۷۲) حتى بلغ [وأنتم لا تظلمون] (البقرة: ۲۷۲) قال: فرخص لهم»، اسناد آن صحیح است.

۲ - فقه السنة، ج ۱، ص ۴۲۸: «تجوز الصدقة على الذمی والحربی ویتأب المسلم على ذلك»

۳ - شرح السیر الکبیر - السرخسی، ج ۱، صص ۹۶ - ۹۷: «لا بأس بان یصل المسلم المشرك قریبا کان او بعیدا، محاربا کان او ذمیا ... ولان صلة الرحم محمود عند كل عاقل وفی كل دین، والاهداء، إلى الغير من مکارم الاخلاق. وقال - صلى الله علیه وسلم - : «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». فعرفنا ان ذلك حسن فی حق المسلمین والمشرکین جمیعا.»

۴ - سنن أبی داود، ج ۳، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۲: السنن الکبری للبیهقی، ج ۹، ص ۳۴۴ ح ۱۸۷۳۱، این حدیث صحیح است.

۵ - قبلاً تعریف «معاهد» بیان شد.

کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با او معارضه می‌کنم.»

امام شهاب الدین قرافی رحمته‌الله (م ۶۸۴هـ)، می‌گوید: «پیمان بستن [با اهل ذمه] حقوقی در حق آنان بر ما واجب می‌کند، زیرا آنان در پناه و امنیت ما، و در عهد خداوند متعال و عهد رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دین اسلام هستند، پس هرکس به آنان تعدی و تجاوز کند هرچند با یک کلمه بد یا غیبت کردن بر حیثیت هر یک از آنان یا هرنوع اذیت و آزاری و معاونت در آن، قطعاً عهد و پیمان خداوند متعال و عهد رسولش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و عهد دین اسلام را نقض و تباه کرده است.»^۱ امام ابن عابدین رحمته‌الله (م ۱۲۵۲هـ)، در حاشیه بر «الدر المختار» می‌نویسد: «تحریم غیبت ذمی همانند شخص مسلمان است. آن با بستن پیمان مقرر می‌شود، هرچیزی که برای ما لازم است بر ذمی نیز واجب می‌شود. پس هنگامی که غیبت مسلمان حرام است، غیبت ذمی نیز حرام است بلکه [علماء] گفتند: ستم به ذمی شدیدتر است.»^۲ از امام ابو حامد غزالی رحمته‌الله (م ۵۰۵هـ)، در مورد غیبت غیر مسلمین (اهل ذمه) سؤال شد، وی در پاسخ فرمود: «در حق مسلمان به سه دلیل باید پرهیز شود: اذیت، تنقیص آنچه خداوند متعال آفریده است، و تباهی وقت به چیزی که سودی ندارد. اولی مقتضی تحریم است و دومی کراهت و سومی بر خلاف اولی است. و ذمی مانند مسلمان است در آنچه که به منع اذیت بر می‌گردد، زیرا شریعت، خون و مال و آبرویش را حفظ کرده است.»^۳ از همین جهت است که قول صحیح، تحریم غیبت ذمی است.^۴

۱ - الفروق - القرافی، ج ۳، ص ۱۴: «ان عقد الذمة یوجب حقوقاً علینا لهم لانهم فی جوارنا وفی خفارتنا وذمة الله تعالی وذمة رسوله - صلی الله علیه وسلم - و دین الاسلام فمن اعتدی علیهم ولو بکلمة سو، او غیبة فی عرض أحدهم او نوع من انواع الاذیة او اعان علی ذلك فقد ضیع ذمة الله تعالی وذمة رسوله - صلی الله علیه وسلم - وذمة دین الاسلام.»

۲ - رد المختار علی الدر المختار، ج ۴، ص ۱۷۱: «(تحریم غیبتة کالمسلم) لانه بعقد الذمة، وجب له مالنا فإذا حرمت غیبة المسلم حرمت غیبتة بل قالوا: ان ظلم الذمی اشد.»

۳ - إعانة الطالبین، ج ۴، ص ۳۲: الزواجر عن اقتراف الكبائر، ج ۲، ص ۲۷: «هی فی حق المسلم محذورة لثلاثة علل: الایذاء، وتنقیص ما خلقه الله تعالی، وتضییع الوقت بما لا یعنی. والاولی تقتضی التحریم، والثانیة الکراهة، والثالثة خلاف الاولی. و اما الذمی فکالمسلم فیما یرجع إلی المنع من الایذاء، لان الشرع عصم دمه وعرضه وماله ...»

۴ - الزواجر عن اقتراف الكبائر - الهیتمی، ج ۲، ص ۲۷: «الصواب تحریم غیبة الذمی»

صیانت، حفظ حیثیت و آبروی اهل ذمه به موجب عهدی که با آنها منعقد می‌شود بر مسلمانان واجب است، و مهم‌تر اینکه مسلمان، اهل ناسزاگویی، طعن زدن، بد زبانی و لعن کردن نیست، از این جهت سیدنا رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَانِ، وَلَا اللَّعَانِ، وَلَا الْبِذْيِ، وَلَا الْفَاحِشِ»^۱ یعنی: «مؤمن، طعن زننده، نفرین کننده، بد زبان و ناسزاگو نیست.» و لذا بر مسلمانان جائز نیست که به اهل ذمه این صفات مزبور را روا بدارند.

گفتار نهم: سخن دروغ به دیگران حرام است، اگر چه با کافر باشد!

امام محمد بن مسلم زهری رحمته الله (م ۱۲۵هـ) می‌گوید: «نشیدم در چیزی رخصت داده شده باشد از آنچه که مردم می‌گویند دروغ است، جز در سه مورد: جنگ، اصلاح میان مردم و صحبت مرد با زنش و زن با شوهرش.»^۲ امام ابن حزم اندلسی رحمته الله (م ۴۵۶هـ)، در «مراتب الاجماع»، می‌گوید: «علماء بر تحریم دروغ اتفاق کرده‌اند مگر در [این حالات]: جنگ، مردی که رضایت زنش را جلب کند، و اصلاح میان دو نفر و دفع ستم.»^۳ امام ابن تیمیه رحمته الله (م ۷۲۸هـ)، می‌گوید: «دروغ گفتن بر هر شخصی حرام است، تفاوتی نمی‌کند این شخص مسلمان باشد یا کافر، عادل باشد یا فاسق، لکن افتراء و دروغ نسبت دادن بر مؤمن شدیدتر است بلکه دروغ گفتن تماماً [بر هرکسی] حرام است.»^۴

گفتار دهم: تکریم و احسان کردن به همسایه غیر مسلمان

از مجاهد بن جبر رحمته الله (م ۱۰۳هـ)، روایت است که می‌گوید: «كنت عند عبد الله بن عمرو - وغلame يسلخ شاة - فقال: يا غلام، إذا فرغت فابدأ بجارنا اليهودي، فقال رجل من القوم:

۱ - صحيح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۲۱ ح ۱۹۲: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۳۵۰ ح ۱۹۷۷، اسناد آن صحيح است.
 ۲ - صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۱ ح ۲۶۰۵: «لم أسمع يرخص في شيء، مما يقول الناس كذب إلا في ثلاث: الحرب، والاصلاح بين الناس، وحديث الرجل امرأته وحديث المرأة زوجها»
 ۳ - مراتب الاجماع - ابن حزم، ص ۱۵۶: «واتفقوا على تحريم الكذب في غير الحرب وغير مداراة الرجل امرأته واصلاح بين اثنين ودفع مظلمة»
 ۴ - مجموع الفتاوى، ج ۲۸، ص ۲۲۳: «الكذب على الشخص حرام كله سواء كان الرجل مسلماً أو كافراً برا أو فاجراً لكن الافتراء على المؤمن أشد: بل الكذب كله حرام»

اليهودي أصلحك الله؟ قال: إني سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يوصي بالجار، حتى خشينا أو رثينا أنه سيورثه»^۱ یعنی: «نزد عبدالله بن عمرو رضی الله عنه بودم و غلامش گوسفندی را قصابی کرد، فرمود: ای غلام! هرگاه از کارت فارغ شدی پس [برای اطعام] از همسایه یهودیمان شروع کن، مردی از مسلمانان گفت: خداوند تو را اصلاح کند، یهودی؟! عبدالله بن عمرو رضی الله عنه فرمود: [بلی] همانا شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله به [احترام] همسایه سفارش می‌کردند تا این که ترسیدیم یا تصور کردیم که او ارث خواهد برد.» احادیث در توصیه به احترام، اکرام و احسان و ادای حق همسایه بسیار است که علمای اسلامی از دیر باز کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کرده و احادیث و اقوال بزرگان را در آن جمع آوری کردند. حفظ حرمت همسایه از کمال ایمان است.^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر، فليحسن إلى جاره»^۳ یعنی: «هرکس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، پس به همسایه‌اش احسان و نیکی نماید.» و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «وأحسن إلى جارك تكن مؤمناً»^۴ یعنی: «به همسایه‌ات نیکی کن، مؤمن هستی» و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرموده: «ليس المؤمن الذي يشبع وجاره جائع»^۵ یعنی: «مؤمن نیست کسی که سیرر میشود درحالی که همسایه‌اش گرسنه است.»، احسان به همسایه، یعنی: دوری کردن از آزار و اذیت، مهربانی کردن با آنان، ملاقات کردن با خوش‌رویی و اکرام، دفع هرگونه ظلم و ستمی از آنان.^۶ همچنین احسان در حد توانایی، مانند، هدیه دادن، سلام کردن، گشاده رویی هنگام ملاقات، احوال‌پرسی، یاری دادن در برآورد

۱ - الادب المفرد للبخاری، ص ۵۸ ح ۱۲۸ : شعب الايمان للبيهقي، ج ۱۲، ص ۱۰۶ ح ۹۱۱۵، اسناد آن صحیح است.

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری - ابن حجر، ج ۱۰، ص ۴۴۲

۳ - صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۱ ح ۶۰۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۹ ح ۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۹۷ ح ۵۲۸۷

۴ - سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۵۱ ح ۲۳۰۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۰ ح ۴۲۱۷؛ مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۱۰، ص ۲۶۰ ح ۵۸۶۵، حدیث صحیح.

۵ - الادب المفرد للبخاری، ص ۵۲ ح ۱۱۲؛ مسند أبي يعلى الموصلي، ج ۵، ص ۹۲ ح ۲۶۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۱۸۴ ح ۷۳۰۷؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۵ ح ۱۹۶۶۸، حدیث صحیح.

۶ - المحلی بالانار - ابن حزم، ج ۹، ص ۲۷۷ : «والاحسان إلى الجار: كف الاذى، والبر، واللقا، بالبشر، والاکرام وحمایتهم من الظلم»

نیازهایش و سائر موارد.^۱ این نصوص عام هستند، و شامل مسلمان و کافر و ... می‌شود.^۲ بنابراین اگر همسایه در خانه، یا بازار، و یا در باغ، غیر مسلمان باشد، لازم است که با نیکی با وی رفتار شود و او را مورد اذیت و آزار قرار نداد.^۳ زیرا شهروند غیر مسلمان باتوجه به حدیث پیامبر ﷺ، حق همسایگی بر گردن ما دارد.^۴

گفتار یازدهم: عیادت و زیارت بیماران غیر مسلمان

در خصوص عیادت بیماران شهروندان غیر مسلمان، اصل بر جواز است زیرا دلیلی مبنی بر منع آن در اسلام - چه در حالت سلامتی و چه در حالت - بیماری وجود ندارد، بنابراین عیادتشان اشکال شرعی ندارد.^۵ چرا که در آن مصلحت است و سبب تألیف قلوبشان به اسلام می‌شود.^۶ انس بن مالک (م ۹۲ هـ)، می‌گوید: «کان شاب یهودی یخدم النبی صلی الله علیه وسلم فمرض، فأتاه النبی صلی الله علیه وسلم و سلم یعوده»^۷ یعنی: «جوانی یهودی خدمتگذاری پیامبر ﷺ را می‌کرد، آنگاه بیمار شد و پیامبر ﷺ به عیادتش آمد.»، برخی از اصحاب پیامبر ﷺ به تأسی از آن حضرت ﷺ به عیادت همسایگان غیر مسلمان‌شان می‌رفتند.^۸

۱- فتح الباری- ابن حجر، ج ۱۰، ص ۴۴۲: «ضروب الاحسان الیه بحسب الطاقة کالهدیه والسلام وطلاقة الوجه عند لقائه وتفقد حاله ومعاونته فیما یحتاج الیه الی غیر ذلک ...»

۲- منبع قبل، ج ۱۰، ص ۴۴۱: «واسم الجار یشمل المسلم والکافر ...»

۳- حق الجار - الذهبی، ص ۴۸

۴- اشاره به حدیثی است که طبرانی از جابر (ع) به صورت مرفوع روایت کرده که «همسایه سه دسته‌اند: همسایه‌ای که دارای یک حق است و آن مشرک است، و همسایه‌ای که دارای دو حق است و آن مسلمان می‌باشد که دارای حق همسایگی و حق اسلام است، و همسایه‌ای که دارای سه حق است و آن مسلمانی است که حق خویشاوندی، حق همسایگی و حق اسلام را دارد.» (فتح الباری - ابن حجر، ج ۱۰، ص ۴۲۲: حق الجار - الذهبی، صص ۴۶ و ۴۸)

۵- فقه السنة للسید سابق، ج ۱، ص ۴۹۱: «لا بأس بعیادة المسلم الکافر»

۶- مجموع الفتاوی لابن تیمیة، ج ۲۴، ص ۲۶۵: «وأما عیادته فلا بأس بها، فإنه قد یكون فی ذلک مصلحة لتالیفه علی الاسلام»

۷- مصنف ابن ابی شیبة، ج ۳، ص ۴۰ ح ۱۱۹۲۹: بتقرید به اصل حدیث در: (صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۱۷ ح ۵۶۵۷)

۸- منبع قبل، ج ۳، ص ۴۰ ح ۱۱۹۲۷

گفتار دوازدهم: شرکت در تعزیه و تشییع جنازه غیرمسلمان و گفتن تسلیت به آنها

علمای اسلامی در خصوص گرفتن تعزیه شهروندان غیر مسلمان و یا مشارکت در آن اختلاف دارند، در مذهب شوافع^۱ جایز است و امام احمد بن حنبل رحمته الله قائل به توقف است، لکن بنابه روایتی از ایشان، جایز است.^۲ علمای اسلامی می‌گویند: اگر مسلمانی برای مسلمان دیگری، تعزیه گرفت، در تسلیت چنین گفته شود: «أعظم الله أجرك وأحسن عزاءك، وغفر لميتك»، و اگر مسلمانی برای شهروند غیر مسلمان تعزیه گرفت، در پیام تسلیت بگوید: «أعظم الله أجرك، وأحسن عزاءك»، و اگر غیر مسلمانی برای مسلمان تعزیه گرفت، گفته شود: «أحسن الله عزاءك وغفر لميتك» و همچنین اگر غیر مسلمانی برای دیگر غیر مسلمان تعزیه گرفت، گفتن تسلیت اینگونه باشد: «أخلف الله عليك»، و در همه این موارد پاسخ نیز چنین باشد: «أجرك الله»^۳

در خصوص شرکت مسلمان در تشییع جنازه غیر مسلمان از امام احمد رحمته الله سؤال شد، آیا مسلمان در تشییع جنازه مشرک شرکت کند؟ وی در پاسخ فرمود: بلی، شرکت کند.^۴ نص صریح جواز از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در این باره نیز نقل شده است.^۵ و عمر بن خطاب، علی بن ابی طالب، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس، حارث بن بی ربیع، عبد الله بن ربیع و ... حکم به جواز شرکت در تشییع جنازه غیر مسلمانان را داده‌اند و یا اینکه خود عملاً در آن شرکت کرده‌اند، لذا نزد این گروه از صحابه رضی الله عنهم مشارکت در تعزیه

۱ - روضة الطالبین وعمدة المفتین للنووی، ج ۲، ص ۱۴۵: «ویجوز للمسلم ان یعزی الذمی بقریبه الذمی، فیقول: أخلف الله عليك، ولا نقص عددک.»، یعنی: «برای مسلمان جایز است که برای اهل ذمه ای که از نزدیکان هستند تعزیه بگیرد و بگوید: خداوند آنچه را که از دست دادی را جبران کند، و عددتان را کم نکند.»

۲ - المغنی لابن قدامة، ج ۲، ص ۴۰۶

۳ - فقه السنة للسید سابق، ج ۱، ص ۵۶۳

۴ - احکام اهل الذمة لابن القيم، ج ۱، ص ۴۳۲

۵ - منبع قبل، ج ۱، ص ۴۳۴

غیرمسلمانان اشکالی ندارد.^۱ از آنجا که تکفین، دفن^۲ و غسل میت مسلمان فرض کفایه است از این جهت بنابه دیدگاه گروهی از علماء کفن و دفن غیرمسلمان نیز واجب است.^۳ حتی بنابر مذهب ظاهری، عدم دفن میت (انسان) به منزله مثله و شکنجه اوست.^۴ و غسل دادنش در مذهب شوافع جایز است، زیرا در این مسأله بین مسلمان و سائرین تفاوتی نیست، لکن در سایر مذاهب تغسیلش جایز نیست.^۵

گفتار سیزدهم: تبریک گفتن به غیر مسلمین

در اموری که مختص به شعائر دینی آنان نمی‌باشد، بنابر دیدگاه علماء تبریک گفتن آن جایز است، مثلاً در تزویج و یا تولد فرزند و ... اما مواردی که جزو شعائر دینی آنها محسوب می‌شود، تبریک گفتن آن بدعت بوده و شرعاً جایز نیست، مثلاً تبریک گفتن عید کریسمس.^۶

گفتار چهاردهم: اسلام بر حرمت مال، خون و آبروی معاهدین و اهل ذمه تأکید دارد.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمایند: «من قتل معاهدا لم یرح رائحة الجنة، وإن ریحها توجده من مسيرة أربعین عاماً»^۷ یعنی: «هرکس معاهدی را به قتل برساند بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد

۱ - منبع قبل، ج ۱، ص ۴۳۷: «روى عن هؤلاء الجماعة انه لا بأس به»

۲ - بداية المجتهد ونهاية المقتصد لابن رشد، ج ۱، ص ۲۵۸

۳ - منهاج الطالبین للنووی، ص ۶۰: «الاصح وجوب تكفين الذمی ودفنه»، یعنی: «قول صحیح تر وجوب تکفین و دفن کافر ذمی است.»، بنکرید به: (الحاوی الکبیر للماوردی، ج ۳، ص ۱۹)، لازم به ذکر است که مخارج این تکفین و دفن از بیت المال است و در غیر این صورت بر مسلمانان واجب می‌باشد و این در حالی است که میت دارای مال و ثروتی نیست و یا این که کسی نیست که ملزم به پرداخت مالش باشد چرا که تکفین و دفنش وفای به عهد تلقی می‌شود همانطور که در زمان حیاتش اگر فقیر و عاجز باشد واجب است که او را طعام و نوشیدنی داد. (مغنی المحتاج - الخطیب الشربینی، ج ۲، ص ۳۲)

۴ - المحلی بالاثار لابن حزم، ج ۳، ص ۳۳۸: «ودفن الکافر الحربی و غیره: فرض ... وترك الانسان لا یدفن: مثله.»، یعنی: «تدفین کافر حربی و غیره فرض است و رها کردن انسان بدون این که دفن شود مثله و شکنجه است.»

۵ - مغنی المحتاج - الخطیب الشربینی، ج ۲، ص ۳۲

۶ - برای تفصیلات حکم آن بنکرید به: (احکام اهل الذمة، ج ۱، ص ۴۴۱)

۷ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۹۹ ح ۳۱۶۶: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۹۶ ح ۲۶۸۶

و اگرچه بوی بهشت از مسافت چهل ساله به مشام می‌رسد.» و در حدیثی دیگر از پیامبر ﷺ روایت است که خطاب به مسلمانان فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَحِلْ لَكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْوتَ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا بِإِذْنٍ، وَلَا ضَرْبَ نِسَائِهِمْ، وَلَا أَكْلَ ثَمَارِهِمْ، إِذَا أَعْطَوْكُمْ الَّذِي عَلَيْهِمْ»^۱ یعنی: «همانا خداوند عزّوجلّ برای شما حلال نکرده است که وارد خانه‌های اهل کتاب (یهود، نصاری، مجوس) شوید مگر با کسب اجازه [از آنها] و حلال نیست زن‌هایشان را بزیند و محصولاتشان را بخورید، [بلکه تنها] چیزی به شما بدهند که بر آنها واجب است.» باز در حدیثی، سیدنا رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «أَلَا مِنْ ظُلْمٍ مُعَاهِدًا، أَوْ انْتَقَصَهُ، أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ، أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغَيْرِ طَيْبِ نَفْسٍ، فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲ یعنی: «آگاه باشید! هر کس که به معاهدی (همپیمانی) ظلم کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با وی معارضه می‌کنم.» و همچنین از آن حضرت ﷺ روایت شده است که: «أَيُّهَا رَجُلُ أَمْنٍ رَجُلًا عَلَى دَمِهِ ثُمَّ قَتَلَهُ، فَأَنَا مِنَ الْقَاتِلِ بَرِيءٌ، وَإِنْ كَانَ الْمَقْتُولُ كَافِرًا»^۳ یعنی: «اگر کسی شخصی را بر خونس امان دهد سپس او را بکشد، من از قاتل تبری می‌جویم، اگر چه کشته شده کافر باشد.»

گفتار پانزدهم: هرگونه دست‌درازی و خیانت در امانت غیر مسلمانان شرعاً حرام می‌باشد!

احکامی که به کافران حربی (جنگی) تعلق دارد فقط در صورت تحقق مشروعیت جهاد است و اموالشان در همه حال مباح نیست، و لذا جائز نمی‌باشد که با خیانت و پیمان شکنی اموالشان را تصرف کرد.

۱ - سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۰، اسناد آن حسن است.

۲ - سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۲؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۴۴ ح ۱۸۷۳۱، اسناد آن حسن است.

۳ - صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۲۰ ح ۵۹۸۲؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۲۴۰ ح ۱۸۴۲۲؛ مسند البزار، ج ۶، ص ۲۸۵ ح ۲۳۰۸، حدیث صحیح.

امام بخاری رحمته الله (م ۲۵۶ هـ)، و ابوداود سجستانی رحمته الله (م ۲۷۵ هـ) و دیگران، حدیثی را روایت کردند که: «كان المغيرة صاحب قوما في الجاهلية قتلهم وأخذ أموالهم، ثم جاء فأسلم، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: أما الإسلام فقد قبلنا، وأما المال فإنه مال غدر لا حاجة لنا فيه»^۱ یعنی: «مغیره در دوران جاهلیت، با عده‌ای همنشین شد و آنها را کشت (درگیر شد) و اموالشان را به سرقت برده بود. بعداً، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و مسلمان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اسلامت را می‌پذیریم ولی اموال، مال خیانتی است، به آن نیازی نداریم.»

امام ابو سلیمان خطابی رحمته الله (م ۳۸۸ هـ) در «معالم السنن» در شرح حدیث فوق می‌نویسد: «در [این حدیث] دلیلی است مبنی بر این که اموال مشرکان غنیمت محسوب می‌گردد هرگاه به صورت قهری [و غلبه در جنگ] از آنان گرفته شود، برای مسلمانان مباح است. و هرگاه در حالت مصالحه و امانت گرفته شود، این عمل ممنوع است و به صاحبانشان برگشت داده می‌شود.»^۲

امام ابوالحسن بن بطلال رحمته الله (م ۴۴۹ هـ)، در شرحش بر صحیح بخاری می‌نویسد: «معلوم است که اصل آن غصب می‌باشد و اموال مشرکان هنگام قهر [و غلبه جنگ] غنیمت محسوب می‌شود، گرفتن آن، هنگام امان جائز نیست و هرگاه انسان با آنان (کافران) مصاحبت نمود قطعاً هر یک از آنان همصحبتش را امان داده است. پس ریختن خون و گرفتن مال در این حالت، خیانت محسوب می‌شود و خیانت کردن با کافران و دیگران ممنوع است.»^۳

حافظ ابن حجر رحمته الله (م ۸۵۲ هـ)، نیز در «فتح الباری»، در شرح این حدیث می‌نویسد: «از این حدیث استفاده می‌شود که گرفتن اموال کافران در حالت امان و پناه دادن با خیانت

۱ - صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۹۳ ح ۲۷۳۱؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۵۸ ح ۲۷۶۵
 ۲ - معالم السنن للخطابی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ «فيه دليل على ان اموال اهل الشرك وان كانت مباحة للمسلمين مغنومة إذا أخذوها منهم قهراً فإنها ممنوعة بالامان لهم مردودة إلى أربابها إذا أخذت في حال المسالمة والامان»
 ۳ - شرح صحیح البخاری لابن بطلال، ج ۸، ص ۱۲۹؛ «أنه علم ان أصله غصب، و اموال المشركين وان كانت مغنومة عند القهر فلا يحل أخذها عند الامن، وإذا كان الإنسان مصاحباً لهم فقد أمن كل واحد منهم صاحبه، فسفك الدماء، وأخذ المال عند ذلك غدر، والغدر بالكفار وغيرهم محظور»

(پیمان شکنی) جائز نیست، زیرا دوستی همراهان بر اساس امانت است، و امانت به صاحبش برگردانده می‌شود، مسلمان باشد یا کفر، و اموال کافران فقط در حالت جنگ و غلبه مباح و حلال است [نه غیر آن].^۱

امام ابو بکر بن المنذر رحمته الله (م ۳۱۹ هـ)، در کتاب «الأوسط» می‌نویسد: «هرگاه مسلمان با امان وارد سرزمین کفر شود، پس او به امانت‌شان اطمینان یافته و آنان نیز به امان وی اطمینان کردند، برای این شخص جائز نیست که به آنان خیانت کند و عهد شکنی نماید و آنان را مخفیانه به قتل برساند، و اگر چیزی از آنها را گرفت بر او واجب است که آن را پس دهد و اگر چیزی از آن را به سرزمین اسلام بیاورد، واجب است آن را به ایشان پس داد. و برای مسلمان جائز نیست که آن را بخرد، و تلف نماید چون که مالی است که امانی می‌باشد.»^۲

امام شافعی رحمته الله (م ۲۰۴ هـ)، در کتاب «الأم» درباره‌ی مسلمانان که وارد سرزمین کفر می‌شود، نوشته است: «اگر بر چیزی از اموالشان (کافران) دست یافت جائز نیست برایش که چیزی از آن را کم یا زیاد بگیرد، زیرا هنگامی که در میان آنان به امانت است پس آنان مانند او هستند، و در امان آنان چیزی جائز نیست. [گرفتن قهری] مال به چند شکل ممنوع است؛ اول اینکه: صاحب آن مال مسلمان باشد. دوم اینکه: مال از آن کسی باشد که ذمی است. و سوم اینکه: مال از آن کسی باشد که پناهنده است تا زمان پناهندگی‌اش، و [گرفتن قهری] مال او تا مدت امان مانند اهل ذمه ممنوع است.»^۳

۱ - فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۳۴۱: «ويستفاد منه أنه لا يحل أخذ أموال الكفار في حال الامن غدرا لان الرفقة يصطحبون على الامانة والامانة تؤدى إلى أهلها مسلما كان أو كافرا وإن أموال الكفار إنما تحل بالمحاربة والمغالبة»

۲ - الأوسط - ابن المنذر، ج ۱۱، ص ۲۹۲: «إذا دخل الرجل دار الحرب بأمان فهو آمن بأمانهم، وهم آمنون بأمانه، ولا يجوز له أن يغدر بهم، ولا يخذلهم، ولا يغتالهم، فإن أخذ منهم شيئا، فعليه رده إليهم، فإن أخرج منه شيء، إلى دار الإسلام وجب رد ذلك إليهم، وليس لمسلم أن يشتري ذلك ولا يتلفه؛ لانه مال له أمان»

۳ - الام للشافعي، ج ۴، ص ۲۸۴: «لو قدر على شيء من أموالهم لم يحل له أن يأخذ منه شيئا قل أو كثر لانه إذا كان منهم في أمان فهم منه في مثله ولانه لا يحل له في أمانهم... لان المال ممنوع بوجوه أولها إسلام صاحبه والثاني مال من له ذمة والثالث مال من له أمان إلى مدة أمانه وهو كامل الذمة فيما يمنع من ماله إلى تلك المدة.»

بنابر احادیث سیدنا رسول الله ﷺ یکی از صفات منافقان، غدر و عهد شکنی است و همچنین عهد شکن در روز قیامت پرچمی دارد که با آن شناخته می‌شود، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لکل غادر لواء يوم القيامة يُعرف به»^۱ یعنی: «در روز قیامت هر عهدشکنی، پرچمی دارد با آن شناخته می‌شود.» همچنین آن حضرت ﷺ درباره صفات منافقان می‌فرماید: «أربع من كن فيه كان منافقا خالصا، ومن كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا أؤتمن خان، وإذا حدث كذب، وإذا عاهد غدر، وإذا خاصم فجر»^۲ یعنی: «چهار خصلت هستند که در هرکس باشد او منافق^۳ خالص است، و هر کس یکی از این خصایل در او باشد، خصلتی از نفاق را دارد تا وقتی که آن را ترک کند: هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‌کند، هرگاه حرف می‌زند، دروغ می‌گوید. هرگاه عهدی ببندد عهد شکنی می‌کند. هرگاه با کسی دشمنی کند، از حق و حد می‌گذرد.» بنابراین مسلمان همواره تلاش می‌کند که این صفات به او سرایت نکند و نقطه مقابل این صفات را برای خود برگزیند، یعنی صداقت، امانت داری، وفاء به تعهد و عدم تعدی و تجاوز در هنگام مخاصمه، و لذا در همه حال و با هرکس مسلمان باشد و چه غیر مسلمان، رعایت این صفات لازم و ضروری است.

گفتار شانزدهم: امان دادن به کافر حربی توسط شخص مسلمان و عدم تعرض

به او

۱ اصل در دادن امان، باید توسط حاکم مسلمان (دولت اسلامی) یا نماینده‌اش صورت گیرد، لکن اگر توسط یک شهروند عادی مسلمان نیز این امان اعطاء شود پذیرفتنی است: امام ابوبکر بیهقی رحمته الله (م ۴۵۸هـ)، و عبدالرزاق بن همام رحمته الله (م ۲۱۱هـ)، از عبدالله بن یسار البهی روایت کردند که گوید: «زینب قالت: یا رسول الله، إن أبا العاص بن الربیع

۱ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۰۴ ح ۳۱۸۶؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۶۱ ح ۱۷۳۷

۲ - صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۶ ح ۳۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۸ ح ۵۸

۳ - البته منظور از نفاق در اینجا - الله اعلم - نفاق اعتقادی است نه نفاق عملی، زیرا نفاق اعتقادی بر خلاف نفاق عملی سبب خروج از اسلام نمی‌شود.

«إِنْ أَقْرَبَ فَابْنِ عَمٍّ، وَإِنْ أَبْعَدَ فَأَبُو وَلَدٍ، وَإِنِّي قَدْ أَجَرْتَهُ، فَأُجَازُهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۱ یعنی: «زینب [دختر پیامبر] گفت: ای رسول الله! ابو العاص بن ربیع اگر از خویشان شده پس پسر عم است و اگر دور شده، پدر فرزندی است و من به او امان دادم، آنگاه پیامبر ﷺ او را امان داد.»

و در لفظی دیگر چنین آمده است: «أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَارَتْ زَوْجَهَا أَبَا الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ فَأَمْضَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَوَارَهَا»^۲ یعنی: «زینب دختر پیامبر ﷺ شوهرش ابو العاص بن ربیع را پناه داد، پس پیامبر ﷺ پناهندگی‌اش را تأیید نمود.» و در حدیث صحیح دیگر وارد است که پیامبر ﷺ زنی را که به یک کافر پناه و امان داده بوده را تأیید و امضاء نمود؛ ام هانی^۳ بنت ابی طالب رضی الله عنها به چند نفر از جمله همسرش [که مشرک بوده‌اند] پناه داد، پیامبر ﷺ در تأیید آن فرمود: «قَدْ أَجَرْنَا مِنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِيٍّ»^۴ یعنی: «ای ام هانی! کسی را که تو پناه داده‌ای، ما هم پناهش می‌دهیم.» در حدیث صحیح، پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ، فَمَنْ أَخْضَرَ مُسْلِمًا فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يَقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»^۵ یعنی: «امانت و عهد مسلمانان، یکسان است و پایین‌ترین و کم‌ترین مسلمان نیز در آن شریک و از آن برخوردار است و هرکس امان و تعهد مسلمانی را نقض کند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، و خداوند در روز قیامت، توبه و فدیة‌ای از او قبول نمی‌کند.»، امام نووی رحمته الله (م ۶۷۶ هـ)، می‌گوید: «منظور از ذمه اینجا امان است و به این معنی است که امان مسلمانان به شخص کافر صحیح است، پس هرگاه یکی از مسلمانان به او پناه دهد و مادامی که در امان شخص مسلمان باشد هرگونه تعرض از جانب دیگران به او حرام

۱ - السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۱۶۲ ح ۱۸۱۷۹؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۲۴ ح ۹۴۴۰

۲ - مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۲۴ ح ۹۴۴۲

۳ - خواهر علی بن ابی طالب است که در فتح مکه مسلمان شد.

۴ - صحيح البخاری، ج ۱، ص ۸۰ ح ۳۵۷؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۸ ح ۳۳۶

۵ - صحيح البخاری، ج ۸، ص ۱۵۴ ح ۶۷۵۵؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۹۹۴ ح ۱۳۷۰

است.^۱ همچنین شبیه به آن را امام سیوطی رحمته‌الله (م ۹۱۱هـ) گوید: «منظور از ذمه در اینجا، امان است و معنای آن چنین است که امان مسلمانان به کافران صحیح است، پس هرگاه یکی از مسلمانان اگر چه برده یا زن باشد، شخص کافر را پناه دهد هرگونه تعرض از جانب دیگران به وی حرام است مادامی که در امانش باشد.»^۲ بر اساس حدیث مذکور، علماء بر قبول امان کافر حربی توسط یک شهروند عادی مسلمان، متفق القول هستند.^۳

امام عبد الرحمن بن قدامه المقدسی رحمته‌الله (م ۶۸۲هـ)، می‌گوید: «هرگاه کافر حربی بدون امان وارد سرزمین اسلام شود، و مدعی این باشد که سفیر است، سخنش پذیرفته می‌شود، و جایز نیست به وی تعرض گردد به علت این فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به فرستادگان مسیلمه کذاب: (اگر سفیر کشته نمی‌شد شما دو نفر را قطعاً می‌کشتم.) زیرا بر حسب عادت چنین است که سفیر کشته نمی‌شود. و اگر کافر حربی مدعی باشد که وی تاجر است و حسب عادت نیز چنین باشد که بازرگان‌های کفار بر ما وارد شوند، اگر همراه او چیزی باشد که با آن داد و ستد می‌کند. نباید به او تعرضی شود، زیرا آنان به قصد امان وارد سرزمین اسلامی شدند، و شبیه به آن چیز است که اگر به اشاره شخص مسلمان وارد شده باشند. احمد بن حنبل رحمته‌الله می‌گوید: هرگاه گروه مسلمانان در دریا با تاجران مشرک از سرزمین دشمن مواجه شوند، و آنان قصد آمدن به سرزمین اسلامی را داشتند، به آنان تعرض نکنند و با آنها نجنگند. و هرکسی که از سرزمین کفر به قصد تجارت داد و ستد وارد سرزمین مسلمانان شود، چیزی از او درخواست نمی‌شود.»^۴ بنابراین کافری که

-
- ۱ - شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۹، ص ۱۴۴: «المراد بالذمة هنا الامان معناه ان امان المسلمین للكافر صحیح فإذا امنه به أحد المسلمین حرم علی غیره التعرض له ما دام فی امان المسلم»
 - ۲ - الديباج علی صحیح مسلم بن الحجاج، ج ۳، ص ۴۱۱: «المراد بالذمة هنا الامان ومعناه ان امان المسلمین للكافرين صحیح فإذا امنه أحد من المسلمین ولو كان عبداً أو امرأة حرم علی غیره التعرض له ما دام فی امانه»
 - ۳ - نکا: الإجماع - ابن المنذر، ص ۶۴: فتح الباری شرح صحیح البخاری لابن حجر، ج ۶، ص ۲۷۳: «واجمعوا علی ان امان المرأة جائز»، یعنی: «اجماع کردند بر اینکه امان زن [به کافر] جایز است.»
 - ۴ - الشرح الكبير علی متن المقنع، ج ۱۰، ص ۵۶۴: «إذا دخل حربی دار الاسلام بغیر امان، وادعی انه رسول قبل منه، ولم یجز التعرض له: لقول النبی صلی الله علیه وسلم لرسولی مسیلمة: «لولا ان الرسل لا تقتل لقتلتكما». ولان العادة جاریة بذلك، وان ادعی انه تاجر، وقد جرت العادة بدخول تجارهم الینا، لم یعرض له ان کان معه ما یبیعه: لانهم دخلوا یعتقدون الامان، اشبه ما لو دخلوا بإشارة مسلم، قال أحمد: إذا ركب القوم فی البحر، فاستقبلهم فیه تجار مشرکون من أرض العدو ویبیدون بلاد الاسلام لم یعرضوا لهم، ولم یقاتلوه، وكل من دخل بلاد المسلمین من أرض الحرب بتجارة یوبع، ولم یسال عن شیء.»

به سرزمین اسلامی وارد شود یا در جامعه‌ی اسلامی به قصد عهد یا امان اقامت نماید، او در ذمه، عهد و پناه مسلمانان است، و خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً﴾^۱ یعنی: «و به عهد و پیمان (خود که با خدا یا مردم بسته اید) وفا کنید، چرا که از (شما روز رستاخیز درباره) عهد و پیمان پرسیده می‌شود.»

مبحث اول: پاسخ خیانت، خیانت نیست؟!

در اسلام پاسخ خیانت، خیانت نیست بلکه ادای امانت و وفاء به عهد است و لذا در حدیث صحیح، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَدِ الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ أُتِمِّنْكَ، وَلَا تَخُنْ مِنْ خَانَكَ»^۲ یعنی: «امانت را به کسی که به تو اطمینان کرده بازگردان و به کسی که به تو خیانت کرده خیانت نکن.»، باتوجه به این حدیث نبوی، مقابله به مثل کردن عمل خائن، جائز نیست.^۳

در اثری از تابعی سلیم بن عامر رضی الله عنه (م ۱۳۰هـ)، روایت است که می‌گوید: «میان معاویه و اهالی روم عهد و پیمانی بود. و معاویه به سرزمین آنان نزدیک می‌شد تا اینکه اگر مدت پیمان تمام شد بر آنان حمله کند. در این هنگام مردی که سوار بر اسب بود می‌گفت: الله اکبر! باید وفاء کرد نه خیانت. و این مرد عمرو بن عبسه است، معاویه در این باره از او [علت را] جویا شد، عمرو بن عبسه گفت: شنیدم رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس میان او و گروهی پیمانی است، پیمان را نشکند و آن را تشدید (استوار) نکند تا آن که مدتش به پایان می‌رسد یا پیمان را به سویشان بیندازد. راوی می‌گوید: معاویه همراه مردم (لشکرش) بازگشتند.»^۴

۱ - اسراء، ۳۴

۲ - سنن ابی داود، ج ۳، ص ۲۹۰ ح ۳۵۳۵: سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۵۶ ح ۱۲۶۴: المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۵۳ ح ۲۲۹۶

۳ - عون المعبود للعظیم آبادی، ج ۹، ص ۳۲۷: «فیه دلیل علی انه لا يجوز مکافاة الخائن بمثل فعله»

۴ - صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۱۵ ح ۴۸۷۱: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۴۳ ح ۱۵۸۰: سنن ابی داود، ج ۳، ص ۸۳ ح ۲۷۵۹: «کان بین معاویة و بین اهل الروم عهد، وکان یسیر فی بلادهم، حتی إذا انقضی العهد اغار علیهم، فإذا رجل علی دابة او علی فرس، وهو یقول: الله اکبر، وفا، لا غدر. وإذا هو عمرو بن عبسة، فسأله معاویة عن ذلك، فقال: سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: «من کان بینه و بین قوم عهد فلا یحلن عهدا، ولا یشدنه حتی یمضی امده او ینبذ الیهم علی سواء»، قال: فرجع معاویة بالناس»، اسناد آن صحیح است.

بلاذری رحمه الله (م ۲۷۹هـ)، و ابو عبید قاسم بن سلام رحمه الله (م ۲۲۴ هـ)، با اسنادشان روایت کردند که رومیان بر سر اینکه مالی به آنان پرداخت شود با معاویه صلح کردند، و معاویه گروهی از آنان را گروگان گرفت و در بعلبک بازداشت کرد. سپس رومیان عهدشکنی کردند، معاویه و مسلمانان از این که گروگان‌ها را به قتل برسانند امتناع نمودند، و آنان را رها کردند و در نتیجه آن بر رومیان پیروز گشتند و گفتند: وفاء در مقابل خیانت از خیانت در برابر خیانت بهتر است.^۱

مبحث دوم: قتل غافلگیرانه در اسلام جائز نیست!

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لا یفتک مؤمن، الا بیان قید الفتک»^۲ یعنی: «مؤمن، غافلگیرانه کسی را نمی‌کشد، ایمان شخص مؤمن را از غافلگیرانه کشتن باز می‌دارد.» با توجه به این حدیث شریف، ایمان مانع از آن است که کسی را غافلگیرانه به قتل رساند و برای فرد مسلمان حرام است که کسی را غافلگیرانه به قتل برساند.^۳ از این رو اگر به کسی امان داده شود و سپس به او خیانت شود و کشته شود چنین عملی به اتفاق علماء حرام می‌باشد. و بین خیانت و قتل تفاوتی نیست.^۴

۱ - الاموال للقاسم بن سلام. ص ۲۱۱ : فتوح البلدان - البلاذری، ص ۱۵۹ : «ان الروم صالحت معاوية على ان يؤدى اليهم مالا، وارتعن معاوية منهم رهنا فجعلهم ببعلبك ثم ان الروم غدرت، فابي معاوية والمسلمون ان يستحلوا قتل من في ايديهم من رهنهم، واخلوا سيولهم، واستفتحوا بذلك عليهم، وقالوا: وفاء، بغدر خير من غدر بغدر»
 ۲ - سنن ابی داود، ج ۳، ص ۸۷ ح ۲۷۶۹ : المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۳۹۲ ح ۸۰۳۷ : مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۸۶ ح ۳۷۴۳۵ : حدیث صحیح.

۳ - مرقاة المفاتیح - الملا علی القاری، ج ۹، ص ۲۳۲۰، لازم به ذکر است که حکم فتک دو نوع است، یک نوع حرام است که در مواجهه با مسلمانان و نیز کفاری هستند که اهل ذمه و معاهد و یا به طور کلی به هر کافری که امان داده شده باشد. و نوع دیگر فتک جایز است، در صورتی که با کفار حربی که هیچگونه عهده با دولت اسلامی ندارند و دانا سر جنگ با مسلمین دارند و به طور کلی هر کسی که به وی امان داده نشده باشد، چنین فتکی جایز می‌باشد.

بنگرید به : (شرح صحیح البخاری لابن بطال، ج ۵، ص ۱۹۰)

۴ - بنگرید به : الاستذکار- ابن عبدالبر، ج ۵، ص ۳۳ : «والغدر ان يؤمن ثم يقتل وهذا حرام باجماع والغدر والقتل سواء»

گفتار هفدهم: پذیرفتن سخن کافر حربی مادام که مدعی امان باشد.

امام محمد بن حسن شیبانی رحمته‌الله شاگرد ارشد امام ابو حنیفه رحمته‌الله می‌گوید: «اگر کافری حربی همراه مسلمانی به بازداشتگاه (لشکرگاه اسلام) بروند و فرد مسلمان بگوید: او را اسیر گرفتم، و کافر حربی بگوید: به عنوان پناهنده آمده‌ام. سخن کافر حربی پذیرفتنی است.»^۱ امام ابن قدامه رحمته‌الله (م ۶۲۰هـ)، می‌گوید: «هرگاه مسلمانان، کافر حربی‌ای را دستگیر کنند و وی مدعی شود که پناهنده است، بررسی می‌کنیم اگر بدون سلاح بود سخنش پذیرفته می‌شود، زیرا ترک سلاح دلیل بر قصد امان است و اگر سلاح همراه داشت سخنش پذیرفته نمی‌شود.»^۲

گفتار هجدهم: دفاع و حمایت از اهل ذمه در مقابل دشمنان!

عمر بن خطاب رضی‌الله‌تعالی‌عنه (م ۲۳هـ)، هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفه بعد از خودش را چنین رهنمود و سفارش کرد: «وَأوصیه بذمة الله وذمة رسوله خیرا، أن یقاتل من ورائهم، ولا یكلفون فوق طاقتهم»^۳ یعنی: «او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و اینکه با دشمنان‌شان بجنگد و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد»، امام شهاب الدین قرافی رحمته‌الله (م ۶۸۴هـ)، در «الفروق» می‌نویسد: «ابن حزم در «مراتب الایمان» نقل کرده، کسانی که اهل ذمه هستند، و در این حال دشمن به سرزمین‌هایمان به قصد اهل ذمه هجوم آورند بر ما واجب است که برای جنگ و مقابله با آنها با مرکب و سلاح خارج شویم و برای حفظ و صیانت از رسیدن دشمن به کسانی که در ذمه خداوند متعال و حضرت رسول صلی‌الله‌تعالی‌علیه‌وآله‌وسلم هستند بمیریم، و رها کردن

۱ - شرح السیر الکبیر، ج ۲، ص ۵۵۱: «ولو خرج عالج من اهل الحرب مع مسلم إلى المعسكر فقال المسلم: اخذته اسیرا. قال الحربی: جنت مستامنا. فالقول قول الحربی»

۲ - الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴، ص ۱۶۳: «وانما اخذ المسلمون حربیا، فادعی انه جاء، مستامنا نظرنّا، فان کان بغیر سلاح، قبل قوله: لان ترکه السلاح دلیل علی قصد الامان. وان کان معه سلاح، لم یقبل منه»

۳ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۹، ۳۰۵۲: السنن الکبریٰ للنسائی، ج ۱۰، ص ۲۹۴، ۱۱۵۱۷: الاموال لابن زنجویه، ص ۳۳۳، لفظ حدیث از کتاب «الاموال» می‌باشد.

دشمن برای رسیدن به آنها بی اعتنائی و بی توجهی در تعهد با اهل ذمه است.^۱ و در این باره اجماع امت نقل شده است.^۲

گفتار نوزدهم: خداوند متعال قدرت اراده و اختیار را به انسان بخشیده است.

در نصوص قرآنی و احادیث نبوی، به آزادی شخصی، و جمعی در جامعه با ضوابط خاصی تصریح شده است، الزاماً آزادی^۳ به معنی بی‌بند و باری و بی‌قید و شرط بودن^۴ در هیچ جامعه‌ای مقبول نیست. و اگر در برخی جوامع غیر دینی که برخی آزادی‌هایی آن‌چنانی مشاهده می‌شود، چون این نوع امور (به زعم آنان) در تضاد با محوریت قوانین حاکم بر جامعه نمی‌باشد، در غیر این صورت اگر با قوانین حاکم مخالفت داشته باشد قطعاً با آن برخورد خواهد شد.^۵ بنابراین نوع آزادی در هر جامعه‌ای باتوجه به قوانین حاکم بر آن جامعه می‌تواند مقید باشد. در جامعه دینی نیز باتوجه به قوانینی که مبتنی بر آموزه‌های

۱ - الفروق - القرافی، ج ۳، صص ۱۴ - ۱۵: «حکى ابن حزم فى مراتب الاجتماع له ان من كان فى الذمة وجا، اهل الحرب إلى بلادنا يقصدونه وجب علينا ان نخرج لقتالهم بالکراع والسلاح ونموت دون ذلك صونا لمن هو فى ذمة الله تعالى وذمة رسوله - صلى الله عليه وسلم - فان تسليمه دون ذلك إهمال لعقد الذمة»

۲ - منبع قبل.

۳ - آقای مونتسکیو در تعریف آزادی می‌گوید: «آزادی عبارت از این است که انسان حق داشته باشد هرکاری را که قانون اجازه داده و میدهد و آنچه که قانون منع کرده و صلاح او نیست مجبور به انجام آن نگردد. در این صورت اگر مرتکب اعمالی شود که قانون منع کرده، دیگر آزادی وجود نخواهد داشت.» (روح القوانين، مونتسکیو، ص ۲۹۴)، مونتسکیو درباره ارتباط بین امنیت و آزادی، نیز گوید: «تا وقتی که امنیت تأمین نشده باشد آزادی معنی نخواهد داشت.» (منبع قبل، ص ۳۳۷)

۴ - علامه محمد قطب می‌گوید: «اینگونه نیست که قید و بند در یک کفه ترازو، و آزادی نیز در کفه دیگرش باشد. بلکه هر آزادی‌ای قید و بند خودش را دارد. و هر قید و بندی دارای آزادی‌های خاص خود است. و در هریک از دو کفه این ترازو، آزادی‌ها و قید و بندهایی وجود دارد.» (مقاله قید و بند و آزادی، محمد قطب، مترجم: خداداد مطاعی پور، مرکز نشر افکار و اندیشه‌های سید قطب و محمد قطب، ص ۶)

۵ - به طور نمونه در متمم ۵ ذیل لایحه حقوق، اصل هفتم قانون اساسی ایالات متحد آمریکا آمده است: «هیچ کس نباید جان، آزادی، و مال خویش را از دست بدهد مگر در جریان قانون (از طریق دادگاه)»، آقای اندرو فاکان می‌گوید: «ایدئولوژی خدا ناباوران دولتی نیز در چین، پیروان ادیان را به اذیت و آزار نظام‌مند محکوم می‌کند. همچنین، تعهد به «سکولاریسم» در بعضی دولت‌های اروپایی (و از همه بارزتر در فرانسه)، به اعمال محدودیت‌هایی بر ظاهر دینی در فضای عمومی منتهی شده است.» (اطلس حقوق بشر، اندرو فاکان، مترجمان: امید کوکی و مهدی خدایی، ص ۶۵) این در حالی است که میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۱۸، سال ۱۹۶۶م، می‌گوید: «هر کس حق آزادی فکری، وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا اعتقادات خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا اعتقادات خود (خواه به صورت فردی یا جماعت، خواه به صورت علنی یا در خفا) در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی است.»

دینی است، نوع آزادی در چارچوب این قوانین تعریف شده و از این جهت اگر آزادی با محوریت قوانین حاکم بر جامعه در تضاد نباشد، فرد و اجتماع از آزادی خویش برخوردار خواهند شد و دولت اسلامی نیز در حفظ و صیانت این حق لازم، اقدام خواهد کرد. مقدس‌ترین تعالیم در هر جامعه‌ی دینی به عقاید و ایدئولوژی آن برمی‌گردد، با این وجود در اسلام، آزادی در عقیده محترم شمرده شده و بر این آزادی تأکید دارد، که نمونه‌های این قوانین در آزادی عقیده و اندیشه را در ذیل متذکر می‌شویم:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱ یعنی: «ما راه را بدو نموده ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.»

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۲ یعنی: «اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کره زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند (اما ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (این کار نه صحیح و سودمند است و نه از دست تو ساخته است).»

﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾^۳ یعنی: «پس هرکس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر شود.»

﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصِطِرٍ﴾^۴ یعنی: «تو بر آنان چیره و مسلط نیستی (تا ایشان را به ایمان واداری).»

﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾^۵ یعنی: «تو مکلف نیستی احوال آنان را اصلاح و امور ایشان را روبراه سازی.»

۱ - انسان / ۳

۲ - یونس / ۹۹

۳ - کف / ۲۹

۴ - غاشیه / ۲۲

۵ - انعام / ۱۰۷، زمر / ۴۱، شوری / ۶

﴿فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ یعنی: «اگر تسلیم شوند، بیگمان هدایت یافته اند (و راه را از چاه باز شناخته اند) و اگر سرپیچی کنند (نگران مباش؛ زیرا) بر تو ابلاغ (رسالت) است و بس، و خدا بینا به (اعمال و عقائد) بندگان است.»

﴿إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ﴾^۲ یعنی: «لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است.»

﴿لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ﴾^۳ یعنی: «اعمال ما از آن‌ها، و اعمال شما از آن شما است.»
 ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾^۴ یعنی: «خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملت‌ی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلت به عزت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشد) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.»

برخی می‌پندارند که چون این آیات غالباً در عهد مکی نازل شده‌اند، و در عهد مدنی نیز آیات مربوط به جهاد با مشرکان نازل شده، در نتیجه گمان کردند که این آیات که دلالت بر اختیار می‌کنند با آیات جهاد (قتال) نسخ شده‌اند. در پاسخ گفته می‌شود که چنین ادعایی صحیح نیست و این آیات همگی محکم هستند و منسوخ نشده‌اند. چرا که اصل در آیات قرآن این است که محکم هستند نه منسوخ.^۵ یکی از دلایل مُتَّفَقٌ علیه در نسخ، این است که منسوخ باید حکم ثابت شرعی منقول باشد نه صرفاً عقل، اجتهاد و عرف.^۶ همچنین بنابر دیدگاه جمهور علماء، نسخ در امر و نهی واقع می‌شود نه در اخبار.^۷ با این توضیح، نسخ هیچکدام از آیات مذکور، از پیامبر ﷺ و یا صحابی مبنی بر نسخ آن آیات،

۱ - آل عمران / ۲۰

۲ - جن / ۲۳

۳ - قصص / ۵۵ ، شوری / ۱۵

۴ - رعد / ۱۱

۵ - الواضح فی علوم القرآن - مصطفی دیب البغا، ص ۱۴۷: مباحث فی علوم القرآن - صبحی صالح، ص ۲۷۳

۶ - المصنفی بأکف اهل الرسوخ لابن الجوزی، ص ۱۳

۷ - البرهان فی علوم القرآن للزركشی، ج ۲، ص ۳۳: نفحات من علوم القرآن - محمد معبد، ص ۷۸

نص صحیح صریحی وارد نشده است و اصل بر عدم نسخ است و این آیات اخباری هستند، لذا دیدگاه منسوخ شدن این آیات مردود می‌باشد. دکتر نورالدین عتر می‌گوید: «از نمونه‌های مشهور و مهم، این دعوی است که آیه سیف (وجوب جهاد)، آیه ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ و آیات شبیه آن را نسخ کرده است همانطور که در تفسیر جلالین آن را می‌یابیم، لکن این ادعا قابل قبول نیست، زیرا آیه جهاد و تشدد در متعلقات مربوط به جنگ، و آیات دیگری که به احسان، مکارم اخلاق در حالت صلح و آشتی امر می‌کند، هریک از این آیات به زمان مناسب خودش اختصاص دارد، و منسوخ نیستند.»^۱

گفتار بیستم: در انتخاب دین و عقیده، آزادی کامل وجود دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۲ یعنی: «اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.»

علامه زمخشری رحمته الله (م ۵۳۸ هـ)، در تفسیر آیه مزبور می‌گوید: «خداوند امر ایمان را بر جبر و اکراه جاری نکرده بلکه بر قبول (توانایی) و اختیار است و شبیه آن این فرموده خداوند متعال است: «اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان کره زمین جملگی (به صورت اضطرار و اجبار) ایمان می‌آوردند (اما ایمان اضطراری و اجباری به درد نمی‌خورد). آیا تو (ای پیغمبر!) می‌خواهی مردمان را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟» یعنی: اگر بخواهد آنان را بر ایمان آوردن مجبور می‌کند، لکن خداوند این کار را نکرده و این امر را بر اختیار و اراده استوار نموده است.»^۳

۱ - علوم القرآن الکریم - نورالدین محمد عتر، ص ۱۳۳

۲ - بقره / ۲۵۶

۳ - الکشاف للزمخشری، ج ۱، ص ۳۰۳: «لَمْ يَجْرِ اللَّهُ أَمْرَ الْإِيمَانِ عَلَى الْإِجْبَارِ وَالْقَسْرِ، وَلَكِنْ عَلَى التَّمَكِينِ وَالِاخْتِيَارِ. وَنَحْوَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ أَمْ لَوْ شَاءَ لَقَسَرَهُمُ عَلَى الْإِيمَانِ وَلَكِنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ، وَبَنَى الْأَمْرَ عَلَى الْإِخْتِيَارِ»

حافظ ابن کثیر رحمته الله (م ۷۷۴هـ)، در تفسیر آیه «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» می‌نویسد: «به این معنی است: هیچ کس را در داخل شدن به دین اسلام اجبار نکنید، زیرا این دینی آشکار، واضح است و دلائلش نمایان، و براهین آن نیازمند به این نیست که کسی بر داخل شدن به آن اجبار گردد. بلکه هرکس را که خداوند به اسلام هدایت نماید، قلبش را می‌گشاید و بصیرتش را منور می‌کند و بر اساس دلیل روشن وارد اسلام می‌گردد و هرکس را که خداوند، قلبش را کور، و چشم و گوشش را مَهْر بزند، اگر به زور و اجبار وارد دین اسلام شود [چنین ایمانی برایش مفید نیست].»^۱

شیخ محمد سید طنطاوی رحمته الله (م ۱۴۳۱هـ)، می‌گوید: «اجبار و اکراه در (قبول) دین نیست: از اجبار در ورود به دین نفی می‌کند، زیرا این اجبار در پشتِ آن هیچ فایده‌ای نیست، برای اینکه عقیده، تصدیق قلبی می‌باشد، و اعتقاد درونی (باطن) و بیرونی (ظاهری) به خدای پروردگار جهانیان با اراده‌ای آزاد و کاملاً اختیار است، پس هرگاه انسان مضطر و مجبور گردد، تنفر و کراهتش از آن بیشتر می‌شود. و جبر و تدین (عقیده) دو چیز متناقض هستند که باهم جمع نمی‌شوند. و ممکن نیست یکی از آن دو چیز بر دیگری نتیجه [نیکوئی] داشته باشد.»^۲

دکتر وهبه الزحیلی رحمته الله می‌گوید: «آزادی دینی در اسلام، به طوری که معلوم است انتشار اسلام با رضایت، دلیل و حجت و بیان بوده است نه با قوه قهریه و اکراه و اجبار. در تاریخ اسلام ثابت نشده که کسی از مردم، شخصی را بر [قبول] دین اسلام اجبار کرده باشد، بلکه مردم فوج فوج با آزادی، رضایت و میل و رغبت و اراده به دین خدا وارد می‌شدند. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ به این معنی است که اجبار در دین ممنوع می‌باشد و اجباری

۱ - تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۶۸۲: «ای: لا تکرهوا احدا علی الدخول فی دین الاسلام فإنه بین واضح جلی دلالت و براهینه لا یحتاج الی أن یرکھ أحد علی الدخول فیه، بل من هداه الله للإسلام وشرح صدره ونور بصیرته دخل فیه علی بینه، ومن أعمی الله قلبه وخنم علی سمعه وبصره فإنه لا یفیده الدخول فی الدین مکرها مقسورا»
 ۲ - التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۸۸: «لا إکراه فی الدین: تنفی الاجبار علی الدخول فی الدین، لان هذا الاجبار لا فائدة من ورائه، إذ التدين إذعان قلبی، واتجاه بالنفس والجوارح إلى الله رب العالمین بإرادة حرة مختارة فإذا أكره علیه الإنسان إزداد کرها له ونفورا منه. فالإکراه والتدين نقیضان لا یجتمعان. ولا یمكن أن یكون احدهما ثمرة للآخر»

در داخل شدن به دین نیست. و اجبار کردن صحیح نیست بعد از اینکه دلایل و آیات روشن دلالت دارد بر صدق و راستی محمد ﷺ در آنچه از سوی پروردگارش تبلیغ نموده است. پس هرکس مایل بود ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر بماند. سخن برخی عوام و امثال آنان از مستشرقین: «اسلام با شمشیر برپاگشت» ادعایی باطل و غیر صحیح و غیر ثابتی است. اما جنگ‌های مسلمانان، جنبه‌ی دفاعی داشته تا اینکه مشرکان از فتنه‌ی مسلمانان دست برداشتند و مردم را آزاد رها کردند و ممانعتی وجود ندارد از چیزی که مسمی به همزیستی دینی و مصالحت‌آمیز میان اسلام و مسلمانان و دیگر ادیان باشد. و هرکس به بت‌ها و هر غیر خدایی که عبادت می‌شود کفر ورزد و به خداوند واجب الوجود، معبود یگانه‌ای که بدون شریک است ایمان آورد، قطعاً به ریسمان محکم مطمئن غیر منقطع تمسک بسته است و خداوند به سخنان مردم شنواست و به اعتقادات و کردار آنان دانا است.^۱

گفتار بیست و یکم: بنابه دیدگاه علمای اسلامی، اکراه و اجبار در قبول اسلام، جائز نیست!

امام ابن قدامه حنبلی رحمته الله (م ۶۲۰هـ)، می‌گوید: «هرگاه بر اسلام کسی که مجبور کردنش جایز نیست، اکراه و اضطرار شود. مانند ذمی و مستأمن پس [اگر] مسلمان شود، حکم اسلام برای او ثابت نشده است تا زمانی که چیزی که دلالت بر اسلامش به اختیار از وی یافت شود. مثلاً اینکه بعد از زوال اجبارش بر اسلامش ثابت بماند، اگر قبل از آن بمیرد، حکمش حکم کفار است. اگر به دین کفر برگشت، جایز نیست او را به قتل برسانند و به اسلام هم اجبار نمی‌شود. این دیدگاه ابوحنیفه رحمته الله و شافعی رحمته الله است. و از دیدگاه ما (حنابله)، چنین کسی بر چیزی اجبار شده که جایز نیست بر آن اجبار گردد. پس حکم اسلام در حق او ثابت نشده است، مانند مسلمانی است که هرگاه بر کفر اجبار گردد. و دلیل بر تحریم اکراه و اجبار، این فرموده‌ی خداوند متعال است: «اجبار و اکراه در (قبول) دین

نیست»، و اهل علم اجماع کردند مبنی بر اینکه ذمی - هرگاه مقیم شود بر آنچه تعهد گردد- و پناهنده، جایز نیست عهد و پیمان‌شان نقض شود و همچنین جایز نیست بر آنچه بدان ملتزم نیستند اجبار گردند.^۱

مؤید دیدگاه علماء، این اثر تاریخی است که اسق (وسق) رومی غلام مسیحی عمر بن خطاب (ع) (م ۲۳هـ)، می‌گوید: «كنت مملوكا لعمر بن الخطاب وأنا نصراني فکان يعرض علي الإسلام ويقول: إنك لو أسلمت استعنت بك على أمانتي فإنه لا يحل لي أن أستعين بك على أمانة المسلمين ولست على دينهم فأبیت عليه فقال: لا إكراه في الدين، فلما حضرته الوفاة أعتقني وأنا نصراني وقال: اذهب حيث شئت»^۲ یعنی: «برده عمر بن خطاب (ع) و بر دین نصرانی بودم. او اسلام را بر من عرضه می‌کرد و می‌فرمود: اگر مسلمان شوی می‌توانم از تو در این امانت که بر عهده من است کمک بگیرم که برای من جایز نیست از تو که بر دین مسلمانان نیستی در باره امانتشان یاری بخواهم. من قبول نکردم و او فرمود: «در دین اکراه و اجبار نیست». و هنگامی که مرگ عمر (ع) فرا رسید مرا که همچنان مسیحی بودم، آزاد کرد و فرمود: هر کجا که می‌خواهی برو.»

و در اثری دیگر سَلَمَ (ع) (م ۸۰هـ)، مولی عمر بن خطاب (ع) می‌گوید: «عمر بن الخطاب، رضي الله عنه يقول لعجوز نصرانية: أسلمي أيتها العجوز تسلمي، إن الله جل وعز بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق، فقالت: أنا عجوز كبيرة وأموت إلى قريب، فقال عمر اللهم اشهد، ثم تلا ﴿لا إكراه في الدين﴾ (البقرة: ۲۵۶)»^۳ یعنی: «عمر بن خطاب (ع) به

۱ - المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۲۳: «وإذا أكره على الإسلام من لا يجوز إكراهه، كالذمي والمستامن، فأسلم. لم يثبت له حكم الإسلام، حتى يوجد منه ما يدل على إسلامه طوعا، مثل أن يثبت على الإسلام بعد زوال الإكراه عنه. فإن مات قبل ذلك، فحكمه حكم الكفار. وإن رجع إلى دين الكفر، لم يجز قتله ولا إكراهه على الإسلام. وبهذا قال أبو حنيفة، والشافعي... ولنا، أنه أكره على ما لا يجوز إكراهه عليه، فلم يثبت حكمه في حقه، كالمسلم إذا أكره على الكفر. والدليل على تحريم الإكراه قوله تعالى: [لا إكراه في الدين] (البقرة: ۲۵۶). واجمع أهل العلم على أن الذمي - إذا أقام على ما عوهد عليه - والمستامن لا يجوز نقض عهده، ولا إكراهه على ما لم يلتزمه.»

۲ - الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۶، ص ۲۰۲: مصنف ابن أبي شيبة، ج ۳، ص ۱۰۸ ح ۱۲۵۵۰: حلية الأولياء، لابی نعیم الاصبهانی، ج ۹، ص ۳۴

۳ - الناسخ والمنسوخ للنحاس، ص ۲۵۹، اسناد آن صحیح است.

پیرزن نصرانی ای فرمود: ای پیر زن! مسلمان شو [تا در دنیا و آخرت] سلامت و امنیت باشی، زیرا خداوند عزوجل محمد ﷺ را به حق و راستی مبعوث نموده است. پیر زن گفت: من پیر زنی مسنم و مرگم نزدیک است. عمر ﷺ فرمود: بارخدا یا! شاهد باش، سپس این آیه « لا إكراه فی الدین » را تلاوت کرد.

همچنین در سبب نزول آیه « لا إكراه فی الدین » از ابن عباس رضی الله عنه (م ۶۸ هـ) روایت است که می‌گوید: «نزلت فی رجل من الأنصار من بني سالم بن عوف يقال له الحصين، كان له ابنان نصرانيان، وكان هو رجلاً مسلماً، فقال للنبي صلى الله عليه وسلم: ألا أستكرهها فإنها قد أبيا إلا النصرانية؟ فأنزل الله فيه ذلك»^۱ یعنی: «[لا إكراه فی الدین] در شأن مردی از انصار از بنی سالم بن عوف نازل شده که به او حصین گفته می‌شد، دو پسر نصرانی داشت، درحالی که خودش مسلمان بود، به پیامبر ﷺ عرض کرد: آیا آنها را مجبور نکنم [به دین اسلام]، چونکه آنها دین نصرانی را می‌پذیرند؟! پس خداوند این آیه را در این باره نازل نمود.»

مبحث تکمیلی: نسخ فقط با دلیل معتبر شرعی مقبول است!

برخی گفتند که آیه « لا إكراه فی الدین » منسوخ شده است و حکم شرعی آن رفع شده، این در حالی است که نسخ تنها با دلیل معتبر شرعی مقبول است که قبلاً دلایلی را متذکر شدیم، که در اینجا در تکمیل مطالب پیشین به نقل دیدگاه دو تن از علمای اسلامی می‌پردازیم.

امام شاطبی رحمه الله (م ۷۹۰ هـ)، می‌گوید: «احکام هرگاه بر مکلف ثابت شود، پس ادعای نسخ در آن ممکن نیست مگر به امر تحقیقی چون که ثبوت آن بر مکلف نخست به تحقیق است. و رفع و برداشتش بعد از آگاهی به ثبوتش ممکن نیست مگر با دلیلی روشن و نافذ، لذا اهل تحقیق اجماع کردند بر این که خبر واحد ناسخ قرآن و خبر متواتر نیست، زیرا در این حالت رفع [خبر] قطعی با [خبر] ظنی است. پس مقتضای این چنین است که چیزی

۱ - جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۵، ص ۴۰۹، اسناد آن حسن است.

از احکام مکی که مدعی نسخش شود نباید این ادعا در این باره قبول گردد مگر با خبری قطعی در نسخ، از این جهت جمع میان دو دلیل و ادعای احکامشان ممکن نیست. و بر همین اساس در باره سایر احکام مکی یا مدنی چنین گفته می‌شود.^۱

امام سیوطی رحمته الله (م ۹۱۱هـ)، از قول عبدالرحمن ابن الحصار رحمته الله (م ۴۳۸هـ)، می‌نویسد: «در نسخ فقط مراجعه می‌شود به نقل صریح از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از صحابی که می‌گوید آیه کذا، ناسخ کذا است.. و در نسخ به سخن عامه مفسران بلکه اجتهاد مجتهدان بدون نقل صحیح، و تعارض واضح اعتماد نمی‌شود، زیرا نسخ متضمن رفع حکم و ثبوت حکم مقرر در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله است و اعتماد در آن، نقل و تاریخ است نه رأی و اجتهاد».^۲

گفتار بیست و دوم: آزادی شهروندان غیر مسلمان در ملزومات دینی شان

امام مالک بن انس رحمته الله (م ۱۷۹هـ)، می‌گوید: «هرگاه اهل ذمه زنا کنند یا خمر نوشیدند، امام به آنها تعرض نکند مگر اینکه در سرزمین مسلمانان آن را آشکار سازند، و بر آنان ضرر وارد شود در این حالت حاکم آنان را [فقط] از ضرر رسانیدن به مسلمانان منع می‌کند».^۳

۱ - الموافقات، ج ۳، صص ۳۳۹ - ۳۴۰: «أن الأحكام إذا ثبتت على المكلف: فادعاء النسخ فيها لا يكون إلا بأمر محقق لأن ثبوتها على المكلف أولاً محقق: فرفعها بعد العلم بثبوتها لا يكون إلا بمعلوم محقق، ولذلك أجمع المحققون على أن خبر الواحد لا ينسخ القرآن ولا الخبر المتواتر؛ لأنه رفع للمقطوع به بالمظنون؛ فاقتضى هذا أن ما كان من الأحكام المكية يدعى نسخه لا ينبغي قبول تلك الدعوى فيه إلا مع قاطع بالنسخ، بحيث لا يمكن الجمع بين الدليلين ولا دعوى الأحكام فيهما. وهكذا يقال في سائر الأحكام مكية كانت أو مدنية»

۲ - الاتقان في علوم القرآن، ج ۳، صص ۸۱: «إنما يرجع في النسخ إلى نقل صريح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أو عن صحابي يقول آية كذا نسخت كذا... ولا يعتمد في النسخ قول عوام المفسرين بل ولا اجتهاد المجتهدين من غير نقل صحيح ولا معارضة بينة لأن النسخ يتضمن رفع حكم وإثبات حكم تقرر في عهده صلى الله عليه وسلم والمعتمد فيه النقل والتاريخ دون الرأي والاجتهاد»

۳ - التمهيد لابن عبد البر، ج ۱۴، ص ۳۹۲: عمدة القاری شرح صحیح البخاری للعینی، ج ۲۳، ص ۲۹۵: «إذا زنى أهل الذمة أو شربوا الخمر فلا يعرض لهم الإمام إلا أن يظهروا ذلك في ديار المسلمين ويدخلوا عليهم الضرر فيمنعهم السلطان من الإضرار بالمسلمين»

امام ابو ولید الباجی رحمته الله (م ۴۷۴هـ)، می‌گوید: «اهل ذمه بر دینشان و از آنچه دینشان به آن مقرر است که بر آن باشند باقی می‌مانند، از چیزی از امور دینشان که در پنهانی باشد منع نمی‌شوند تنها در آشکار کردنش در اماکن عمومی و بازارها منع می‌شوند.»^۱

گفتار بیست و سوم: آیا حدود بر غیر مسلمین اقامه می‌شود؟

در این خصوص میان علمای اسلامی اختلاف است، برخی قائل بر آن هستند که حدود بر غیر مسلمین اقامه نمی‌گردد، بلکه به ملزومات دینی خودشان ارجاع داده می‌شوند، در اثری روایت است که مرد مسلمان با زنی نصرانی عمل نامشروع زنا را انجام داد، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه حکم آن پرسیده شد، او نیز در پاسخ فرمود: «أن أقم لله الحد علی المسلم، وادفع النصرانية إلى أهل دینها»^۲ یعنی: «برای خدا، بر این مسلمان حد را اجرا کن، و زن نصرانی را به اهل دینش واگذار کن.»، برخی دیگر از علماء قائل بر «تخیر» هستند، فقیه مکی، عطاء بن ابی رباح رحمته الله (م ۱۱۴هـ)، می‌گوید: «ونحن مخیرون، إن شئنا حکمنا بین أهل الكتاب، وإن شئنا أعرضنا فلم نحکم بینهم، فإن حکمنا بینهم حکمنا بحکمنا بیننا أو ترکناهم وحکمهم بینهم، فذلك قوله: ﴿فاحکم بینهم أو أعرض عنهم﴾ (المائدة: ۴۲)»^۳ یعنی: «ما مختاریم، اگر مایل بودیم میان اهل کتاب حکم می‌کنیم و اگر هم مایل بودیم دوری می‌کنیم و میانشان حکم نمی‌کنیم، اما اگر میانشان حکم کردیم، به حکم خودمان بینشان حکم می‌کنیم و یا اینکه آنها را باقی می‌گذاریم بین خودشان حکم کنند. این چنین خداوند فرموده است: بین آنها حکم کن و یا از آنها دوری کن. [مائدة / ۴۲]»

۱ - المفتی شرح الموطأ، ج ۲، ص ۱۷۸: «إن أهل الذمة یقرون علی دینهم ویکونون من دینهم علی ما کانوا علیه لا یمنعون من شیء، منه فی باطن أمرهم وإنما یمنعون من إظهاره فی المحافل والاسواق»، قابل ذکر است که برای شهروندان غیر مسلمان اظهار و آشکار کردن (!) خمر، خنزیر و صلیب در شهرهای مسلمانان ممنوع بوده، نه در شهرهایی که قاطبه مردم آنجا غیر مسلمان بودند. بنگرید به: (مختصر اختلاف العلماء، للطحاوی، ج ۳، ص ۴۹۷)
 ۲ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۶۲ ح ۱۰۰۵: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۴۲۸ ح ۲۱۷۸۲: السنن الکبری للبیہقی، ج ۸، ص ۴۳۲ ح ۱۷۱۲۱
 ۳ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۶۲ ح ۱۰۰۶.

بنابر دیدگاه علماء این تخییر در اقامه‌ی حدود غیر مسلمین، سنت بوده است که در حقوق، معاملات و مواریث‌شان، به علمای دینشان ارجاع داده شود مگر اینکه خودشان دوست داشته باشند مسلمین در اجرای حدود بر آنها حکم کنند که در این حالت با کتاب الله (شریعت اسلام) بینشان حکم می‌کنیم.^۱ و برخی دیگر قائل به این هستند که در همه حال در حدود بر اساس موازین شریعت اسلام بینشان حکم می‌شود و تخییر، منسوخ گشته است، که مستند این گروه از علماء این است که آیه ﴿فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾^۲ با این آیه ﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾^۳ منسوخ شده است.^۴ که صحیح قول به «محکم» بودن آیه و «تخییر» در حکم است و این دیدگاه اکثر علماء می‌باشد.^۵ زیرا این دو آیه باهم تنافی ندارند تا اینکه به نسخ آیه اولی قائل بود بلکه مادام که می‌توان هر دو آیه را جمع بست^۶ دیگر لازم نیست قائل به نسخ بود، توضیح آن نیز چنین است که آیه اولی تخییر (اختیار) میان حکم و ترک آن است، و آیه دومی به بیان کیفیت حکم اگر واقع شود پرداخته است.^۷ در جمع بین اقوال مذاهب می‌توان چنین گفت که «هر چیزی بین مسلمانان و غیر مسلمین واقع شود [اعم از قتل، سرقت، زنا و ...] حاکم اسلامی مکلف است بدان حکم کند، و حق ندارد از آن اعراض نماید.»^۸ به تعبیر دیگر «اموری که جنبه‌ی تظالمی^۹ دارد [چه بین مسلمین با غیر مسلمین باشد و چه بین خود غیر

۱ - عمدة القاری شرح صحیح البخاری للعینی، ج ۲۳، ص ۲۹۴: «وقال الزهری: مضت السنة ان یرد اهل الذمة فی حقوقهم ومعاملاتهم ومواریثهم الی اهل دینهم، إلا ان یاتوا راغبین فی حکمنا فیحکم بینهم بکتاب الله عز وجل»

۲ - مانده / ۴۲

۳ - مانده / ۴۹

۴ - تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۷: «قال ابن عباس، ومجاهد، وعکرمه، والحسن، وقتادة، والسدی، وزید بن اسلم، وعطاء الخراسانی: هی منسوخة بقوله: [وان احکم بینهم بما انزل الله] (الماندة: ۴۹)»

۵ - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن للبعوی، ج ۲، ص ۵۳: «قال اکثر اهل العلم: هو حکم ثابت ولیس فی سورة الماندة حکم منسوخ، وحکام المسلمین بالخیار فی الحکم بین اهل الکتاب ان شاؤوا حکموا وان شاؤوا لم یحکموا، وان حکموا حکموا بحکم الاسلام»

۶ - المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۸۲

۷ - زاد المسیر فی علم التفسیر لابن الجوزی، ج ۱، ص ۵۵۰

۸ - مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۳۲۳ ح ۱۹۲۴۳: «قال ابن جریج ... یقولون فی کل شیء، بین المسلمین و بینهم، فإنه لا یعرض عنه»

۹ - مصادیق ظلم، قتل، غصب، و هر چیزی که سبب نشر فساد باشد.

مسلمین باشد]، حاکم موظف است میانشان حکم کند. اما در سایر نوازل الاحکام^۱ که در آن کسی بر دیگری ظلم نمی‌کند، تخییر وجود دارد.^۲ باتوجه به آن، تخییری که در آیه استنباط می‌شود - به اجماع علماء - تخصیص داده شده است.^۳

گفتار بیست و چهارم: اجرای عدالت بین مفاهیم اسلامی و تطبیق عملی

استواری آسمانها و زمین به عدالت است، و در قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ بسیار بدان تأکید شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾ یعنی: «همانا خداوند به دادگری فرمان می‌دهد»، همچنین فرموده است: ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾^۴ یعنی: «و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.» و همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۵ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است، و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.» و در آیه‌ای دیگر از قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾^۶ یعنی: «ای کسانی که

۱ - مانند: احوال شخصیه (نکاح ، طلاق ، ارث) و معاملات .

۲ - المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز لابن عطیة، ج ۲ ، ص ۱۹۴: « أن الامة فيما علمت مجمعة على أن حاکم المسلمین یحکم بین أهل الذمة فی التظالم ویتسلط علیهم فی تغیرہ وینفر عن صورته کیف وقع فیغیر ذلک . ومن التظالم حبس السلع المبیعة وغصب المال وغیر ذلک ، فاما نوازل الاحکام التي لا تظلم فیها من اعدام للآخر وانما هی دعاوی محتملة وطلب ما یحل ولا یحل وطلب المخرج من الائتم فی الآخرة فهی التي هو الحاکم فیها مخیر ... »

۳ - التحریر والتتویر - ابن عاشور، ج ۶ ، ص ۲۰۴: « وعلى هذا فالتخییر الذی فی الایة مخصوص بالاجماع »

۴ - نحل / ۹۰

۵ - نسا، / ۵۸

۶ - مائده / ۸

۷ - نسا، / ۱۳۵

ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد. اگر [یکی از دو طرفِ دعا] توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است؛ پس، از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید. و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»، در حدیث صحیح قدسی خداوند متعال می‌فرماید: «یا عبادي إني حرمت الظلم على نفسي، وجعلته بينكم محرماً، فلا تظالموا»^۱ یعنی: «ای بندگانم، همانا من بر خودم ستم را حرام کردم و آن را در میان شما حرام قرار دادم، پس به یکدیگر ستم نکنید.»، پیامبر ﷺ در بیان اهتمام به برپایی عدالت در جامعه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرْكُوهُ، وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ، وَإِيمَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^۲ یعنی: «ای مردم، نابودی مردمان پیش تر از شما از آنجا بود که اگر سرشناسی دزدی می‌کرد، رهایش می‌ساختند و هرگاه ناتوانی دزدی می‌نمود، مجازاتش می‌کردند. سوگند به خدا اگر که فاطمه دختر محمد دزدی کند دستش را قطع می‌کنم.»، شکل تطبیقی این تعالیم و مفاهیم در تاریخ مسلمانان بسیار زیاد است که به طور نمونه چند مورد را در اینجا نقل می‌کنیم.

۱. سهل بن ابی حثمه رضی الله عنه (م ۴۱ هـ به بعد) می‌گوید: «زمانی که اهل خیبر با مسلمانان در صلح به سر می‌بردند، عبدالله بن سهل رضی الله عنه و مُحَيِّصَه بن مسعود بن زید رضی الله عنه به خیبر رفتند. در آنجا از یکدیگر جدا شدند. بعد از آن، مُحَيِّصَه رضی الله عنه نزد عبدالله بن سهل رضی الله عنه آمد و دید که او در خونش، غلتیده و کشته شده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. سپس، عبدالرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود با نام‌های محیصه و حوئصه نزد پیامبر ﷺ رفتند. و عبدالرحمن که از همه کوچکتر بود، شروع به سخن گفتن کرد. پیامبر ﷺ فرمود: بزرگتر از تو سخن بگوید، بگذار بزرگتر از تو سخن بگوید. او سکوت کرد. آنگاه فرزندان بزرگتر سخن گفتند.

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۹۴ ح ۲۵۷۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۳۸۵ ح ۶۱۹

۲- صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۷۵ ح ۳۴۷۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۵ ح ۱۶۸۸

پیامبر ﷺ فرمود: آیا سوگند یاد می‌کنید که قاتل را می‌شناسید؟ گفتند: چگونه سوگند یاد کنیم در حالی که شاهد قتل نبوده و آن را ندیده‌ایم؟! پیامبر ﷺ فرمود: در این صورت، پنجاه نفر از یهود، سوگند یاد می‌کنند و دست شما را کوتاه می‌سازند. گفتند: چگونه سوگند قومی که کافرند را قبول کنیم؟! سرانجام، پیامبر ﷺ از اموالی که پیش خود داشت خونبهایش را پرداخت.^۱ با توجه به این حدیث سوگند شخص کافر، فاسق و یهودی صحیح است.^۲

۲. سعید بن مسیب رضی الله عنه (م ۹۳هـ) می‌گوید: «أن عمر بن الخطاب اختصم إليه مسلم ويهودي، فرأى أن الحق لليهودي، ففضى له عمر، فقال له اليهودي: والله لقد قضيت بالحق»^۳ یعنی: «یک مسلمان و یهودی که باهم مخاصمه و دعوا داشتند نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه رفتند، عمر رضی الله عنه تشخیص داد که حق با یهودی است و به نفع او قضاوت نمود. آن یهودی به او گفت: سوگند به خداوند که به حق قضاوت کردی»، از این اثر استنباط می‌شود که میان مسلمان و کافر در حکم و داوری تفاوتی نیست.^۴

۳. در تاریخ وارد است که عمر بن خطاب رضی الله عنه هرگاه گروهی از سرزمین‌های تحت حکومت اسلام نزد وی می‌آمدند، از آنها درباره‌ی احوال اهل ذمه و رفتار استاندارانش با آنها سوال می‌کرد و می‌فرمود: «لعل المسلمين يؤذون أهل الذمة فلهذا ينتقصون بكم؟ قالوا: ما نعلم إلا وفاء»^۵ یعنی: «شاید مسلمانان، اهل ذمه را اذیت می‌کنند و لذا عهدشان را با شما نقض می‌کنند؟ آنها در پاسخ می‌گفتند: بجز وفا به عهد چیزی نمی‌دانیم.»

۱ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۰۱ ح ۳۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۹۱ ح ۱۶۶۹

۲ - شرح النووی علی مسلم، ج ۱۱، ص ۱۴۷: «وفی هذا دلیل لصحة یمین الکافر والفاسق والیهودی...»

۳ - موطأ الامام مالک، ج ۲، ص ۴۵۹ ح ۲۸۷۸: اسناد آن صحیح است.

۴ - الاستذکار لابن عبدالبر، ج ۷، ص ۹۸: «أن المسلم والكافر والذمی فی الحكم بینهما والقضاء کالمسلمین سواء»

۵ - تاریخ الرسل والملوک - الطبری، ج ۴ / ۸۹: الكامل فی التاریخ - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۳۷۰

۴. جُبیر بن نُفیر رضی الله عنه (م ۸۰هـ) می‌گوید: «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى بِهَالٍ كَثِيرٍ - أَيٍّ مِنْ الْجَزْيَةِ - فَقَالَ: إِنِّي لَا أَظُنُّكُمْ قَدْ أَهْلَكْتُمْ النَّاسَ، قَالُوا: لَا وَاللَّهِ مَا أَخَذْنَا إِلَّا عَفْوًا صَفَوْا قَالَ: بَلَا سَوْطٌ وَلَا نَوْطٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ ذَلِكَ عَلَى يَدَيَّ وَلَا فِي سُلْطَانِي^۱» یعنی: «جزیه زیادی به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آورده شد، عمر رضی الله عنه فرمود: گمان می‌کنم شما [با آوردن این مالیات زیاد] مردم را به هلاکت انداختید؟! گفتند: نه، سوگند به خدا، چیزی نگرفتیم مگر اینکه با بخشش و صفا بوده است. عمر رضی الله عنه فرمود: بدون تازیانه؟ گفتند: بلی، فرمود: سپاس خدایی که آن را در دست و تحت قدرت و سلطه‌ام قرار نداد.»

۵. عامر شعبی رضی الله عنه (م ۱۰۶هـ) می‌گوید: علی رضی الله عنه زره خود را [که در جنگ صفین گم کرده بود] در دست مرد نصرانی دید. او را پیش قاضی شریح برد و خود نیز در کنار مدعی علیه نشست و فرمود: اگر خصم من مسلمان بود من با او یکسان می‌بودم. آنگاه فرمود: این زره من است. مرد نصرانی نیز گفت این زره من است و امیرالمؤمنین هم دروغ نمی‌گوید. قاضی شریح به علی رضی الله عنه گفت آیا دلیلی داری؟ علی رضی الله عنه تبسمی کرد و فرمود: نه، دلیلی ندارم. [قاضی شریح باتوجه به ظاهر امر به مرد نصرانی حق داد] و لذا مرد نصرانی زره را برداشت و رفت چون کمی دور شد برگشت، و گفت من گواهی می‌دهم که این گونه محاکمه‌ها مختص به انبیاء است. امیرالمؤمنین به قاضی مراجعه می‌کند و قاضی او را محکوم می‌کند. پس از آن مسلمان شد و اعتراف کرد که آن زره هنگام لشکر کشی علی رضی الله عنه به صفین از او افتاده بود. علی رضی الله عنه از اسلام آوردن او خوشحال شد و به او زره و اسب اعطا نمود، او با علی رضی الله عنه در جنگ نهروان همراه بود.^۲

۱ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۵۴ ح ۱۱۴

۲ - الكامل فی التاریخ - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۷۵۰؛ همچنین بنگرید به: (اخبار القضاة - وکیع الضبی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۱۰، ص ۲۳۰ ح ۲۰۴۶۵؛ حلیة الاولیاء، لابی نعیم الاصبهانی، ج ۴، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ البدایة والنهایة - ابن کثیر، ج ۸، ص ۵)، اسناد این اثر ضعیف است، لکن دارای متابعات و شواهد می‌باشد. در برخی از روایات در بدل مرد نصرانی، مرد یهودی آمده است.

۶. مؤرخین نوشتند که مردی ذمی از اهالی حمص (شام) با سر و محاسنی سفید به نزد عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، از تو می‌خواهم با کتاب خدا حکم دهی. عمر رضی الله عنه فرمود: چه شده؟ آن مرد گفت: عباس بن ولید بن عبدالملک زمین مرا غصب کرده است. در این حال عباس در آن مجلس بود و عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه به او فرمود: ای عباس، پاسخ تو چیست؟ عباس گفت: امیرالمؤمنان ولید بن عبدالملک آن را به من داد و طی نامه‌ای آن را به نامم ثبت کرد. عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرمود: ای مرد ذمی تو چه پاسخی داری؟ آن مرد گفت: ای امیرالمؤمنین، از تو می‌خواهم با کتاب خدا حکم دهی. عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه فرمود: کتاب خدا احق و شایسته‌تر است به تبعیت تا کتاب ولید بن عبدالملک، ای عباس، زمین این مرد را به او بازگردان، پس عباس آن را به او برگردانید.^۱

۷. در تاریخ ثابت است، هنگامی که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه خلیفه مسلمانان شد خواست که کنیسه یوحنا را در دمشق به مسجد اضافه کند که با مخالفت نصاری مواجه شد، و لذا از این اقدامش دست کشید، بعد از او عبدالملک بن مروان در عهد خلافتش، خواست آن کنیسه را به مسجد اضافه کند و برای رضایت نصاری بذل و بخشش زیادی کرد که باز با مخالفت نصاری مواجه شد بعد از او نیز ولید بن عبدالملک، همه نصاری را جمع کرد و مال بسیاری را برایشان بخشید تا در عوض آن، کنیسه را به او تحویل بدهند، لیکن نصاری مخالفت کردند و در این حال ولید بن عبدالملک به آنها گفت: اگر موافقت نکنید، این کنیسه را خراب می‌کنم که در نتیجه آن بخشی از این کنیسه را خراب کرده و به مسجد اضافه کرد. تا اینکه عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه خلیفه شد و نصاری به پیش او از عملکرد ولید بن عبدالملک، شکایت بردند، خلیفه به کارگزارش نوشت و او را فرمان داد

۱ - اخبار ابی حفص عمر بن عبد العزیز - أبو بکر الأجرى، ص ۵۸: صفة الصفوة لابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۶۶: البدایة والنهاية - ابن کثیر، ج ۹، ص ۲۳۹

که آنچه را که از این کنیسه به مسجد اضافه شده است را به نصاری برگرداند. در این حالت اهالی دمشق از این عمل خلیفه ناخوشنود شدند و گفتند: مسجدمان را بعد از اینکه در آن اذان دادیم و نماز خواندیم خراب کنیم و به کلیسا بازگردانیم (۱۹) - در آن زمان قاضی سلیمان بن حبیب محاربی و برخی دیگر از فقهای دمشق - از نصاری درخواست کردند که در قبال چشم پوشی از کنیسه یوحنا، تمام کنیسه‌های شهر غوطه که با جنگ بدست آمده و به دست مسلمانان رسیده است را به آنها می‌بخشند به شرط اینکه از مطالبه کنیسه یوحنا خودداری کنند و [در نهایت] راضی شدند و برای عمر بن عبدالعزیز رحمته الله نامه نوشتند و او نیز آن را امضاء کرد.^۱

۸. قفطی رحمته الله (م ۶۴۶ هـ)، در کتاب «أخبار العلماء بأخبار الحكماء» می‌نویسد: «موسی بن میمون الإسرائیلی الأندلسی کان هذا الرجل من أهل لأندلس یهودی النحلة ... وابتلی فی آخر زمانه برجل من الأندلس فقیه یعرف بأبی العرب بن معیشة وصل إلى مصر واجتمع به وحاققه علی إسلامه بالأندلس وشنع علیه وأدام أذاه فمنعه عنه عبد الرحیم بن علی الفاضل وقال له رجل مکره لا یصح إسلامه شرعاً»^۲ یعنی: «موسی بن میمون اسرائیلی اندلسی، این مرد از اهالی اندلس، یهودی مذهب بود. و در آخر سر [هنگام خروج از اندلس به قصد مصر] با مردی فقیه از اندلس معروف به ابو العرب بن معیسه گرفتار شد، به مصر رسید و با وی ملاقات نمود و این شخص او را بر اسلامش که در اندلس [اظهار نموده بود] اجبار کرد و رسوایش نمود و این آزار و اذیتش را در حق موسی بن میمون ادامه داد، [قاضی] عبدالرحیم بن علی فاضل او (آن فقیه) را از این کار منع کرد و به او گفت: شخص مجبور [به قبول اسلام] اسلامش شرعاً صحیح نیست.»

۱ - فتوح البلدان - البلاذری، صص ۱۲۷ - ۱۲۸، همچنین بن‌تغریب به: (تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۲، ص ۲۵۴)

۲ - أخبار العلماء، بأخبار الحكماء، ص ۲۴۰

۹. علامه بلاذری رحمته‌الله (م ۲۷۹هـ) در کتاب «فتوح البلدان» نوشته است: «در جبل لبنان جماعتی که از کارگزار خراج بعلبک شکایت داشتند، خروج کردند و صالح بن علی بن عبد الله بن عباس - فرماندار شام - گروهی را گسیل داشت و آنان جنگجویان ایشان را کشتند و دیگران را بر دین خود باقی نهادند و آنان را به آبادی‌هایشان باز گرداندند و گروهی از اهالی لبنان را از سرزمینشان تبعید نمودند. قاسم بن سلام از محمد بن کثیر مرا حکایت کرد که گفته بود: عبدالرحمن اوزاعی رحمته‌الله - فقیه شام - نامه‌ای طولانی به صالح نوشت که او از آن نامه این مطالب را حفظ کرده است: در بین اهل ذمه تبعید شده از جبل لبنان کسانی هستند که خروج کنندگان را در کار ایشان یاری نداده‌اند، همان خروج کنندگانی که اطلاع یافتیم برخی را کشته و بعضی دیگر را به آبادی‌هایشان برگردانده‌اید. چگونه می‌توان عموم مردم را به گناهی که گروهی خاص مرتکب شده‌اند مؤاخذه کرد، تا بتوان آنان را از دیار و اموالشان دور کرد؟ حکم خداوند متعال در این باره که «لا تزر وازرة وزر اخرى»^۱ شایسته‌ترین دستوری است که باید بر آن استوار بود و بدان اقتداء کرد و شایسته‌ترین وصیت‌ها که باید حفظ و سرلوحه عمل قرار داد وصیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که فرمود: کسی که به معاهدی ستم کند و تکلیفی فوق طاقتش بر او قرار دهد، من بر او مخاصمه خواهم کرد.^۲ و در بخش دیگر از نامه امام اوزاعی رحمته‌الله آمده است که فرمود: «إنهم ليسوا بعبید فتكونوا من تحویلهم من بلد إلى بلد في سعة، ولكنهم أحرار أهل ذمة»^۳ یعنی: آنان برده نیستند که با گشایش از سرزمینی به سرزمین دیگری منتقل شوند، بلکه آنان مردم آزاد ذمی هستند.»

۱ - یعنی: «هیچکس بار گناهمان دیگری را بر دوش نمی‌کشد.» (انعام / ۱۶۴، اسراء / ۱۵، فاطر / ۱۸، زمر / ۷، نجم / ۳۸)

۲ - فتوح البلدان - البلاذری، صص ۱۶۲ - ۱۶۳

۳ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۲۰: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۴۱۸

۱۰. در تاریخ ثبت است که اهالی تفلیس زمانی که ولید بن عبد الملک ایشان را به شام تبعید کرد، مسلمانان از این عملکرد خوششان نیامد و فقهاء نیز این عمل را منکر دانستند، و هنگامی که یزید بن ولید بن عبد الملک به حکومت رسید، آنان را به قبرس بازگردانید و مسلمانان این کار او را پسندیدند و آن را از عدالت دانستند!

۱۱. امام سرخسی حنفی رحمته الله (م ۴۸۳هـ) در کتاب «المبسوط» که بزرگترین کتاب فقهی مذهب حنفیه می‌باشد، مطلبی را نقل می‌کند که اهتمام وافر فقهاء و قضات عادل مسلمان را در تطبیق و تنفیذ مفهوم عدالت اسلامی با عمل واقع را بین مسلمان و غیر مسلمان بیشتر برایمان روشن می‌کند، سرخسی می‌نویسد: «در حدیث^۲ آمده که فرمود: در چهره و مجلس (نشستن) و عدالت تو، یعنی در نگرستن به طرفین مخاصمه و نشستن نزد هر دوی آنان تا اینکه یکی بر دیگری مقدم داشته نشود (تبعیضی روی ندهد)، و بین آنها عدالت برقرار نماید و به عدل و دادگری امر کند. و روایت شده که ابویوسف رحمته الله در راز و نیاز و دعای هنگامه مرگش گفت: بارالها اگر می‌دانی که من جز در یک جریان، عدالت را میان طرفین مخاصمه رها نکردم پس از گناهم درگذر.. گفتند: کدام جریان را می‌گویی؟ گفت: یک شخص مسیحی علیه امیرالمومنین اقامه دعوا کرد، من نتوانستم به خلیفه دستور دهم از جایش برخیزد و با شاکی او رو در رو بنشینم، اما تا جایی که توانستم آن مسیحی را از کنار کرسی (شنیدن شکایات) دور کردم، سپس به شکایت و دعوا گوش دادم پیش از آنکه در نشستن، بین آندو تساوی و عدل برقرار کنم. پس ستم من این بوده تا همه بدانند که این، از مهمترین چیزهایی است که قاضی بایستی نسبت به آنچه در حدیث بدان اشاره شده توجه نماید. زیرا گفته: نه کسی از اشراف به ظلم و ستم تو طمع می‌ورزد و نه کسی

۱ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۲۰: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۴۱۸: فتوح البلدان - البلاذری، ص ۱۵۷
 ۲ - اصل این حدیث از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل شده است در نامه‌ای که برای ابوموسی اشعری رضی الله عنه فرستاده و یک سری دستورالعمل حکومتی و قضایی را برایش نوشت. بنگرید به: (السنن الکبری للبیہقی، ج ۱۰، ص ۲۲۹ ح ۲۰۴۶۰)

از ضعیفان از ظلم تو ترس به دل راه می‌دهد. و حیف همان ظلم است»^۱ چنانکه خداوند متعال فرموده: ﴿أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ﴾^۲ یعنی: «یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند؟»

۱۲. مؤرخ کاتولیکی آقای جاک تاجر (متوفی ۱۹۵۲م) در کتاب «اقباط و مسلمون» می‌نویسد: «عمرو بن عاص جایگاه بنیامین رئیس اسقف یعقوبی را در میان مردم درک کرده بود، لذا کوشید تا اخباری از او از زبان مردم به دست آورد تا به این وسیله مکانی که رئیس اسقف در آنجا از ترس و فشار قیصر به آنجا پناه برده و فرار کرده است را پیدا کند. عمرو در پی آن گفت: وی در امن و امان و سلامت و ذمه خداوند است پس در امنیت و آرامش خود را نشان دهد، و به اداره امور کلیسا و پیروانش رسیدگی کند. چون قدیس بنیامین این بیانیه را شنید با فرح و شادمانی وصف ناپذیر بعد از غیبت سیزده سال به اسکندریه بازگشت، که ده سالش در زمان هرقل رومی و سه سال آن نیز قبل از اینکه مسلمانان اسکندریه - که لباس صبر و جهادی که مردم ارتدوکسی از آزار و اذیت مخالفان بر تن پوشیده بودند- فتح کنند. بنیامین وقتی خودش را آشکار کرد، مردم و همه شهر خوشحال شدند و آمدنش را اعلان کردند. امیر عمرو بن عاص او را با تکریم و اعزاز و محبت احضار نمود. سپس عمرو رو به او کرد و گفت: تمام کلیسا و مردانت را نگهدار و امورشان را اداره کن ... و عمرو باز اندیشید در اینکه وسیله‌ای ایجاد کند تا حسن سیرت عادلانه را ضامن شود و اجازه به مشارکت شهروندان نصرانی دهد، لذا شهرها را به چند حوزه تقسیم نمود و در هر حوزه آن قاضی‌ای قبطی تعیین کرد تا مکلف به رسیدگی اختلافات مدنی و دینی غیرمسلمانان باشد و زمانی که اختلاف بین قبطی و مسلمان باشد، رسیدگی آن را به مجلسی که از قاضیان دو طرف تشکیل شده ارجاع دهد و مسایل جنایی را

هم تنها به قاضیان مسلمان اختصاص یابد.^۱ این تساهل و تسامح عمرو بن عاص رضی الله عنه با مردم قبطی و بزرگانشان، ناشی از توصیه مؤکد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده که قبل از فتح مصر بارها به اصحابش فرمود: «إِذَا افْتَحْتُمْ مِصْرًا فَاسْتَوْصُوا بِالْقِبْطِ خَيْرًا فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةَ وَرَحْمًا»^۲ یعنی: «زمانی که مصر را فتح کردید، با مردم قبطی به نیکی و خیر رفتار کنید، زیرا برای آنان حق عهد و پیوند قرابت است.» و در حدیثی دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَفْتَحُونَ مِصْرَ وَهِيَ أَرْضُ يَسْمَى فِيهَا الْقِرَاطُ، فَإِذَا فَتَحْتُمُوهَا فَأَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمَّةَ وَرَحْمًا»^۳ یعنی: «به زود شما مصر را فتح می‌کنید و آن سرزمینی است که از قیراط زیاد نام برده می‌شود با مردم آنجا به نیکی رفتار نمائید، زیرا برای آنان حق عهد و پیوند قرابت است.»^{۱۳} نقل است که سلطان محمد فاتح، حاکم امپراتوری عثمانی دستور ساخت یک مسجد جامع در شهر استانبول را داد. و به یکی از معماران رومی به اسم (ابسلانتی) که یکی از معروفترین و مشهورترین معماران آن زمان بود، دستور داد متصدی ساخت مسجد جامع و بر عملیات ساخت مسجد اشراف داشته باشد. یکی از دستورات سلطان این بود که ستون‌های مسجد از جنس سنگ مرمر باشد. و ستون‌ها ارتفاع زیادی داشته باشند [...] اما معمار بنا به دلایلی بدون اینکه به سلطان اطلاع و خبر بدهد و یا مشورتی کند امر به قطع و کوتاه کردن ستونهای مسجد کرد. زمانی که سلطان از کار معمار مطلع می‌شود خشمگین و عصبانی می‌شود، و در اوج عصبانیت دستور داد تا دست معمار به خاطر کوتاه کردن ستون‌های مسجد قطع شود. و پس از اینکه کار از کار گذشته بود سلطان از دستوری که داده بود پشیمان شد. و معمار رومی به خاطر ظلم و ستمی که در حق او شده بود ساکت نشست و به پیش قاضی استانبول (صاری خضر حلبی)

۱ - اقباط و مسلمون، جاک تاجر، صص ۶۴ - ۶۵

۲ - المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۶۰۳ ح ۴۰۳۲، حدیث صحیح.

۳ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۷۰ ح ۲۵۴۳، همچنین بنگرید به: (صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۶۷ ح ۶۶۷۶: السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۴۶ ح ۱۸۷۳۹)

- که در آن زمان در تمامی نواحی امپراتوری عدالت و دادگری او سر زبان‌ها بود- رفت و از ظلمی که از طرف سلطان به او شده بود شکایت کرد و بدون هیچ تردیدی قاضی شکایت او را قبول کرد. قاضی در آن هنگام قاصدی به پیش سلطان روانه کرد، به خاطر شکایتی که از طرف شهروند غیر مسلمانی علیه او شده بود به دادگاه احضار شود. و سلطان پس از شنیدن این خبر پیش قاضی عادل و دادگر حاضر شد. در روز مقرر سلطان در دادگاه حاضر شد و در همان حین خواست بر روی جایگاه بنشیند که قاضی به او گفت: سرورم شما نمیتوانید بنشینید باید در کنار شکایت بایستید. سلطان محمد فاتح بدون هیچ ناراحتی در کنار شاکی که آن معمار رومی بود ایستاد. و رومی شکایت خود را به قاضی عنوان کرد. وقتی که نوبت سلطان رسید گفته‌های رومی را تایید کرد و آن دو بعد از تمام شدن حرف‌هایشان منتظر حکم قاضی ماندند. بعد از مدتی قاضی گفت: بنا به اوامر شرعی، ای سلطان باید قصاص شوید و دست شما قطع شود [...] در همان حین رومی با صدای مرتجف و گرفته به قاضی گفت که از شکایتش صرف نظر میکند و فقط از قاضی میخواهد که حکم پرداخت جزای نقدی صادر کند. قاضی دستور و حکم پرداخت ده سکه نقدی به ازای هر روز مادام العمر بابت جبران ضرر که به رومی وارد شده، سلطان مکلف است پرداخت کند. سلطان با ابراز ندامت و پشیمانی از عمل خود و رها شدن از حکم قصاص تصمیم به پرداخت بیست سکه نقدی به ازای هر روز به رومی گرفت. و خود را موظف به پرداخت آن کرد.^۱

۱۴. نقل است که سلطان سلیم اول عثمانی در فرمانی اعلان کرد که شهروندان غیرمسلمان اعم از ارمنی، رومی و یهودی ساکن استانبول باید به دین اسلام بگروند و هرکس این قرار سلطان را نادیده بگیرد کشته می‌شود. این خبر به شیخ الاسلام زمبیلی علی جمالی افندی - که از علمای بسیار بزرگ دوران بود -

رسید، و او از این خبر به شدت ناراحت کرد، زیرا اکراه غیرمسلمانان به گرویدن به اسلام مخالف آموزه‌های اسلامی است که شعار «لا اکراه فی الدین» را سر می‌زند، و جایز نیست هیچ کس با این قاعده شرعی مخالفت کند حتی اگر شخص سلطان هم باشد. بنابراین به نزد سلطان سلیم اول رفت و اذن ورود خواست و بر وی داخل شد. و بلافاصله به سلطان فرمود: ای سلطان، شنیدم که تو می‌خواهی همه شهروندان غیرمسلمان را به زور مسلمان کنی. این عمل مخالف شرع اسلام است مادامی که در قبول دین هیچ اجباری نیست. جد شما «محمد فاتح» وقتی که شهر استانبول را فتح نمود از شریعت اسلام پیروی کرد و هیچ کس را به زور مسلمان نکرد، بلکه به همه آزادی در عقیده را اعطا نمود، بر توست تبعیت از شریعت حنیف و همچنین تبعیت از جدتان محمد فاتح، سلطان سلیم به شیخ الاسلام افندی گفت: ای علی افندی، ای علی افندی، مداخله در امور دولت را در پیش می‌گیری؟! شیخ الاسلام افندی در پاسخ فرمود: ای سلطان، من دارم به وظیفه خودم که امر به معروف و نهی از منکر است عمل می‌کنم و غرض دیگری ندارم، و مادام که اجلم پایان نیافته باشد هرگز کسی نمیتواند جانم را بگیرد. [...] و بر من واجب است که خیرخواه امور اخروی تو باشم و اینکه تو را دور کنم از هر چیزی که زندگی اخروی تو را تباه کند. اگر مجبور شوم راه دیگری را در پیش می‌گیرم. سلطان سلیم گفت: منظورت چیست؟ علی افندی فرمود: اگر به این کارت اقدام کنی، مجبور خواهم شد فتوایی در برکناری تو صادر کنم به سبب مخالفت با شریعت حنیف، سلطان سلیم خواسته دلسوزانه شیخ الاسلام افندی را فرمانبرداری کرد و بعد از آن به علماء احترام گذاشت و آنان را تکریم نمود، و شهروندان غیرمسلمان نیز در عقاید، عبادات و دادگاه‌هایشان آزادی یافتند و هیچ کس انگشت به سوی آنان به بدی دراز نکرد.^۱

گفتار بیست و پنجم: تکافل و ضمانت اجتماعی

منظور از کفالت اجتماعی این است که افراد جامعه همدیگر را سرپرستی و ضمانت کنند، و در آنچه که در اختیار دارند به همدیگر کمک و مساعدت نمایند، دولت باشد، یا شهروند، به گونه‌ای که همه با اتفاق نظر دارای یک تصمیم باشند، چه تصمیم ایجابی، مانند سرپرستی نمودن یتیمان، کمک به فقیران و مستمندان، و سایر موارد. و یا تصمیم سلبی باشد، مانند تحریم احتکار و جلوگیری از غش و خیانت و... آن هم با سلاح احساس عمیق وجدانی که از اصل عقیده اسلامی سرچشمه می‌گیرد، تا اینکه فرد در تحت کفالت اجتماع، و جامعه نیز با احساس مسئولیت در برابر فرد زندگی کنند. به گونه‌ای که تمام افراد، برای جامعه برتر، و جهت دفع ضرر و زیان از افراد خود و برای جلب منافع مشترک، همدیگر را ضمانت کفالت نمایند. و این همان معنایی است که خداوند متعال در قرآن کریم برای واژه «تکافل» مقرر نموده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۱ یعنی: «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید».^۲

امام شهاب الدین قرافی رحمته الله (م ۶۸۴هـ) در رابطه با تعاملات عادلانه و بلکه احسانی با شهروندان غیر مسلمان، می‌نویسد: «و اما آنچه بدون محبتِ باطنی^۳ به آنها (شهروندان

۱- مانده / ۲

۲- التکافل الاجتماعی فی الاسلام - تالیف: د. عبدالله ناصح علوان، ص ۹، مقارنه با ترجمه فارسی آن از آقای محمد صالح سعیدی، نشر احسان، تهران

۳- منظور از محبتِ باطنی یعنی نسبت به کفر آنها دوستی ای نباشد بلکه آنها را به خاطر انسان بودن و اساس انسایت مبتنی بر کرامت ذاتی دوست داشته باشد نه به خاطر کفر و شرکشان. زیرا بین دوست داشتن انسان به معنای انسان بما هو الانسان با دوست داشتن کفر و شرک (عقاید خلاف اسلام) تفاوت اساسی وجود دارد و آیاتی که به عدم دوستی گرفتن غیر مسلمانان صراحت دارد در واقع اشاره به همین دوستی گرفتن عقیدتی است نه انسانی. به عبارت دیگر آیات نهی از دوستی گرفتن اهل کتاب در خصوص عقاید آنها می‌باشد. بنابراین دوست داشتن کفار به خاطر انسانیت و قربت و ... جایز است، لکن باید از کفرشان کراهت داشت. خداوند متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ (قصص / ۵۶)، یعنی: «در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی» طبق این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله برخی از کفار را دوست داشته است و بر همین اساس، دوست می‌داشته که آنها را هدایت کند. لذا حب در این آیه، حب طبیعی است نه دوست داشتن شرعی. بنگرد به: (تفسیر القرآن العظیم لابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۶)

غیرمسلمان) اعم از نیکی کردن بدان امر نموده است عبارتست از: رفتار مهربانی با ضعیفشان، رفع نیاز فقیرشان، غذا دادن به گرسنه آنها، لباس پوشانیدن ایشان، نرم سخن گفتن با شیوه مهربانانه و دلسوزانه و نه با شیوه ترس و تندی، تحمل آزار و اذیتشان در حال همسایگی با وجود اینکه توان دفع اذیتشان باشد که این کار را از روی لطف بدانان انجام دهد نه ترس و گرامیداشت آنها، دعای هدایت نمودن برایشان و اینکه از سعادتمندان گردند، و نصیحت کردن آنان در تمام امور دین و دنیایشان، اجتناب از غیبت نمودن آنها اگر کسی مورد اذیت و آزارشان قرار گرفت، پاسداری از اموال و خانواده و ناموس و آبرو و تمامی حقوق و منافعشان، و اینکه آنان را در دفع ظلم و ستم یاری رسانند، و همه حقوقشان را ادا کنند، و هر نیکی و خیر کوچک و بزرگی را نسبت به دوست و دشمن انجام دهد چرا که اینها از مکارم و بزرگواریهای اخلاق است.^۱ و در تطبیق این قاعده تکافل و ضمانت در جامعه اسلامی در قبال شهروندان غیر مسلمان جا دارد نمونه‌هایی را از آثار و روایات نقل کنیم تا برای خوانندگان توافق بین مفهوم اسلامی و واقع در این امر ملموس‌تر شود.

۱. سعید بن مسیب رضی الله عنه (م ۹۳هـ)، می‌گوید: « أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

«تصدق على أهل بيت من اليهود بصدقة، فهي تجري عليهم»^۲ یعنی: «رسول الله صلی الله علیه و آله

به خانواده‌ای یهودی صدقه داد و این عمل را بر آنان تداوم بخشید.»

۱ - الفروق - القرافی، ج ۳، ص ۱۵: « وأما ما أمر به من برهم ومن غير مودة باطنية فالرفق بضعيفهم وسد خلّة فقيرهم وإطعام جائعهم وإكساء عاريهم ولين القول لهم على سبيل اللطف لهم والرحمة لا على سبيل الخوف والذلة واحتمال إذائهم في الجوار مع القدرة على إزالته لطفًا منا بهم لا خوفًا وتعظيمًا والدعاء لهم بالهداية وأن يجعلوا من أهل السعادة ونصحتهم في جميع أمورهم في دينهم ودنياهم وحفظ غيبتهم إذا تعرض أحد لأذيتهم وصون أموالهم وعيالهم وأعراضهم وجميع حقوقهم ومصالحتهم وأن يعانوا على دفع الظلم عنهم وإيصالهم لجميع حقوقهم وكل خير يحسن من الأعلى مع الأسفل أن يفعله ومن العدو أن يفعله مع عدوه فإن ذلك من مكارم الأخلاق... »

۲ - الاموال لابن زنجويه، ج ۳، ص ۱۲۱۱: الاموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۸. سند آن صحیح، لكن مرسل است و مرسل سعید بن مسیب حکم موصول را دارد.

۲. روایت است که صفیه رضی الله عنها دختر حُئی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله برادری یهودی داشت و چیزی را بر او وقف نمود.^۱ به موجب آن وقف بر اهل ذمه صحیح است، زیرا آنان ملکی که دارای احترام است را مالکیت می‌کنند، مادام که صدقه بر آنان جایز است، وقف نمودن چیزی هم به نام آنان جایز است همانند مسلمانان، و جایز است که مسلمان بر آنان وقف نماید.^۲

۳. قاضی ابویوسف رحمته الله (م ۱۸۲هـ) و ابن زنجویه رحمته الله (م ۲۵۱هـ) با اسنادشان نقل کردند که روزی عمر بن خطاب رضی الله عنه از کنار خانه‌ای می‌گذشت، دید مرد کهنسال ناینبایی ایستاده و گدایی می‌کند. عمر رضی الله عنه دست بر شانه او گذاشت و فرمود: تو از کدام اهل کتاب هستی؟ آن پیرمرد گفت: من یهودی هستم. عمر رضی الله عنه فرمود: چه چیزی تو را به این کار وادار ساخته است؟ گفت: من برای تهیه پول جزیه گدایی می‌کنم چون ناتوان و پیرهستم. عمر رضی الله عنه دست او را گرفت و به خانه خودش برد و آنگاه مقداری از مالش را به وی داد، و سپس او را به نزد خازن بیت المال فرستاد و امر نمود تا برای این شخص یهودی و امثال آن حقوقی ماهانه تعیین نماید. و فرمود: « فوالله ما أنصفناه أن أكلنا شيبته ثم نخذله عند الهرم » إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ و الفقراء هم المسلمون وهذا من المساكين من أهل الكتاب، ووضع عنه الجزية وعن ضربائه»، یعنی: « سوگند به خداوند که ما عدالت نمی‌کنیم اگر جوانی او را بخوریم و در پیری و کهنسالی او را به حال خود رها کنیم. صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان اختصاص دارد. فقیران، مسلمانان هستند

۱ - این حدیث با الفاظ متقارب روایت شده است که: «صفیة زوج النبی صلی الله علیه وسلم قالت لاخ لها یهودی: اسلم ترثنی، فسمع بذلك قومه فقالوا: اتبیع دینک بالدنیا، فأبی أن یسلم، فأوصت له بالثلث»، یعنی: «صفیه رضی الله عنها همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به برادر یهودی اش فرمود: اسلام بیاور ارث مرا میبیری. این سخن صفیه رضی الله عنها به گوش قومش رسید و گفتند: آیا دین خود را به دینار میفروشی؟ آنگاه برادرش از اسلام آوردن ابا و رزید، با این حال صفیه رضی الله عنها یک سوم مالش را برایش وصیت نمود.» (السنن الکبری للبیہقی، ج ۶، ص ۴۵۹ ح ۱۲۶۰)

۲ - المغنی لابن قدامة، ج ۶، ص ۳۹، همچنین بن‌کرید به: (أحكام أهل الذمة - ابن القيم، ج ۱، ص ۶۱)

و این یهودی نیز از مسکین‌های اهل کتاب است. و جزیه را از او و امثالش برداشت.^۱

۴. قاضی ابو یوسف رحمته‌الله در کتاب «الخراج»، مفاد امان‌نامه خالد بن ولید رضی‌الله‌تعالی‌عنه با مردم حیره را نقل کرده و نوشته است: «وجعلت لهم: أئیم شیخ ضعف عن العمل، أو أصابته آفة من الآفات، أو كان غنيا فافتقر وصار أهل دینه يتصدقون علیه، طرحت جزيته وعیل من بیت مال المسلمین»^۲، یعنی: «و برای مردم حیره مقرر نمود: هر پیرمردی که از کار کردن عاجز باشد، یا دچار آسیب و مرضی باشد و یا ثروتمند باشد و فقیر و تهی‌دست شود به‌طوری که هم کیشانش به او صدقه بپردازند، جزیه از او دور افکنده می‌شود و از بیت المال مسلمانان به وی انفاق می‌شود».

۵. جسر بن ابی جعفر فرقد رحمته‌الله می‌گوید: از نامه عمر بن عبدالعزیز رحمته‌الله به عدی بن ارطاه رحمته‌الله آگاه شدم که در بصره بر ما قرائت کرد [نوشته بود] به اهل ذمه در اطرافت بنگر و بررسی کن هرکس پیر و سالمند باشد، و توانش ضعیف است، و کسب و کاری ناقص داشت، آنگاه از بیت المال مسلمانان، مستمری ای برای بهبود وضعیتش مقرر کن.^۳

۶. ابن زنجویه رحمته‌الله (م ۲۵۱هـ)، و ابو عبید قاسم بن سلام رحمته‌الله (م ۲۲۴هـ)، با اسنادشان نقل کردند که: «عمر بن عبدالعزیز رحمته‌الله به والی عراق، عبدالحمید بن عبدالرحمن، نوشت مستمری همه مردم را پرداخت کن. عبدالحمید نوشت: همه مردم حقوق خود را گرفته‌اند، اما هنوز مبالغی در بیت المال مانده است. عمر بن عبدالعزیز رحمته‌الله به او نوشت: بررسی کن، کسانی که بدون اسراف و فساد، ناگزیر به قرض شده‌اند، بدهی آنها را [از بیت المال پرداخت کن]. عبدالحمید برایش نوشت: این کار را انجام دادم اما هنوز در بیت المال مسلمانان مبالغی باقی مانده است، عمر بن

۱ - الخراج - أبو یوسف، ص ۱۳۹: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۱۶۲: همچنین بن‌گرید به: (الاموال للقاسم بن سلام، ص ۵۶)

۲ - الخراج - أبو یوسف، صص ۱۵۷ - ۱۵۸

۳ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۵۶: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۱۶۹

عبدالعزیز رحمته الله برایش نوشت: پس بررسی کن، هر فرد مجردی که به خاطر نداری توان ازدواج را نداشته، با بودجه بیت المال ازدواج کند و مهریه‌اش را بپردازد. عبدالحمید باز نوشت: هر کسی که یافتیم [با این شرایط] تزویج کردم اما هنوز مبالغی از بیت المال مسلمانان باقی مانده است. عمر بن عبدالعزیز رحمته الله این بار در جواب نوشت: بررسی کن کسانی که جزیه بدهکارند و قادر به برداشت از زمین نیستند، و به اندازه‌ای که قادر به کشت زمین شوند، به پیش خرید محصولات آنها مبادرت کن، چونکه ما برای این سالشان و دوسال دیگر چیزی از آنها نمی‌خواهیم.^۱

۷. عبدالله بن مروان رحمته الله می‌گوید: به مجاهد بن جبر رحمته الله (م ۱۰۳هـ) عرض کردم که خویشاوند مشرکی دارم و بدهکار است، آیا او را از بدهکاری رها کنم؟ مجاهد رحمته الله فرمود: «نعم، وصله»، یعنی: «بلی، به او ببخش».^۲

۸. ابواسحاق السبعی رحمته الله (م ۱۲۹هـ) می‌گوید: «عمر بن میمون و عمرو بن شرحبیل ومرة الهمدانی أنهم كانوا يعطون الرهبان من صدقة الفطر»^۳ یعنی: «عمر بن میمون رحمته الله و عمرو بن شرحبیل رحمته الله و مَرَّة همدانی، به راهبان صدقة فطر^۴ اعطا می‌کردند».

۹. قاضی عیاض رحمته الله (م ۵۴۴هـ) در کتاب «ترتیب المدارک» می‌نویسد: «دارقطنی رحمته الله نقل کرده که عبدون بن صاعد وزیر که مردی نصرانی بود بر مجلس قاضی اسماعیل [بن اسحاق] وارد شد، آنگاه قاضی اسماعیل قیام کرد و به او خوش آمد گفت. کسانی که در آن مجلس بودند این کار قاضی را منکر دانستند، وقتی که عبدون بن صاعد نصرانی بیرون رفت، قاضی اسماعیل به آنها فرمود: انکار

۱ - الاموال لابن زنجویه، ج ۲، ص ۵۶۵؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۳۱۹

۲ - الاموال لابن زنجویه، ج ۳، ص ۱۲۱۲؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۹

۳ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۷۲۹

۴ - پرداخت زکات به اهل ذمه به اجماع علماء جایز نیست، لکن در پرداخت زکات فطر و کفارات، میان علماء اختلاف نظر است، که مالک، شافعی و احمد آن را جایز نمی‌دانند و ابوحنیفه مطابق ظاهر مذهبش آن را جایز دانسته است. (اختلاف الانمة العلماء - ابن هیبة، ج ۱، ص ۲۲۰)

شما را فهمیدم، لکن خداوند متعال می‌فرماید: «خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده باز نمی‌دارد»^۱ این مرد نصرانی رابط میان ما و معتضد می‌باشد و نیازهای مسلمانان را مطالبه و حل و فصل می‌کند و این بر و نیکی است. با این سخن‌ها، آن جماعت ساکت (قانع) شدند.»^۲

گفتار بیست و ششم: قطع دستِ مسلمانی که مالِ کافر ذمی را به سرقت ببرد!

امام ابن قدامه رحمته الله (م ۶۲۰هـ)، در این باره قول اجماع علماء را نقل کرده و می‌نویسد: «[دست] مسلمان با دزدیدن مال مسلمان و ذمی بریده می‌شود و [همچنین دست] ذمی با دزدیدن مال هریک از آنها بریده می‌شود. شافعی و اصحاب رأی قائل به آن هستند و نمی‌دانیم که در آن اختلافی باشد.»^۳

گفتار بیست و هفتم: قصاص فرد مسلمان در برابر شهروند غیر مسلمانی

درباره قصاص فرد مسلمان در برابر شخص کافر، میان فقهای اسلامی اختلاف نظر است، گروهی - که اکثریت هستند - قائل به عدم قصاص هستند بلکه صرفاً دیه پرداخت می‌شود. و برخی دیگر قائل به قصاص هستند، و اصل را معصوم الدم بودن شخص می‌دانند و تفاوتی میان مسلمان و غیر مسلمان نمی‌بینند.^۴ امام ابو المظفر یحیی بن هبیره رحمته الله (م ۵۶۰ هـ)، می‌گوید: «و اختلاف کردند در آن چه هرگاه مسلمانی، شخص ذمی یا معاهدی را به قتل برساند؛ شافعی رحمته الله، مالک رحمته الله و احمد رحمته الله گفتند: شخص مسلمان در برابر هیچ کدام از آن دو قصاص نمی‌شود، بجز این که مالک [بن انس] استثناء آورده و می‌گوید: اگر شخص مسلمان ذمی یا معاهدی یا پناهنده کتابی (اهل کتاب = یهود،

۱- ممتحنه / ۸ : « لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ »

۲ - ترتيب المدارك وتقريب المسالك - القاضي عياض، ج ۴، ص ۲۸۵

۳ - المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۱۲۸ : «ويقطع المسلم بسرقة مال المسلم والذمي، ويقطع الذمي بسرقة مالهما. وبه قال الشافعي، وأصحاب الرأي، ولا نعلم فيه مخالفا»

۱- برای بررسی دقیق این مساله به مقاله تفصیلی، مستند و مستدل «جریان قصاص میان مسلمان و غیر مسلمان از منظر فقه اسلامی و حقوق ایران»، نوشته آقایان جلیل امیدی و سید زکریا حسینی (تاریخ پذیرش ۱۳۹۴ / ۷ / ۲۸) مراجعه شود.

نصاری، و...) یا غیر کتابی را در خفاء و پنهانی (با فریب و نیرنگ) به قتل برساند، در این حالت قطعاً قصاص می‌شود. و ابوحنیفه رحمته الله گفته است: مسلمان در برابر کشتن ذمی قصاص می‌شود، اما در برابر پناهنده قصاص نمی‌شود.^۱ امام ابو جعفر طحاوی رحمته الله (م ۳۲۱ هـ) در کتاب «اختلاف العلماء» می‌نویسد: «در کشتن مسلمان مقابل کافر، اصحاب ما (حنفی مذهب‌ها) و ابن ابی لیلی و عثمان البتی می‌گویند: مسلمان مقابل ذمی کشته می‌شود، ابن شبرمه، ثوری، اوزاعی و شافعی گفتند: [مسلمان در برابر ذمی] کشته نمی‌شود، مالک و لیث گفتند: اگر ذمی را در خفاء و پنهانی (مرموزانه) به قتل برساند، در این حالت قصاص انجام می‌شود، در غیر این صورت کشته نمی‌شود.^۲ شیخ عبدالقادر عوده رحمته الله (م ۱۳۷۴ هـ) می‌گوید: «ابوحنیفه رحمته الله بر این رأی است که مسلمان در برابر ذمی قصاص می‌شود و ذمی نیز در برابر مسلمان کشته می‌شود. زیرا نصوصی که به عقوبت قصاص آمده است عمومیت دارد. و بررسی مفهوم حیات در قتل مسلمان برابر ذمی رساتر از قتل مسلمان مقابل مسلمان است، زیرا خصومت دینی [ممکن است] او را بر قتل وادار کند، به خصوص هنگام عصبانیت، پس او به بیداری وجدان نیاز مبرمی دارد، و در این حالت در بحث معنی حیات فرض قصاص رساتر است. و این نظر ابوحنیفه رحمته الله با قوانین موضوعه جدید توافق دارد و در مسائل اختلاف دینی در عقاب تفاوتی نیست.»^۳

گفتار بیست و هشتم: دیه شهروند غیر مسلمان و مساوات آن با دیه مسلمان!

در دیه کافر ذمی اعم از یهودی یا نصرانی یا زرتشتی و... نزد علمای اهل سنت اختلاف است، برخی آن را برابر دیه مسلمان می‌دانند و برخی نیز آن را نصف دانستند. البته باید متذکر شویم که احادیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره دیه ذمی روایت شده که در آن تصریح

۱ - اختلاف الانمة العلماء، ج ۲، ص ۲۱۸: «واختلفوا فيما إذا قتل مسلم ذميا أو معاهدا. فقال الشافعي ومالك وأحمد: لا يقتل المسلم بواحد منهما إلا أن مالكا استثنى فقال: إن قتل المسلم ذميا أو معاهدا أو مستامنا كتابيا أو غير كتابي غيلة قتل حتما... وقال أبو حنيفة: يقتل المسلم بقتل الذمي ولا يقتل المسلم بالمستامن»

۲ - مختصر اختلاف العلماء، ج ۵، صص ۱۵۷ - ۱۵۸: «في قتل المؤمن بالكافر قال أصحابنا وابن أبي ليلى وعثمان البتي يقتل المسلم بالذمي وقال ابن شبرمة والثوري والاوزاعي والشافعي لا يقتل وقال مالك والليث إن قتله غيلة قتل به وإلا لم يقتل»

۳ - التشريع الجنائي الاسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، ج ۲، صص ۱۲۳ - ۱۲۴

شده دیه ذمی نصف دیه مسلمان است، در صحت این احادیث اختلاف است. اما در خصوص مساوات دیه مسلمین با غیر مسلمانان آثاری از صحابه و تابعین روایت است. از صحابی عبدالله بن مسعود رضی الله عنه (م ۳۲ هـ) روایت است که می‌فرماید: «من کان له عهد أو ذمة، فدیته دية الحر المسلم» یعنی: «هر کس دارای عهد یا ذمه باشد پس دیه اش، دیه مسلمان آزاد است.»، علقمه بن قیس رضی الله عنه (م ۶۵ هـ)، مجاهد بن جبر رضی الله عنه (م ۱۰۳ هـ)، عطاء بن ابی رباح رضی الله عنه (م ۱۱۴ هـ)، محمد زهری رضی الله عنه (م ۱۲۵ هـ)، یعقوب بن عتبہ رضی الله عنه (م ۱۲۸ هـ)، صالح بن کیسان رضی الله عنه (م ۱۳۰ هـ به بعد)، اسماعیل بن محمد رضی الله عنه (م ۱۳۴ هـ)^۲ همگی بر این دیدگاه هستند که: «دية المعاهد مثل دية المسلم»^۳ یعنی: «دیه معاهد مانند دیه مسلمان است.» ابراهیم النخعی رضی الله عنه (م ۱۹۶ هـ) نیز گوید: «دية اليهودي، والنصراني، والمجوسي مثل دية المسلم»^۴ یعنی: «دیه یهودی و نصرانی و زرتشتی مثل دیه مسلمان است.» امام طحاوی رضی الله عنه (م ۳۲۱ هـ)، می‌گوید: «ثابت است که دیه مسلمان و کافر مساوی است، [آن] از علقمه، سعید بن مسیب، مجاهد، عطاء و زهری روایت شده است.»^۵ همچنین امام ابو بکر بن ابی عاصم الشیبانی رضی الله عنه (م ۲۸۷ هـ) در کتاب «الديات» می‌نویسد: «محمد بن اسحاق می‌گوید: از زهری پرسیدم از دیه ذمی برایم بگو، چقدر بوده در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله زیرا بر ما در مورد آن اختلاف است؟! زهری فرمود: احدی از شرق و غرب

۱ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۰۶ ح ۲۷۴۴۵؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۸، ص ۱۷۹ ح ۱۶۳۵۵، این اثر از ابن مسعود، اسنادش صحیح است، لکن منقطع می‌باشد و با توجه به متابعات آن در مجموع صحیح غیره می‌باشد. اثر مذکور با الفاظ دیگری نیز از ابن مسعود روایت شده است، مانند: «دية المعاهد مثل دية المسلم»، (المعجم الکبیر للطبرانی، ج ۹، ص ۳۵۰ ح ۹۷۳۸)، و با لفظ «فی کل معاهد مجوسی أو غیره الدية وافیه» (منبع پیشین حدیث شماره ۹۷۳۹).

۲ - لفظ صحیح از یعقوب بن عتبہ، صالح بن کیسان و اسماعیل بن محمد به این صورت می‌باشد: «عقل کل معاهد من اهل الکفر ومعاهدة کعقل المسلمین ذکرانهم وائانهم، جرت بذلك السنة فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم»، یعنی: «خون بهای هر مرد و زن معاهدی از اهل کفر مثل خونبهای مسلمانان مرد و زن می‌باشد و این به عنوان سنت در زمان رسول صلی الله علیه و آله برقرار بوده است.» (ن ک: مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۹۷ ح ۱۸۴۹۸).

۳ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۰۶ ح ۲۷۴۴۶، ج ۵، ص ۴۰۷ ح ۲۷۴۴۷ و ۲۷۴۴۹؛ اسناد همگی حسن یا صحیح است.

۴ - مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۹۷ ح ۱۸۴۹۹، اسناد آن صحیح است.

۵ - مختصر اختلاف العلماء، للطحاوی، ج ۵، ص ۱۵۲: «فتبث أن دية المسلم والكافر سوا، وروی عن علقمة وسعيد بن المسيب ومجاهد وعطاء، والزهری»

آگاه‌تر به این موضع از من باقی نمانده است. در عهد رسول الله ﷺ و ابوبکر ؓ و عمر ؓ و عثمان ؓ هزار دینار بوده است حتی معاویه ؓ پانصد دینار را به خانواده مقتول می‌داد و پانصد دینار دیگر را در بیت المال قرار می‌داد. و از عثمان بن عفان ؓ، ابن مسعود ؓ، از عطاء ؓ، مجاهد ؓ، ابراهیم ؓ و شعبی ؓ مثل دیه مسلمان روایت شده است.^۱ امام ابوحنیفه ؓ و اصحابش نیز موافق این نظریه می‌باشند.^۲ این دیدگاه مستند^۳ به این آیه قرآن کریم است: ﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ﴾^۴ یعنی: «و اگر از گروهی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خونبهای او را به کسان او بپردازد.» ناگفته نماند که برخی از علماء علاوه بر پرداخت دیه ذمی (صرف نظر از مختلف بودن مقدار آن) کفاره – آزاد کردن یک برده – را نیز واجب می‌دانند. چنانچه سید سابق ؓ می‌گوید: «آیا کفاره به همراه دیه در قتل ذمی و

۱ - الدیات لابن ابی عاصم، ص ۴۶: «حدثنا أبو يوسف الصيدلاني، حدثنا محمد بن سلمة، حدثنا محمد بن إسحاق قال: سألت الزهري، قلت: حدثني عن دية الذمي، كم كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اختلف علينا فيها؟ فقال: «ما بقي أحد بين المشرق والمغرب أعلم بذلك مني، كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ألف دينار وأبى بكر وعمر وعثمان رضي الله عنهم حتى كان معاوية رضي الله عنه أعطى أهل القتل خمس مائة دينار ووضع في بيت المال خمس مائة دينار» وروى عن عثمان بن عفان رضي الله عنه مثل دية المسلم، وابن مسعود رضي الله عنه مثل دية المسلم، وعن عطاء، ومجاهد وإبراهيم والشعبي مثل دية المسلم». می‌گوییم: اسناد این اثر متصل صحیح است: ابویوسف صیدلانی (م ۲۴۶ هـ): ثقة، حافظ است، ابو حاتم او را راستگو دانسته و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و نسائی نیز او را توثیق نموده و ابوعلی نیشابوری او را از حافظان جزیره و معتمدان آنجا توصیف کرده است. محمد بن سلمه (م ۱۹۱ هـ): ثقة و عالم و دارای فضل و روایت و اهل فتوا بوده است، وی نزد انمه جرح و تعدیل توثیق شده است. محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ هـ): صدوق و راستگوست، برخی از انمه او را ضعیف دانستند به علت گرایشش به شیعه و قدری و نیز تدلیس در روایات لکن مع ذلک بسیاری از انمه او را توثیق کردند و حسن الحدیث دانستند. تدلیسش در روایات بنابه دیدگاه انمه اهل فن وی در طبقه سوم از مدلسین جای دارد و این طبقه حدیثشان مردود است مگر این که تصریح به سماع کنند و محمد بن اسحاق در این اثری که از وی نقل کردیم به سماعش تصریح جازم کرده است و لذا بر وی اشکالی وارد نیست. زهري (م ۱۲۵ هـ): فقیه، ثقة حافظ و بر بزرگی و عالم بودنش میان اهل علم خلافتی نیست. نتیجه اینکه: این اثر اسنادش متصل صحیح است. اما روایات پایانی که ابوبکر بن ابی عاصم ؓ نقل کرده بجز مورد عثمان بن عفان ؓ و شعبی ؓ ماباقی را قبلاً تخریج کردیم و اسناد همگی صحیح یا حسن می‌باشد. الله اعلم.

۲ - شرح مشکل الآثار - الطحاوی، ج ۱۱، ص ۳۲۱: المبسوط للسرخسی، ج ۲۶، ص ۸۵

۳ - الحجة على أهل المدينة - الشيباني، ج ۴، ص ۳۵۰

۴ - نسا، ۹۲

معاهد واجب می‌شود؟ [بلی] ابن عباس رضی الله عنه، شعبی رضی الله عنه، نخعی رضی الله عنه، شافعی رضی الله عنه قائل به آن هستند و طبری رضی الله عنه آن را ترجیح داده است.^۱

گفتار بیست و نهم: ضمانتِ سلامتِ عبادی و آزادیِ شعائر دینی غیر مسلمین

با توجه به نصوص تاریخی از صلحنامه‌ها و معاهده‌هایی که بین مسلمانان و اهل ذمه منعقد شده است چنین برداشت می‌شود که غیر مسلمین در عبادات و اعتقادات شان آزادی کامل داشتند، در اینجا چند نمونه از مفاد صلحنامه‌هایی که در صدر اسلام و در جریان فتوحات مسلمانان منعقد گردیده، مواردی را نقل می‌کنیم:

۱. در بخشی از مفاد معاهده‌ای که میان پیامبر صلی الله علیه و آله و یهود مدینه نوشته شده چنین آمده است: «لليهود دينهم وللمؤمنين دينهم، ومواليهم وأنفسهم، إلا من ظلم وأنتم فإنه لا يوتغ إلا نفسه وأهل بيته»^۲ یعنی: «یهود بر دین خود و مسلمانان بر دین خود و دوستان و همپیمانان آنان [برابر] هستند مگر کسی که ظلم و گناه کند در این حالت خود و خانواده‌اش را به هلاکت انداخته است.»

۲. صلحنامه‌ای که بین پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل نجران در مدینه منعقد شده است، مفاد آن به این قرار است: «ولنجران وحاشيتهم جوار الله وذمة محمد النبي رسول الله على أنفسهم وملتهم وأرضهم وأموالهم وغائبهم وشاهدهم وبيعهم وصلواتهم لا يغيروا أسقفا عن أسقفية، ولا راهبا عن رهبانيتها، ولا واقفا عن وقفانيتها وكل ما تحت أيديهم من قليل أو كثير وليس ربا ولا دم جاهلية ومن سأل منهم حقا فيبينهم النصف غير ظالمين ولا مظلومين لنجران، ومن أكل ربا من ذي قبل فذمتي منه بريئة، ولا يؤاخذ أحد منهم بظلم آخر، وعلى ما في هذه الصحيفة جوار

۱ - فقه السنة - سيد سابق، ج ۲، ص ۵۶۵: «وهل تجب الكفارة مع الدية في قتل الذمي والمعاهد؟ قاله ابن عباس، والشعبي، والنخعي، والشافعي واختاره الطبري»

۲ - الاموال لابن زنجويه، ج ۲، ص ۴۶۶: السيرة النبوية لابن هشام، ج ۱، ص ۵۰۳: عيون الاثر - ابن سيد الناس، ج ۱، ص ۲۲۸

الله وذمة النبي أبدا حتى يأتي الله بأمره إن نصحوا وأصلحوا فيما عليهم غير مثقلين بظلم»^۱ یعنی: «و برای مردم نجران و ساکنان اطراف آن امان خواهد بود و جانشان و آیین و سرزمین و اموالشان و عبادتگاه هایشان و سنت‌های دینی و حاضر و غائب ایشان همگی در پناه خدا و رسول خدا هستند، هیچ اسقف و کشیش و راهبی از مقام خود عزل نمی‌شود و هر چه در اختیارشان است، از کم و بیش از آن خودشان است. هیچ یک از خون‌های جاهلیت و هیچ ربایی اعتبار ندارد و هر کس از ایشان حقی بخواند، برعهده ایشان است که با دادگری حل کنند. نباید بر کسی ستم کنند و نباید بر ایشان ستم شود، و هر کس از ایشان ربا بخورد پیمان من از او برداشته شده است، و هیچ یک از ایشان به گناه دیگری گرفته نمی‌شود، و تا هنگامی که بر این صلحنامه پایبند باشند، در پناه خدا و رسولش قرار خواهند داشت، تا آن که خداوند فرمان خود را در این مورد بیاورد بر آنان ستمی نخواهد شد.»

۳. خالد بن ولید (م ۲۱ هـ) هنگامی که برای اهالی دمشق امان‌نامه فرستاد، نوشت: «هذا كتاب من خالد بن الوليد لأهل دمشق: إني قد أمتهم على دماهم وأموالهم وكنائسهم»^۲ یعنی: «این کتاب از خالد بن ولید به اهالی دمشق: همانا من آنان را بر خون و اموال و کلیساهایشان امان می‌دهم.»

۴. همچنین در مفاد صلحنامه‌ای که میان خالد بن ولید (رضی الله عنه) و اهالی «عانات» امضاء شده است چنین آمده است: «لا يهدم لهم بيعة ولا كنيسة وعلى أن يضربوا نواقيسهم في أي ساعة شاءوا من ليل أو نهار إلا في أوقات الصلوات، وعلى أن يخرجوا الصلبات في أيام عيدهم، واشترط عليهم أن يضيفوا المسلمين ثلاثة أيام ويبدروهم»^۳ یعنی: «اماكن مقدس‌شان (کلیساهای مسیحی) منهدم نشوند و این که ناقوس‌هایشان (زنگها) در هر ساعت از شبانه

۱ - الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۱، ص ۲۸۸؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۵، ص ۳۸۹؛ همچنین بن‌کرید به: (الاموال

للقاسم بن سلام، ص ۲۴۴؛ الاموال لابن زنجويه، ج ۲، ص ۴۴۷؛ فتوح البلدان - البلاذري، ص ۷۲؛ تاريخ الرسل

والملوك - الطبري، ج ۳، صص ۳۲۱ - ۳۲۲)

۲ - الاموال لابن زنجويه، ج ۲، ص ۴۷۳؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۶۶

۳ - الخراج لابی یوسف، ص ۱۶۰

روز به صدا در آیند بجز در اوقات نمازها، و اینکه در ایام عیدشان صلیب‌ها را بیرون بیاورند. و آنها ملزم هستند که سه روز مسلمانان را مهمانی، و به آنها برسند.»

۵. امان‌نامه خلیفه دوم امام عمر بن خطاب رضی الله عنه به مردم ساکن ایلیاء (بیت المقدس)، مفاد آن به این قرار است: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عبدالله عمر أمير المؤمنين أهل إيلياء من الأمان، أعطاهم أماناً لأنفسهم وأموالهم، ولكنائسهم وصلبانهم، وسقيمها وبريئتها وسائر ملتها، أنه لا تسكن كنائسهم ولا تهدم، ولا ينتقص منها ولا من حيزها، ولا من صليبيهم، ولا من شيء من أموالهم، ولا يكرهون على دينهم، ولا يضار أحد منهم، ولا يسكن بإيلياء معهم أحد من اليهود، وعلى أهل إيلياء أن يعطوا الجزية كما يعطي أهل المدائن، وعليهم أن يخرجوا منها الروم واللصوص، فمن خرج منهم فإنه آمن على نفسه وماله حتى يبلغوا مأمنهم، ومن أقام منهم فهو آمن، وعليه مثل ما على أهل إيلياء من الجزية، ومن أحب من أهل إيلياء أن يسير بنفسه وماله مع الروم ويخلي بينهم وصلبهم فإنهم آمنون على أنفسهم وعلى بيعهم وصلبهم، حتى يبلغوا مأمنهم، ومن كان بها من أهل الأرض قبل مقتل فلان، فمن شاء منهم قعدوا عليه مثل ما على أهل إيلياء من الجزية، ومن شاء سار مع الروم، ومن شاء رجع إلى أهله فإنه لا يؤخذ منهم شيء حتى يحصد حصادهم، وعلى ما في هذا الكتاب عهد الله وذمة رسوله وذمة الخلفاء وذمة المؤمنين إذا أعطوا الذي عليهم من الجزية»^۱ یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم، این امان‌نامه‌ای است که بنده خدا عمر امیرمؤمنان به مردم ایلیاء داده است. به آنان از لحاظ جان و مال، و کلیساها و صلیب‌هایشان، و سالم و بیمارشان، و برای دیگر مردمی که ساکن آنجا هستند امان می‌دهد. کسی در کلیسای آنان سکونت نخواهد کرد و آن را ویران نخواهد ساخت و چیزی از آن و حدود آن و صلیب‌ها و اموال ایشان کاسته نخواهد شد. آنان را مجبور به ترک دین و آیین نمی‌کنند و به هیچ کس از ایشان زیانی نخواهد رسید و در ایلیاء هیچ یهودی همراه ایشان اسکان داده نخواهد شد. و بر مردم ایلیاست که همچنان

۱ - تاریخ الرسل والملوک - الطبری، ج ۳، ص ۶۰۹؛ مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوی والخلافة الراشدة - محمد حمید الله الحیدر آبادی الهندی، ص ۴۸۸

جزیه پردازند همانطور که اهل مداین می‌پردازند، و بر عهده‌ ایشان است که رومیان و دزدان را از آن شهر بیرون کنند، هرکس از آنان که از ایلای بیرون آید تا هنگامی که به جایگاه امنی برسد بر جان و مال خویش در امان خواهد بود و هر کس از ایشان که در شهر بماند هم در امان است و بر اوست که همان جزیه‌ مردم ایلای را پردازد، هر کس از مردم ایلای هم که بخواهد با رومیان برود مشروط بر این‌که پرستش‌گاه و صومعه خود را خالی کند، آنان هم بر جان و صلیب خود در امانند تا به جایگاه امنی برسند، زمین‌دارانی که پیش از کشته شدن فلانی در ایلای بوده‌اند اگرچه بخواهند همان جا بمانند بر عهده‌ ایشان است که جزیه‌ای همچون جزیه‌ مردم ایلای پردازند و هر کس بخواهد می‌تواند با رومیان برود و تا هنگام درو و برداشت محصول از آنان چیزی گرفته نمی‌شود. برآنچه در این نامه نوشته شده عهد و ذمه‌ خدا و رسولش می‌باشد و ذمه‌ خلفاء و مؤمنان، به شرط آن‌که جزیه‌ایی را که برعهده ایشان مقرر شده است پردازند.»

۶. صلحنامه‌ عمرو بن عاص رضی الله عنه (م ۴۱ هـ به بعد) با مردم مصر، مفاد آن به این قرار می‌باشد: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عمرو بن العاص أهل مصر من الأمان على أنفسهم وملتهم وأموالهم وكنائسهم وصلبهم، وبرهم وبحرهم...»^۱ یعنی: «به نام خداوند بسیار بخشنده و مهربان، این امانی است که عمرو بن عاص به مردم مصر اعطا می‌کند که به موجب آن جان‌ها، آئین، اموال، کنیسه‌ها، صلیب‌ها، و خشکی و دریای ایشان در امان باشد.»

۷. صلحنامه‌ حبیب بن مسلمة فهری رضی الله عنه (م ۱۴۲ هـ)، برای مردم «دبیل» از توابع «ارمنیه»، به این قرار است: «بسم الله الرحمن الرحيم: هذا كتاب من حبيب بن مسلمة لنصارى أهل دبيل ومجوسها ويهودها شاهدهم وغائبهم: إني أمنتكم على أنفسكم وأموالكم وكنائسكم وبيعكم وسور مديتكم فأنتم آمنون وعلينا الوفاء لكم بالعهد ما وفيتم وأديتم الجزية والخراج شهد الله

و کفی بالله شهیداً^۱ یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم: این نامه‌ای است از حبیب بن مسلمه برای نصارای اهل دیبل و مجوسی‌ان و یهودیان آن، اعم از حاضر و غایب. من شما را بر جان‌ها و اموال و کلیساها و معابد و حصار شهرتان امان دادم و شما در امان هستید و بر ماست که به این عهد وفا کنیم، مادام که شما نیز بر آن باقی بوده جزیه و خراج ادا کنید. خداوند گواه است، و گواهی او کافیست.»

۸. صلحنامه عتبه بن فرقد رضی الله عنه با مردم آذربایجان و اطراف آن، که مفاد این صلحنامه به این قرار است: «بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما أعطى عتبة بن فرقد، عامل عمر بن الخطاب أمير المؤمنين أهل آذربيجان- سهلها وجبلها وحواشيها وشفارها وأهل مللها- كلهم الأمان على أنفسهم وأموالهم ومللهم وشرائعهم، على أن يؤدوا الجزية على قدر طاقتهم، ليس على صبي ولا امرأة ولا زمن ليس في يديه شيء من الدنيا، ولا متعب متخل ليس في يديه من الدنيا شيء، لهم ذلك ولمن سكن معهم، وعليهم قرى المسلم من جنود المسلمين يوما وليلة ودلالته، ومن حشر منهم في سنة وضع عنه جزاء تلك السنة، ومن أقام فله مثل ما لمن أقام من ذلك، ومن خرج فله الأمان حتى يلجأ إلى حرزه»^۲ یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم، این امانی است که عتبه بن فرقد عامل عمر بن خطاب، امیر مؤمنان به مردم آذربایجان می‌دهد- از دشت و کوه و اطراف و دره‌ها و اهل دین‌ها- که جان‌ها و مال‌ها و دین‌ها و شریعتشان، همه آنان در امان هستند، به شرط آن که در حد توانایشان جزیه بپردازند. بر کودک و زن و بیماری که چیزی از دنیا ندارد، و عابد خلوت نشین که چیزی از دنیا ندارد، جزیه‌ای نیست. امان برای خودشان است و هر که با آنها مقیم باشد. و باید مسلمانی از لشکر مسلمانان را یک شبانه روز مهمان کنند و همچنین راهنمایی نمایند. هر کس از آنها که با سپاس مسلمانان یک سال همراه شود، جزیه آن سال از او برداشته می‌شود و هر کس ماندگار شود مانند ماندگان است [در پرداخت جزیه] و هر کس بیرون برود در امان باشد تا به پناه خود برسد.»

۱- فتوح البلدان - البلاذری، ص ۱۹۹؛ معجم البلدان - ياقوت الحموی، ج ۲، ص ۴۳۹

۲- تاريخ الرسل والملوک - الطبری، ج ۴، ص ۱۵۵

امام عمر بن خطاب رضی الله عنه مقرر کرده بود که کارگزارانش هر سال در موسم حج به نزد وی بروند، تا با این کار آنها را از ستم بازدارد و یا [در صورت لزوم] آنها را عزل کند.^۱ با این کار در واقع هیچ یک از کارگزاران دولت جرئت نداشت به مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان که تحت حمایت دولت اسلامی بودند ستمی کند. حاکمان اسلامی و فقهاء برضمانت عبادی و اعتقادی شهروندان غیر مسلمان تأکید جازم می‌کردند، خلیفه راشده عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه (م ۱۰۲هـ)، به کارگزاران زیردستش نوشت: «لا تهدموا کنیسه ولا بیعة ولا بیت نار...»^۲ یعنی: «هیچ کنیسه، کلیسا و آتشکده‌ای را ویران نکنید».

گفتار سی ام: مشروعیت جزیه، سوره توبه، جنگیدن با اهل کتاب

بسیار می‌شنویم که اسلام ستیزان همیشه با استناد به آیه ۲۹ سوره توبه، اسلام را دینی جنگ طلب و بی رحم معرفی می‌کنند. در پاسخ به آنها لازم است که به بررسی این آیه و بیان اقوال علماء و مفسران در این رابطه بپردازیم تا حقیقت موضوع هویدا شود.

۱ - منبع قبل، «وذلك ان عمر كان يأخذ عماله بموافاة الموسم في كل سنة يحجر عليهم بذلك الظلم، ويحجزهم به عنه»
 ۲ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۱۲۳ : الاموال لابن زنجويه، ص ۲۶۸ : در ادامه این اثر نیز آمده است: «... ولا تحدثوا كنيسة ولا بيعة ولا بيت نار»، یعنی: «هیچ کنیسه، کلیسا و آتشکده‌ای را احداث نکنید». لازم به ذکر است که این فرمان به امیران مسلمین است، نزد جمهور علماء، جایز نیست که مسلمانان در سرزمین اسلامی که در ابتدا کنیسه و یا کلیسا و یا آتشکده‌ای وجود نداشته است این معابد ساخته شوند هرچند برخی از فقهاء، مشروطاً جواز (!) آن را صادر کردند، همچنین سیره صحابه چنین بوده که سرزمین‌هایی زیادی را که فتح می‌کردند چیزی از معابد و کلیساها و ... را تخریب نمی‌کردند و اجماع بر آن حاصل شده است. بنگرید به: (المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۳۵۵). بنابراین منقولات تاریخی، اولین کنیسه در مصر توسط مسلم بن مخلد رضی الله عنه (م ۶۲هـ)، در شهر تازه تأسیس شده «فسطاط» بنا گردید. (فتوح مصر والمغرب لابن عبدالحکم، ص ۱۵۹) و بعد از آن نیز کلیساهای دیگری در قاهره ساخته شد، که همگی - بلاخلاف - در عصر اسلامی بوده است. (الخطط للمقریزی، ج ۴، ص ۳۷۴). مستشرق آلمانی آقای آدام متر - متوفی ۱۹۱۷م - در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می‌نویسد: «در اسلام، سیاست دولت را چنان می‌بایم که گاهی متابعاً تساهل فارس و تعصب رومی‌ها را جمع می‌بندد، از این رو گاهی به نصاری اجازه می‌دادند که کنیسه‌های جدیدی بنا کنند و گاهی هم از اصلاح و ترمیم کنیسه‌های قدیمی جلوگیری می‌کردند! در بین سال‌های (۱۶۹هـ - ۷۸۵م) و (۱۷۱هـ - ۷۸۷م) علی بن سلیمان، والی مصر از سوی رشید، کنیسه‌های جدید مصر را تخریب نمود، پنجاه هزار دینار به او بخشیده شد تا از این تخریب دست بکشد، اما امتناع ورزید. سپس بعد از او والی دیگری آمد، و به نصاری اجازه داد تا کنائسی که علی بن سلیمان نابود کرده بود را مجدداً بنا کنند، تمامی این کنیسه‌ها به مشورت لیث بن سعد و عبد الله بن لبعیه بنا گردید و آن دو نفر گفتند که این عمل جزو آبادانی سرزمین است، با احتیاج به اینکه عموم کنیسه‌هایی که در مصر بودند، در زمان صحابه و تابعین (دوره اسلامی) فقط بنا شده‌اند!» (الحضارة الاسلامة في القرن الرابع الهجري، آدم متر، ج ۱، ص ۹۱)

خداوند متعال در آیه ۲۹ سوره توبه می‌فرماید: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا
الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۱ یعنی: «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا
(چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده اش (در سنت خود)
تحریم کرده اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و
کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی،
جزیه را می‌پردازند.»

مبحث اول: سبب نزول آیه ۲۹ سوره توبه

در سبب نزول این آیه از مجاهد بن جبر رضی الله عنه (م ۱۰۳ هـ)، روایت است که می‌گوید: «نزل
هذا حين أمر النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه بغزوة تبوك»^۲ یعنی: «این آیه هنگامی نازل
شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش به غزوه تبوک امر شده بودند»، امام طبری رحمته الله (م ۳۱۰ هـ)،
ضمن نقل اثر فوق الذکر، می‌نویسد: «این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد در باره امر جنگ
با رومی‌ها، و آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از نزول آن، برای جنگ به تبوک رفت.»^۳

حافظ ابن کثیر رحمته الله (م ۷۷۴ هـ)، در تفسیرش می‌نویسد: «این آیه کریمه، در اولین فرمان
به جنگ با اهل کتاب نازل شد بعد از اینکه مقابله با مشرکان سهل شد و مردم گروه گروه
وارد دین خدا شدند، چونکه کار جزیره العرب استوار گردید، خدا و رسولش [مردم را]
به جنگ با اهل کتاب از یهود و نصاری دستور دادند، و آن در سال ۹ هـ، بود، بدین سبب
رسول الله صلی الله علیه و آله برای جنگ با روم آماده شد، و مردم را بدان فراخواند.»^۴

۱ - السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۳۱۲: تفسير القرآن العظيم لابن أبي حاتم، ج ۶، ص ۱۷۲۸: معالم التنزيل في
تفسير القرآن للبغوي، ج ۲، ص ۳۳۵: المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز لابن عطية، ج ۳، ص ۲۱: الاموال
لابن زنجويه، ص ۱۱۳: الاموال للقاسم بن سلام، ص ۲۷
۲ - جامع البيان في تأويل القرآن، ج ۱۴، ص ۲۰۰: «أن هذه الآية نزلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم في أمره
بحرب الروم، فغزا رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد نزولها غزوة تبوك.»
۳ - تفسير القرآن العظيم، ج ۴، ص ۱۳۲: «هذه الآية الكريمة (نزلت) أول الأمر بقتال أهل الكتاب، بعد ما تمهدت
أمور المشركين ودخل الناس في دين الله أفواجا، فلما استقامت جزيرة العرب أمر الله ورسوله بقتال أهل الكتابين

ابو عبید قاسم بن سلام رضی الله عنه (م ۲۲۴هـ)، سعید بن منصور رضی الله عنه (م ۲۲۷هـ) با اسنادشان روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای پادشاه روم نامه‌ای فرستاد با این مضمون: «من محمد رسول الله إلى هرقل صاحب الروم إني أدعوك إلى الإسلام فإن أسلمت فلك ما للمسلمين وعليك ما عليهم فإن لم تدخل في الإسلام فأعط الجزية فإن الله عز وجل يقول ﴿قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون﴾» (التوبة: ۲۹).^۱ یعنی: «از محمد، فرستاده خدا به هرقل پادشاه روم، همانا من تو را به اسلام دعوت می‌کنم، پس اگر اسلام بیاوری از حقوق مسلمانان برخوردار می‌شوی و اگر به اسلام نگروی، پس جزیه بپرداز، زیرا خداوند متعال فرموده است: «با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که خدا (در قرآن) و فرستاده اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه توانائی، جزیه را می‌پردازند.» (توبه / ۲۹)»، همانطور که ملاحظه می‌شود پیامبر صلی الله علیه و آله به آیه ۲۹ سوره توبه استناد نموده است، و جنگ تبوک بعد از جنگ مؤته بود که از جانب رومیان بر مسلمانان تحمیل شد، و قبل از آن نیز سفیر^۲ و پانزده نفر از مبلغان مسلمان^۳ توسط رومیان کشته

اليهود والنصارى، وكان ذلك في سنة تسع؛ ولهذا تجهز رسول الله صلى الله عليه وسلم لقتال الروم ودعا الناس إلى ذلك، وأظهره لهم»

- ۱ - سنن سعید بن منصور، ج ۲، ص ۲۲۳ ح ۲۴۷۹: الاموال للقاسم بن سلام، ص ۳۰.
- ۲ - پیامبر صلی الله علیه و آله سفیری را به اسم «حارث بن عمیر» به سوی حاکم بصری که تابع حکومت امپراطوری روم بود فرستاد. حاکم بصری این سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از اینکه برایش محرز شد که این شخص سفیر و فرستاده آن حضرت صلی الله علیه و آله است، اعدام کرد. بنکریه: (المغازی - الواقدي، ج ۲، ص ۷۵۵: الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۴، ص ۲۵۵: الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۲۹۷: الاصابة في تمييز الصحابة، ج ۱، ص ۶۸۲).
- ۳ - پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۸ هجری هینت ۱۵ نفری را که از دعوتگران اسلامی و از مبلغان اسلامی بودن به سرپرستی «کعب بن عمیر» به منطقه ذات اطلاق در سرزمین شام که تحت حکومت مرکزی امپراطوری روم و تابع منطقه بزرگی به اسم بلقا، بود، فرستادند. وقتی که این هینت به آن منطقه رسیدند جمعیت کثیری را مشاهده نمودند. خواستند مردم را دعوت به اسلام کنند، و همین کار را هم کردند، اما مردم این مناطق نه تنها دین اسلام را نپذیرفتند، بلکه این پانزده نفر دعوتگر را هم به طرز ناگوار به شهادت رساندند. بنکریه به (دلائل النبوة للبيهقي، ج ۴، صص ۳۵۷ - ۳۵۸: الطبقات الكبرى لابن سعد، ج ۲، صص ۹۷).

شده بودند، لذا امر به جنگ با رومیان کاملاً معقول بوده است و این آیه عمومیت دارد، و دلالت بر اخذ جزیه از اهل کتاب می‌کند.

مبحث دوم: امر به قتال برای جنگ است نه صرفاً کشتن!

در این آیه «قاتلوا» فعل امر مبنی بر حذف نون، از صیغه تقاتلون از ریشه قاتل [یقاتل مقاتلة]، ثلاثی مزید از باب مفاعله می‌باشد، مانند قتال؛ بر وزن فعال از ماده مفاعله است که برای «مشارکت» حداقل میان دو نفر یا دو چیز بکار می‌رود که به معنی «جنگ = کارزار» می‌آید، و غالب این باب برای مشارکت است و لذا معنای «قاتلوا» بجنگید (کارزار کنید) است و به معنی «بکشید = به قتل برسانید» نمی‌باشد.

علامه ابن منظور رحمته الله (م ۷۱۱هـ)، در «لسان العرب» می‌نویسد: «هر قتالی به معنی کشتن نیست.»^۱ حافظ ابن حجر رحمته الله (م ۸۵۲هـ)، در «فتح الباری» می‌نویسد: «الزام جواز مقاتله منجر به الزام جواز قتل نیست، به این دلیل که مقاتله باب مفاعله می‌باشد که از آن معنای جنگیدن طرفین مستلزم می‌شود و این در ماده قتل واقع نمی‌پذیرد، بیهقی از شافعی رحمته الله نقل می‌کند؛ قتال (مصدر دیگری از باب مفاعله؛ فاعل یفاعل مفاعله و فعلاً و فیعلاً مانند مجاهده و جهاد) همچون قتل نیست در شیوه، چرا که جنگیدن با مردی در میدان کارزار جایز است و کشتن او در غیر کارزار نارواست.»^۲

مبحث سوم: مشروعیت اخذ جزیه

پیوسته برخی از اسلام ستیزان بر مسلمانان عیب و خورده می‌گیرند به سبب آیه ۲۹ سوره توبه که قرآن کریم جزیه را بر کسانی که تمایلی به وارد شدن به اسلام را ندارند مقرر

۱ - لسان العرب - ابن منظور، ج ۱۱، ص ۵۴۹: «لیس کل قتال بمعنی القتل»، همچنین اهل لغت می‌گویند: «فاعل فعال ومفاعلة: كقاتل قتالا ومقاتلة»، بنگرید به: (ممع البوامع فی شرح جمع الجوامع للسيوطی، ج ۳، ص ۳۲۴: شذا العرف فی فن الصرف للحملوی، ص ۶۰)

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۷۶: «لا یلزم من إباحة المقاتلة إباحة القتل لان المقاتلة مفاعله تستلزم وقع القتال من الجانبین ولا كذلك القتل وحکی البیهقی عن الشافعی انه قال لیس القتال من القتل بسبیل فقد یحل قتال الرجل ولا یحل قتله»

نموده است. و جزیه را نوعی اکراه بر وارد شدن به اسلام تعبیر کردند و آن را عقوبتی بر کفر، و ستم به اهل ذمه تلقی نمودند. البته در بطلان این دیدگاه شکی نیست^۱ زیرا اگر اخذ جزیه به سبب عقوبت بر کفر کافران باشد، می‌بایست استثنائی برای کسانی که از آنها جزیه اخذ می‌شود وجود نداشته باشد، مثلاً زنان، کودکان، سالمندان، بیماران، دیوانگان، کسانی که ناتوان هستند، مستخدمین، راهبان و اهل عبادتگاه‌ها امثال ایشان، از پرداخت جزیه معاف هستند.^۲ در حالی که فقط از مردان جنگجو (کسانی که توانایی جنگیدن دارند) جزیه گرفته می‌شود، پس با این حساب جزیه نمی‌تواند در برابر عقوبت کفر باشد. امام عزالدین بن عبدالسلام رحمته الله (م ۶۶۰هـ)، می‌گوید: «دریافت جزیه از اهل ذمه به جای باقی ماندن بر کفر نیست، زیرا از جلال و عظمت پرودگار به دور است که دریافت جزیه را در عوض باقی ماندن آنان بر کفر قرار بدهد که اساس آن دشنام و نسبت دادن چیزهای ناروا به حضرت باری تعالی می‌باشد، هرکس که بر این دیدگاه باشد قطعاً [از فلسفه دریافت جزیه] دور شده است. بلکه گرفتن جزیه در عوض حفظ جان، و صیانت از اموال و محارم و کودکانشان است و اگر در سرزمین ما (دولت اسلامی) باشند از آنان حمایت می‌گردد، و از کسانی که در سرزمین اسلامی ساکن باشند جزیه دریافت نمی‌شود مادام که پیمان ذمه با وجود باقی ماندن در سرزمینشان جایز است.»^۳

امام تقی الدین سبکی رحمته الله (م ۷۵۶هـ) می‌گوید: «ما در [دریافت] جزیه میل و رغبتی نداریم تا اینکه مقرر کسی بوده باشیم که به خداوند کفر می‌ورزد، بلکه [این جزیه] به عنوان رحمتی از جانب خدا به امید مسلمان شدنشان است، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر خداوند

۱ - جزیه به عنوان عقوبت کافر به سبب کفرش بر کفر نیست، چرا که عقوبت کفر در عوض چند دینار نمی‌باشد و اگر جزیه عقوبت بر کفر باشد چرا باید از زنان، سالمندان، کودکان که در صفت کفر مشترک هستند، ساقط شود؟ (بلکه اگر آنطور بود می‌بایست بر راهبان و رجال دینی آنان مقدار اخذ جزیه بیشتر باشد در حالی که آنان از پرداخت جزیه معاف شده‌اند. بن‌گريد به: (التعایش مع غیر المسلمين - منقذ السقار، ص ۴۱)

۲ - فتح الباری شرح صحیح البخاری - ابن حجر، ج ۶، ص ۲۶۰

۳ - قواعد الاحکام فی مصالح الانام، ج ۱، ص ۱۱۰: «ولا تؤخذ الجزية عوضاً عن تقریرهم علی الکفر، إذ لیس من إجلال الرب أن تؤخذ الاعواض علی التقریر علی سبه و شتمه و نسبت به إلى ما لا یلیق بعظمته، و من ذهب إلى ذلك فقد أبعد، وإنما الجزية مأخوذة عوضاً عن حقن دمانهم و صيانة أموالهم و حریمهم و اطفالهم، مع الذب عنهم إن كانوا فی دیارنا، ولیست مأخوذة عن سکنی دار الاسلام إذ یجوز عقد الذمة مع تقریرهم فی دیارهم.»

به وسیله تو یک نفر را هدایت نماید از شتر سرخ موی برایت بهتر است. در واقع، عدم اختلاط کفار با مسلمانان سبب دوری آنان از خوبی‌ها و محاسن اسلام می‌شود. آیا ندیدی که در زمان هجرت تا صلح حدیبیه فقط عده‌ای اندک وارد اسلام شدند، اما از صلح حدیبیه تا فتح مکه حدود ده هزار نفر به سبب اخلاط غیر مسلمانان با مسلمانان در پی مهاده و آتش بسی که بین آنان صورت گرفت مسلمان شدند. و این همان دلیل مشروعیت عقد ذمه [و دریافت جزیه] می‌باشد.^۱

«جزیه» که از اهل کتاب گرفته می‌شود مشتق از ماده «جزی» است علت تسمیه آن این است که در حفظ خون و احترام اهل کتاب، به آن اکتفا می‌شود.^۲ جزیه مالیاتی است که از اهل ذمه با در نظر گرفتن توانا و ناتوان بودن آنها، گرفته می‌شود و در مقابل از حمایت قانون برخوردار می‌شوند و مانند یک فرد مسلم در پناه اسلام، آزاد زندگی می‌کنند و آن مثل زکات و خراج و مالیات و غیره است که از مسلمانان گرفته می‌شود. در این حکم اجحاف و ظلمی نیست هر دولت برای اداره مملکت از وصول مالیات ناگزیر است، در اسلام آنچه از اهل کتاب دریافت می‌شود به عنوان جزیه و آنچه از مسلمین اخذ می‌گردد بنام زکات و غیره خوانده شده است.^۳ امام ابن قدامه رحمته الله (م ۶۲۰هـ)، می‌گوید: «جزیه، مقرری‌ای است که از کافر به ازای اقامتش در دارالاسلام هر ساله اخذ می‌شود و

۱- فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۴۰۴: «وقد قدمنا أن ذلك ليس لرغبة منا في الجزية حتى نحكي من يكفر بالله ولكن رحمة من الله لرجاء إسلامهم كما نبهنا عليه، فقد قال - صلى الله عليه وسلم - لأن يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك من حمر النعم. وعدم اختلاطهم بالمسلمين يبعدهم عن معرفة محاسن الإسلام ألا ترى من الهجرة إلى زمن الحديبية لم يدخل في الإسلام إلا قليل، ومن الحديبية إلى الفتح دخل فيه نحو عشرة آلاف لاختلاطهم بهم للهدنة التي حصلت بينهم فهذا هو السبب في مشروعية عقد الذمة.»

۲- قاموس قرآن - سید علی اکبر قرشی ۲ / ۳۶، همچنین بنگریه به: (المفردات فی غریب القرآن - الراغب، ص ۱۹۵). البته برخی از علماء، جزیه را از جزا (پاداش) دانستند به این منظور که جزیه پاداش باقی ماندن غیر مسلمان بر دین خودشان به اعتبار کوچک شمردنشان، یا پاداش تأمین امنیت آنها از جانب ما به اعتبار مدارا و همنشینی با آنان می‌باشد. بنگریه به: (الاحکام السلطانية - الماوردی، ص ۲۲۱: الاحکام السلطانية للفراء، ص ۱۵۳)

۳ - قاموس قرآن - سید علی اکبر قرشی، ج ۲، ص ۳۷

آن از جَزَى یَجْزِی می باشد [به معنی] زمانی که ادا کند (قَضَى^۱).^۱ همچنین امام ابو الولید الباجی رحمته الله می‌گوید: «جزیه از آنان (اهل کتاب) به طور عوض به ازای اقامت آنها در سرزمین‌های اسلامی، و دفاع و حمایت از آنان اخذ می‌گردد».^۲

امام ابو بکر الجصاص رحمته الله (م ۳۷۰هـ) می‌گوید: «از جمع این آیه و مضمونش آنچه که معقول باشد این است که جزیه از کسانی که اهل قتال هستند اخذ می‌گردد به خاطر استحالة خطاب به امر به قتال با کسی که از اهل قتال نیست، برای اینکه قتال ممکن نیست مگر بین دو نفر، و هر کدام از آن دو با یکدیگر می‌جنگند. و اگر چنین باشد، ثابت می‌شود که جزیه از کسانی که اهل قتال (جنگ) هستند اخذ می‌گردد و ممکن است کسانی که کارگرد [هم] آن را پردازند».^۳ در این آیه در ابتدا به جنگ با اهل کتاب دستور داده شده، لکن در غایت این جنگ، در بدل آن، اعطای جزیه قرار داده شده است. امام قرطبی رحمته الله (م ۶۷۱هـ)، در تفسیرش می‌نویسد: «در آیه [برای جنگ غایتی مقرر است و آن اعطای جزیه از بدل قتل می‌باشد».^۴

علاوه بر این که پرداخت جزیه از بدل قتل بود بلکه موجب حمایت، و دفع دشمنان احتمالی اهل ذمه (کسانی که جزیه پرداخت می‌کردند)، نیز می‌شد، چنانچه امام عمر بن خطاب رضی الله عنه (م ۲۳هـ)، هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفه بعد از خودش را چنین رهنمود و سفارش کرد: «وأوصیه بذمة الله وذمة رسوله خیرا، أن یقاتل من ورائهم، ولا یكلفون فوق

۱- المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۳۲۸: «وهی الوظیفة المأخوذة من الکافر، لإقامته بدار الاسلام فی کل عام. وهی

فعلة من جزى یجْزِی: إذا قضی»، همچنین بنکرید به: (المطلع علی الفاظ المقتنع - بن ابی الفتح، ص ۱۷۷)

۲ - المنتقى شرح الموطأ - الباجی، ج ۲، ص ۱۷۵: «أن الجزية إنما تؤخذ منهم على وجه العوض لإقامتهم فی بلاد المسلمين والذب عنهم والحماية لهم»

۳ - احکام القرآن، ج ۴، ص ۲۸۹: «فكان معقولا من فحوى الآية ومضمونها أن الجزية مأخوذة ممن كان منهم من اهل القتال لاستحالة الخطاب بالامر بقتال من ليس من اهل القتال إذ القتال لا يكون إلا بين اثنين ويكون كل واحد منهما مقاتلا لصاحبه وإذا كان كذلك ثبت أن الجزية مأخوذة ممن كان من اهل القتال ومن يمكنه ادأؤه من المحترفين»

۴ - الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۱۱۰: «جعل للقتال غاية وهی إعطاء الجزية بدلا عن القتل»

طاعتهم^۱ یعنی: «او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و اینکه با دشمنانشان بجنگد و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد.»

مبحث چهارم: جزیه از چه کسی گرفته می‌شود؟

جزیه تنها از مردان آزاد بالغ عاقل [و جنگجو] اخذ می‌شود نه غیر ایشان.^۲ عمر بن خطاب رضی الله عنه (م ۲۳هـ) به فرماندهان لشکرش نوشت: «لا تَضَعُوا الْجَزِيَّةَ إِلَّا عَلَى مَنْ جَرَتْ عَلَيْهِ الْمَوْسَى وَلَا تَضَعُوا الْجَزِيَّةَ عَلَى النِّسَاءِ وَلَا عَلَى الصَّبِيَّانِ»^۳ یعنی: «جزیه را بر کسی که به بلوغ رسیده قرار بدهید و بر زنان و کودکان وضع نکنید.» امام ابن الجوزی رحمته الله (م ۵۹۷هـ)، می‌گوید: «صفت کسانی که از آنها جزیه گرفته می‌شود، آنان کسانی‌اند که اهل جنگیدن هستند، اما کسانی که بیمار، نابینا، فلج، پیر از کار افتاده، زنان، کودکان، راهبی که با مردم اختلاط ندارد، از آنها جزیه گرفته نمی‌شود.»^۴ امام قرطبی رحمته الله (۶۷۱هـ)، در تفسیرش می‌گوید: «علمایمان - رحمت خداوند بر ایشان باد - فرمودند: و چیزی که قرآن بر آن دلالت دارد این است که جزیه از مردان جنگجو گرفته می‌شود، زیرا خداوند متعال فرموده است: «قَاتِلُوا الَّذِينَ» تا این قسمت آیه: «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ»، و این مقتضی وجوب جزیه است بر کسی که می‌جنگد. و دلالت دارد بر این که برده اگر چه جنگجو باشد چون مالی ندارد، جزیه بر او واجب نیست، زیرا خداوند متعال فرموده است: «حَتَّى يُعْطُوا»، و برای کسی که ملکی ندارد گفته نمی‌شود «تا بپردازد»، و این اجماع علماء است بر اینکه جزیه

۱ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۹ ح ۳۰۵۲: السنن الکبری للنسائی، ج ۱۰، ص ۲۹۴ ح ۱۱۵۱۷: الاموال لابن زنجویه، ص ۳۳۳

۲ - موطأ الإمام مالک، ج ۱، ص ۲۹۰: المنتقى شرح الموطأ - الباجی، ج ۲، ص ۱۷۶

۳ - مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۴۲۸ ح ۳۲۶۳۶: السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۳۳ ح ۱۸۷۰۰: سنن سعید بن منصور، ج ۲، ص ۲۸۲ ح ۲۶۳۲: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۱۵۰: الاموال للقاسم بن سلام، ص ۴۵: اسناد آن صحیح است.

۴ - زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۲، ص ۲۵۰: «صفا الذین تؤخذ منهم الجزية، فهم اهل القتال. فاما الزمن، والاعمى، و المفلوج، و الشيخ الفانى، و النساء، و الصبيان، و الراهب الذى لا يخالط الناس، فلا تؤخذ منهم.»

(مالیات) تنها بر مردان آزاد بالغ وضع می‌شود.^۱ و آنان کسانی‌اند که می‌جنگند (توانایی جنگیدن دارند)، نه زنان، کودکان، بردگان، دیوانگانی که جنون بر عقلشان مغلوب گشته و سالمندان از کار افتاده.^۲ ابوحیان اندلسی رحمته الله (م ۷۴۵هـ) در تفسیرش می‌نویسد: «ابوحنیفه رحمته الله مالک رحمته الله و شافعی رحمته الله گفتند: جزیه تنها از مردان آزاد بالغ عاقل گرفته می‌شود و از راهبانی که در عبادتگاه‌ها و صومعه‌ها گوشه گیرند، جزیه‌ای گرفته نمی‌شود.»^۳

مبحث پنجم: مقدار جزیه

میان فقهای اسلامی در خصوص مقدار اخذ جزیه، اختلاف است، لکن چیزی که تقریباً بر آن اتفاق نظر وجود دارد این است که مقدار جزیه زیاد نبوده طوری که اهل ذمه در پرداخت آن عاجز باشند. در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله مقدار جزیه از یک دینار بیشتر نبوده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله هنگامی که معاذ بن جبل رضی الله عنه را به یمن فرستاد، به او فرمان داد که «أَنْ يَأْخُذَ مِنْ كُلِّ دِينَارٍ، أَوْ عَدْلَهُ مِنَ الْمَعَاوِي»^۴ یعنی: «از هر کسی (مردی) که به بلوغ رسیده باشد یک دینار^۵ جزیه یا معادل آن معاوی (لباس اهل یمن) بگیرد.»، نقل است^۶ که عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافتش بر صاحبان طلا [در شام] چهار دینار^۷ و بر

- ۱ - الاستذکار لابن عبدالبر، ج ۳، ص ۲۵۰؛ مراتب الاجماع - ابن حزم، صص ۱۱۴ - ۱۱۵
- ۲ - الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۱۱۲: «قال علماءنا رحمة الله عليهم: والذي دل عليه القرآن ان الجزية تؤخذ من الرجال المقاتلين، لانه تعالى قال: "قاتلوا الذين" إلى قوله: "حتى يعطوا الجزية" فيقتضي ذلك وجوبها على من يقاتل. ويدل على انه ليس على العبد وأن كان مقاتلاً، لانه لا مال له، ولانه تعالى قال: "حتى يعطوا". ولا يقال لمن لا يملك حتى يعطى. وهذا إجماع من العلماء، على أن الجزية إنما توضع على جماجم الرجال الاحرار البالغين، وهم الذين يقاتلون دون النساء، والذرية والعبيد والمجانين المغلوبين على عقولهم والشيخ الفاني»
- ۳ - البحر المحيط فى التفسير، ج ۵، ص ۴۰۰: «قال أبو حنيفة ومالك والشافعي: لا تؤخذ إلا من الرجال البالغين الاحرار العقلاء، ولا تضرب على رهبان الديارات والصوامع المنقطعين»
- ۴ - صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۴۴ ح ۴۸۸۶؛ صحيح ابن خزيمة، ج ۴، ص ۱۹ ح ۲۲۶۸؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۱۶۷ ح ۳۰۳۸؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۱ ح ۶۲۳. حدیث صحیح.
- ۵ - دینار از جنس طلا می‌باشد و هر دینار، ۶ / ۴ گرم به ارزش روز، تقریباً معادل ۱۲۸ دلار است.
- ۶ - بن‌کرید به: موطأ الامام مالک، ج ۱، ص ۲۹۰ ح ۷۴۳؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۴۹؛ الاموال لابن زنجويه، ج ۱، ص ۱۵۶؛ السنن الکبری للبيهقي، ج ۹، ص ۳۳۰ ح ۱۸۶۸۶: «أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه ضرب الجزية على أهل الذهب أربعة دانير. وعلى أهل الورق أربعين درهما ومع ذلك أرزاق المسلمين وضيافة ثلاثة أيام». اسناد آن صحیح است.
- ۷ - هر دینار ۶ / ۴ گرم طلا است، و ۴ دینار معادل ۱۸ / ۴ گرم که معادل ۵۱۵ دلار می‌باشد. ناکفته نماند که این ارزش پولی به روز و بر اساس مظنه ایران محاسبه گردیده است.

صاحبان نقره، چهل درهم^۱ جزیه مقرر نمود. اینکه از مردم یمن یک دینار و از مردم شام چهار دینار جزیه اخذ می‌شده است در واقع باتوجه به قدرت مالی آنها تعیین شده است.^۲ مذاهب اربعه در مقدار جزیه اختلاف دارند، امام ابوحنیفه رحمته الله آنها را به سه صنف تقسیم نموده، بر ثروتمند ۴۸ درهم، بر متوسط ۲۴ درهم، و بر فقیر ۱۲ درهم بین حداقل و حداکثر تعیین کرده است. امام مالک بن انس رحمته الله حد معینی مشخص نکرده بلکه آن را به اجتهاد ولی امر موکول کرده است. امام شافعی رحمته الله مقدار آن را در حداقل یک دینار بدون کم کردن آن، و حداکثر آن را نیز به اجتهاد ولی امر موکول نموده است.^۳ نزد امام احمد بن حنبل رحمته الله نیز سه قول^۴ وجود دارد؛ قول اول همانند مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله است، و قول دوم مانند مذهب شافعی رحمته الله است و قول سوم نیز مطابق مذهب مالک رحمته الله است.^۵ البته قول راجح^۶ همان مذهب امام مالک رحمته الله است که تعیین حداقل و حداکثر آن بستگی به نظر و اجتهاد ولی امر می‌باشد که نسبت به وضعیت مالی اهل ذمه معین کند. جایز است که بر اهل ذمه شرط شود، که علاوه بر پرداخت مقدار جزیه، پذیرایی از مسلمانانی که از منطقه آنان می‌گذرند را نیز بر عهده بگیرند.^۷ احنف بن قیس (م ۶۷هـ) می‌گوید: «اشرط ضیافة يوم وليلة وأن يصلحوا القناطر، وإن قتل رجل من المسلمين بأرضهم فعليهم ديته»^۸ یعنی: «عمر رضی الله عنه بر اهل ذمه شرط کرد که یک شبانه روز از مسلمانانی که از منطقه آنان عبور می‌کنند پذیرایی کنند و پل‌ها را اصلاح کنند، و اگر مسلمانی که در

۱ - هر دینار معادل ۱۰ درهم است که ۴ دینار معادل ۴۰ درهم محاسبه می‌گردد. بنابراین معادل ۴ دینار طلا، همان ۴۰ درهم نقره مقرر می‌شود.

۲ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۹۶؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۸۷ ح ۱۰۰۹۴: «قال ابن عیینة، عن ابن ابی نجیح قلت: لمجاهد، ما شان اهل الشام، علیهم أربعة دنائیر، واهل الیمن علیهم دینار، قال: جعل ذلک من قبل الیسار»، یعنی: «ابن عیینة از ابن ابی نجیح روایت کرده که گوید: به مجاهد گفتم: چرا بر اهل شام چهار دینار، و بر اهل یمن یک دینار جزیه مقرر شده است؟ فرمود: این از جهت توانایی مالی آنها تعیین شده است.»

۳ - الاحکام السلطانیة - الماوردی، ص ۲۲۴

۴ - المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۳۳۴

۵ - اختلاف الانمة العلماء - ابن هیبة، ج ۲، ص ۳۲۷

۶ - فقه السنة - سید سابق، ج ۲، ص ۶۶۷

۷ - منبع قبل.

۸ - السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۳۰ ح ۱۸۶۸۸؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۶، ص ۵۱۹ ح ۳۳۴۷۰؛ اسناد آن حسن است.

سرزمینشان کشته شود، می‌بایست خون‌بهای او را بپردازند.»، البته این شروط نیز به تناسب احوال اهل ذمه بوده به طوری که در برخی از مناطق شرط مهمانی و پذیرایی را یک شبانه روز تعیین نموده و در صورت بیماری و یا فقرِ میزبان، در این حالت مسلمانان می‌بایست از مال خودشان برای خوراک خرج کنند.^۱ زیرا شرعاً جایز نیست که اهل ذمه را به چیزی بیشتر از توانشان مکلف نمود.

مبحث ششم: رفق و مدارا با غیر مسلمانان در گرفتن جزیه

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ألا من ظلم معاهدا، أو انتقصه، أو كلفه فوق طاقته، أو أخذ منه شيئا بغير طيب نفس، فأنا حجيجه يوم القيامة»^۲ یعنی: «آگاه باشید! هرکس که به معاهدی ظلم کند، یا بر او نقص و عیبی نسبت بدهد یا بیش از حد توانش او را مکلف کند یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز قیامت با او معارضه می‌کنم.»

گروهی از اهل ذمه از شام به پیش عمر بن خطاب (رضی الله عنه) آمدند و گفتند: هرگاه مسلمانان از دیار ما می‌گذرند ما را موظف می‌کنند که با کشتن گوسفند و مرغ مهمانشان کنیم. عمر (رضی الله عنه) فرمود: «اطعموهم من طعامكم الذي تأكلون، ولا تزيدوهم على ذلك»^۳ یعنی: «از غذایی که خود می‌خورید به آنان بدهید و چیزی بر آن اضافه نکنید.» و در روایتی دیگر امام عمر بن خطاب (رضی الله عنه) هنگامی که در بستر مرگ بود خلیفه بعد از خودش را چنین سفارش کرد: «وأوصيه بذمة الله وذمة رسوله خيرا... ولا يكلفون فوق طاقتهم»^۴ یعنی: «او را سفارش می‌کنم که با کسانی که در ذمه و پناه خدا و رسولش هستند به نیکی رفتار نماید و آنان را [به پرداخت مالیات] طاقت فرسا مجبور نسازد.»

۱ - بتغرید به: (الاموال للقاسم بن سلام، ص ۱۹۲: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۳۶۹: اسناد حسن است.)
 ۲ - سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۷۰ ح ۳۰۵۲: السنن الکبری للبیهقی، ج ۹، ص ۳۴۴ ح ۱۸۷۳۱، این حدیث صحیح است.
 ۳ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۸۷، ج ۱۰، ص ۳۲۹ ح ۱۹۲۶۶: الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۳۶۹، اسناد آن صحیح است.
 ۴ - صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۹ ح ۳۰۵۲: السنن الکبری للنسائی، ج ۱۰، ص ۲۹۴ ح ۱۱۵۱۷: الاموال لابن زنجویه، ص ۳۳۳

یکی از کارگزاران خلیفه چهارم علی بن ابی طالب علیه السلام گوید: «علی علیه السلام مرا به بزرگ شاپور گماشت و فرمود: هرگز برای گردآوری درهمی فردی را شلاق زن، و آذوقه و لباسهای زمستانی و تابستانی و چارپایان کاری آنان را به فروش مرسا، و مردی را برای به دست آوردن درهمی بر روی پا نگه مدار، آن مرد گوید: عرض کردم ای امیر مؤمنان، در این صورت به همین گونه که از نزد شما می‌روم دست خالی باز می‌گردم. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «وإن رجعت كما ذهبت ويحك إنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو»^۱ یعنی: «اگر همانطور که رفتی [دست خالی] بازگشتی، ما مأمور هستیم که آنچه در توانشان است دریافت کنیم.» و در روایتی دیگر امام علی علیه السلام خطاب به کارگزارش می‌فرماید: «لا تبیعن لهم في خراج حمارا ولا بقرة، ولا كسوة شتاء ولا صيف، وارفق بهم، وافعل بهم، وافعل بهم»^۲ یعنی: «برای دریافت خراج، الاغ و گاو و پوشش‌های زمستانه و تابستانه آنان را به فروش مرسا، با آنان مدارا کن و با آنان به همین طور که گفتم رفتار کن (دو بار برای تأکید فرمود)»

صَعَصَعَهُ عليه السلام می‌گوید: «از عبدالله بن عباس رضی الله عنه سؤال کردم وقتی ما بر اهل ذمه می‌گذریم برخی از ما گوسفندی را ذبح می‌کند و برخی دیگر مرغی را می‌کشد [و تناول می‌کنیم] حکم آن چیست؟! ابن عباس رضی الله عنه فرمود: آنها (آن عده مسلمان) چه می‌گویند؟ گفتم: آنها می‌گویند: حلال است. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: شما چیزی می‌گویید همانطور که اهل کتاب گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّاتِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾،^۳ یعنی: «در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست. و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند.» بنابراین چیزی از اموال آنها بر شما جایز نیست مگر به رضایت خودشان»^۳ و در لفظی دیگر ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «إنهم إذا أدوا الجزية لم

۱ - السنن الكبرى للبيهقي، ج ۹، ص ۳۴۵ ح ۱۸۷۳۶، همچنین بنگرید به: (الاموال لابن زنجويه، ج ۱، ص ۱۶۵؛

الخراج - يحيى بن آدم، ص ۷۰)

۲ - الاموال للقاسم بن سلام، ص ۵۵

۳ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۹۱ ح ۱۰۱۰۲؛ الاموال لابن زنجويه، ج ۱، ص ۳۷۹، اسناد آن صحیح است.

تحلل لکم أموالهم إلا بطیب أنفسهم^۱ یعنی: «هرگاه آنان جزیه را پرداخت کردند، دیگر برای شما اموالشان جایز نیست مگر اینکه خودشان راضی باشند.» و در اثری دیگر از ابن عباس (رضی الله عنه) درباره اموال اهل ذمه سوال شد، در پاسخ فرمود: «در دریافت اموال آنها گذشت باید کرد (فقط آنچه که در توانشان است را دریافت شود نه بیشتر)»^۲

عروه بن زبیر (رضی الله عنه) (م ۹۴هـ) می‌گوید: «هشام بن حکیم بن حزام (رضی الله عنه) در شام گروهی از نبطیان را دید که در آفتاب نگاه داشته شده‌اند. گفت: اینان چه کرده‌اند؟ گفتند: به خاطر پرداخت جزیه نگاه داشته شده‌اند! هشام گفت گواهی می‌دهم که رسول الله (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: **إن الله يعذب الذين يعذبون الناس في الدنيا**^۳ یعنی: خدا کسانی را که در دنیا شکنجه کنند عذاب خواهد کرد.» سپس هشام بن حکیم (رضی الله عنه) به عمیر بن سعد (رضی الله عنه) - که در آن زمان امیر آنجا بود - گفت: «برو و آنان را آزاد کن»^۴ و او نیز آنها را آزاد کرد.^۵

ثابت بن ثوبان (رضی الله عنه) (م ۱۲۱هـ به بعد)، می‌گوید: «عدی بن ارطاه (رضی الله عنه) - کارگزار عمر بن عبدالعزیز (رضی الله عنه) - به وی نوشت: اما بعد، مردمی در کنار ما هستند که تا آنان را نیازاریم خراج نمی‌پردازند. عمر بن عبدالعزیز (رضی الله عنه) در پاسخ وی نوشت: اما بعد، جای بسیار شگفتی است که تو برای آزار انسان‌ها از من اجازه می‌خواهی (!) گویا من سپر تو از عذاب خداوند هستم (!) و گویا این من هستم که تو را از خشم خدا نجات می‌دهم (!) هنگامی که نامه من به تو رسید، هر کس توانش را داشت و مالیاتش را به تو داد از وی

۱ - تفسیر عبد الرزاق، ج ۱، ص ۳۹۸ ح ۴۱۸، اسناد آن صحیح است.

۲ - مصنف عبد الرزاق، ج ۶، ص ۹۸ ح ۱۰۱۲۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۴۲۹ ح ۳۲۶۴۱؛ الاموال للقاسم بن سلام، ص ۱۱۹؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۴۶ ح ۱۸۷۳۷ : «أن إبراهيم بن سعد سأل ابن عباس: ما فی أموال أهل الذمة؟ فقال العفو»، اسناد آن صحیح است.

۳ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۸ ح ۲۶۱۳؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۶۹ ح ۳۰۴۵؛ السنن الکبری للبیہقی، ج ۹، ص ۳۴۵ ح ۱۸۷۳۵

۴ - صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۴۲۹ ح ۵۶۱۳ : «أذهب فخل سبيلهم»

۵ - صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۸ : «وأمیرهم یومئذ عمیر بن سعد علی فلسطین فدخل علیہ فحدثه، فأمر بهم فخلوا»

بگیر، در غیر این صورت آنان را سوگند بده، به خدا قسم اگر خداوند را با نافرمانی آنان ملاقات کنم بهتر از این است که خدا را با شکنجه و آزار آنان ملاقات کنم.^۱

قاضی ابویوسف رحمته الله (م ۱۸۲هـ) - شاگرد ارشد و ناشر مذهب امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله - در زمان خلافت هارون الرشید و به امر او، کتابی با عنوان «الخراج» تألیف می‌کند که در آن به بررسی مسایل اداری و مالی حکومت پرداخته است. در بخش مربوط به توصیه‌ها درباره اهل ذمه و مجازات کسانی که با آنان بد رفتاری کنند، خطاب به خلیفه عباسی هارون الرشید می‌نویسد: «وقد ينبغي يا أمير المؤمنين أيدك الله أن تتقدم في الرفق بأهل ذمة نبيك وابن عمك محمد صلى الله عليه وسلم والتفقد لهم حتى لا يظلموا ولا يؤذوا ولا يكلفوا فوق طاقتهم ولا يؤخذ شيء من أموالهم إلا بحق يجب عليهم»^۲ یعنی: «ای امیر مؤمنان - خداوند تو را مؤید بدارد - سزاوار است که در مدارا با اهل ذمه محمد صلی الله علیه و آله نبی و پسر عمویت پیش قدم باشی و حال آنان را جویا شوی تا به آنان ستم نرود و مورد آزار قرار نگیرند و به کارهایی بیش از توانشان وادار نشوند و چیزی بیشتر از آنچه وظیفه آنان است نپردازند.»

مبحث هفتم: کیفیت دریافت جزیه

برخی از اسلام ستیزان بر قرآن کریم طعن وارد کردند که در آیه جزیه، اهل ذمه را به دریافت جزیه به صورت ذلت بار و با بیانی تحقیر آمیز نسبت به آنها ﴿حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ تعبیر نموده است و گاهی به برخی از اقوال استناد می‌کنند که گفته شده دریافت جزیه به صورت اهانت آمیز و به خواری باشد به این شکل که ذمی ایستاده باشد و مسلمان جلوس کرده باشد و ذمی را امر کند که دستش را از جیش در بیاورد و کمرش را خم کند و سرش را به پایین بیاورد و آنجا را که به همراه دارد به کفه ترازو

۱ - الخراج - ابو یوسف، ص ۱۳۲ : الاموال لابن زنجویه، ج ۱، ص ۱۶۵ : اخبار ابی حفص عمر بن عبد العزيز - ابو بكر الاجري، ص ۷۸ : «... فوالله لا يلقوا الله بجناياتهم أحب إلى من أن القاه بعدابهم...»، از طریق ابویوسف سند صحیح است.

۲ - الخراج - ابو یوسف، ص ۱۳۶

بندازد و ریشش را بگیرد و به بناگوش او ضربه ای بزند.^۱ امام نووی رحمته الله (م ۶۷۶هـ)، در ابطال این شیوه دریافت جزیه، می‌گوید: «این شکل دریافت جزیه باطل است، و برای آن اصلی که معتمد و صحیح باشد را سراغ نداریم، تنها برخی آن را نقل کردند در حالی که جمهور [علماء] گفتند که جزیه را با رفق و مهربانی همانند اخذ بدهکاری باشد بایست دریافت نمود، و صواب تأکید بر بطلان آن شکل اخذ جزیه است و بر کسی که آن را اختراع کرده مردود می‌باشد. زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و هیچ یک از خلفای راشدین رضی الله عنهم نقل نشده چنین عملی را انجام داده باشند.»^۲ آقای توماس آرنولد درباره نحوه گرفتن جزیه می‌گوید: «به مأموران جمع آوری مالیات سرانه دستور داده می‌شد که سختگیری نکنند و از اعمال هرگونه فشار و ارتکاب رفتار ناشایست و سختگیری و مجازات‌های بدنی در صورت عدم امکان پرداخت جزیه، خودداری کنند.»^۳ همچنین آقای آدام متز آلمانی می‌گوید: «شریعت اسلام به عدم قساوت و عدم تشدد در گرفتن جزیه امر کرده است، حقیقتاً در اسلام از دنبال کردن اسلوب‌های قدیمی سنگ‌دلانه [در دریافت جزیه] از اهل ذمه از قبیل شکنجه و تعذیب، مکلف کردن به بیش از حد توان، نگهداری در زیر آفتاب و استفاده از روغن بر سرهایشان و امثال اینها نهی کرده است.»^۴

در تفسیر ﴿وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۵ بر اینکه در وقت ادای جزیه اهل ذمه موظف به پرداخت می‌باشد، اختلاف است، برخی گفتند: در حالت ایستاده آن را بپردازد و دریافت کننده نشسته باشد. و برخی دیگر گفتند: اینکه جزیه را خودش پیاده بیاورد نه سواره و موقع پرداختش منتظر بماند و در جایی که به سختی گرفته می‌شود قرار بدهد و دستش را دراز کند و با خواری آن را بپردازد. همانطور که قبلاً بیان شد هیچکدام از این موارد دلیلی برایش وجود ندارد، و مقتضی آیه نیست چرا که از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه رضی الله عنهم چنین

۱ - کفایة الاخیار - تقی الدین الحصنی، ص ۵۱۱

۲ - منبع قبل، صص ۵۱۱ - ۵۱۲؛ روضة الطالبین وعمدة المفتین - النووی، ج ۱۰، ص ۳۱۶

۳ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۶، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج

۳، ص ۱۰۲)؛ تطبیق ترجمه فارسی کتاب با نسخه مغرب با عنوان «الدعوة إلى الاسلام» (ص ۷۹)

۴ - الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجری، آدم متز، ج ۱، ص ۱۰۱

عملی نقل نشده است.^۱ و درست این است که در این آیه «الصَّغَار» همان ملتزم شدن شهروندان غیر مسلمان برای اجرای احکام اسلام، و اعطای جزیه می‌باشد، زیرا این التزام خودش صَّغار است.^۲

مبحث هشتم: قانون جزیه در سایر ملل و ادیان

جزیه جزو ابداعات اسلام نبوده^۳ بلکه جزو قوانین امضایی می‌باشد که به عنوان مالیات در سایر ملل و مکاتب غیر اسلامی امری شایع و متداول بوده است، که قابل انکار نیست، و لذا اختصاص دادن آن به اسلام و مسلمین، از جانب برخی از معاندین، دروغی آشکار

۱ - احکام اهل الذمة، ج ۱، ص ۱۲۰

۲ - منبع قبل، ج ۱، ص ۱۲۱، همچنین بنگرید به: (الام للشافعی، ج ۴، ص ۱۸۶)

۳ - التعایش مع غیر المسلمین فی المجتمع المسلم - منقذ بن محمود السقار، ص ۴۲

است، چرا که در زمان عرب جاهلیت^۱، ایران^۲، روم^۳، مصر^۴، و در ادیان یهود^۵ و نصاری^۶ به اخذ جزیه از مردم کشورهای مغلوب و حتی شهروندان خود این ممالک اقدام می‌شد.

۱ - در بین عرب جاهلیت، رسم بود که از قبایل مغلوب، اتاوه (باچ) می‌گرفتند. این کلمه اتاوه چیزی بود که به صورت اختیار و یا اکراه اخذ می‌شد و خراج، جزیه، رشوه و باچ را شامل می‌گردید. بنگرید به: (المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۹، صص ۳۰۲ - ۳۰۳)

۲ - گزنفون در کتاب «کورش نامه» می‌نویسد: «از جمله تدابیر ملک داری کورش یکی این بود که برای حکومت و اداره امور ممالکی که مسخر می‌ساخت مرد برارنده و مدبری از اهل همان کشور برمی‌گزید و حتی المقدور از اعزام ساتراپهای پارسی احتراز می‌جست. از کشورهای مسخر شده مالیات و خراج مناسبی دریافت می‌نمود و در صورت ضرورت از سربازانشان در سپاه امپراتوری خود استفاده میکرد.» (کورش نامه، گزنفون، مترجم رضا مشایخی، فصل چهارم، ص ۲۰۹)، آقای آرتور کریستین سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان»، می‌نویسد: «روشی که در آن زمان در اخذ خراج ارضی و مالیات شخصی به کار رفته بود، نه فقط سلطنت را فایده نمی‌بخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مالیات پردازان فراهم می‌نمود، چنانکه نقل کرده‌اند که کشاورزان قبل از تعیین میزان مالیات توسط مأموران جرأت نمی‌کردند به میوههای رسیده دست بزنند و خصوصاً کواک چون بر این امر آگاهی یافت، گویا تصمیم گرفت که به طور کلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح به دست انوشیروان انجام یافت. ... جزیه سرها (مالیات سرانه) را نیز خسرو اول بر طبق طرح محاسبان سابق الذکر اصلاح کرد. این جزیه بر تمام اشخاص بیست الی پنجاه ساله تعلق می‌گرفت به استثنای بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و سایر خدمتگزاران دولت جزیه گزاران را بر حسب ثروتشان به چندین طبقه تقسیم کردند. توانگران دوازده درهم و میانه‌تر هشت و کمتر شش و سایر رعایا هرتن چهار درهم می‌پرداخت. مالیاتها را به اقساط سه ماهه می‌گرفتند.» (ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن، مترجم رشید یاسمی، ص ۲۶۴)، همو در کتاب دیگرش می‌نویسد: «عایدات عمده دولت، مالیات ارضی (خراج) و مالیات سرانه (گزیت) بود. سرگزیت یک قلم و یکجا بر عموم مبلغی معلوم سالانه وضع میشد، و اولیای امر بایستی بهترین طرزی که میتوانند بر مؤدیان جزیه تقسیم و وصول کنند، توزیع خراج بر مردم بطور مقاسمه بود.» (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، کریستین سن، مترجم مجتبی مینوی، ص ۸۲)، در کتاب تاریخ ایران که پیگولوسکیا و دیگران تالیف کردند درباره دریافت خراج و مالیات آمده است که: «گذشته از خراج، مالیات سرانه‌ای که هر مرد یا زن از بیست ساله تا پنجاه ساله مکلف به پرداخت آن بودند وجود داشت» (تاریخ ایران، پیگولوسکیا و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۸۰)

۳ - ویل دورانت در تاریخ تمدن می‌نویسد: «دامنه قدرت کارتاژ تا جزایر بالنار کشیده شد و حتی به مادر رسید؛ مالت، ساردنی، کرس، و نیمه باختری سیسیل را در برگرفت. کارتاژ بر این سرزمینهای مغلوب به تفاوت سخت می‌گرفت؛ آنها را به پرداخت خراج‌های سالیانه موظف می‌کرد؛ مردمشان را به خدمت در سپاه خود وامی داشت ...» (تاریخ تمدن، ج ۳، صص ۴۸ - ۴۹)، همو در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «عمل اخذ مالیات در زمان آوگوستوس به صورت علمی مدون و صنعتی تعطیل ناپذیر درآمد. شهرستانها «باچ زمین» و «باچ سرانه» می‌پرداختند، که در حقیقت مالیات املاک و اموال بود. مالیاتها به دو خزانه که در معابد روم قرار داشتند سرازیر می‌شدند، یکی «خزانه ملی» که تحت نظارت سنا بود، و دیگری خزانه امپراطوری که متعلق به امپراطور بود و توسط شخص او اداره می‌شد.» (تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳، صص ۲۶۰ - ۲۶۱)

۴ - بنگرید به: (دراسات فی تاریخ العرب القديم، ص ۴۶۰)

۵ - اخذ جزیه در قالب کار اجباری توسط یوشع پیامبر از قوم مغلوب: «ایشان کنعانیان ساکن جازر را بیرون نراندند و آنها تا به امروز در بین طائفه افرامیم به سر می‌برند ولی آنها را به کار اجباری وادار کردند.» (عبد قدیم / یوشع، ۱۶: ۱۰)، و در دوم سموئیل ۸: ۱ - ۲: «بعد از آن داود دوباره به فلسطینیان حمله کرد و سرزمین آنها را به تصرف خود در آورد. سپس مردم مواب را شکست داد و اسیران را روی زمین خواباند و از هر سه نفر دو نفر آنها را کشت و بقیه را زنده گذاشت، تا او را خدمت کنند و باچ بدهند.» و این عمل داود به امر پروردگار انجام شده بود. چنانچه

در واقع جزیه قبل از اسلام بر غیر فاتحان به علت تعصبات ملی یا آب و خاکی و یا دینی لازم بوده و فرقی نداشت بجنگند یا نجنگند. اما در اسلام فقط بر جنگجویان دشمن لازم بوده، و شهروندان غیر مسلمانی که با دولت اسلامی نمی‌جنگیدند، پرداخت جزیه بر ایشان واجب نبوده است. اگر به آیه‌ی مربوط به مشروعیت جزیه در قرآن کریم مراجعه کنیم در میابیم که: ﴿قَاتِلُوا... حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ در این آیه، جزیه به عنوان غایت و هدف جنگ با اهل کتاب که مغلوب شدند قرار داده شده است و بر همه‌ی اهل کتاب واجب نیست که با ایشان بجنگیم بلکه فقط با کسانی می‌جنگیم که با ما می‌جنگند و روی ما سلاح می‌کشند و کیان دولت اسلامی را تهدید می‌کنند، و این صریح آیه قرآن کریم است: ﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲ یعنی: «و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید، و [لی] از اندازه درنگذرید، زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.» بنابراین دستور به جنگ در آیه‌ی مربوط به جزیه، فقط در مقابل کسانی است که با ما می‌جنگند و جنگ با کسانی از دشمن که با ما سر جنگ ندارند را خداوند چنین جنگی را دوست ندارد و مؤید آن فرموده‌ی

در اول پادشاهان ۱۵ / ۵، میخوانیم: «زیرا داوود آنچه را که به چشم خداوند نیک بود، انجام میداد و از فرمانهای او در طول حیاتش سرپیچی نکرد؛ بجز در مورد اوریای حتی.»

۱- «پس از آن که عیسی و شاگردانش به کفرناحوم رسیدند، مأموران اخذ مالیات دو درهم، نزد پطرس آمدند و گفتند: آیا استاد شما مالیات معبد را نمی‌پردازد؟ او پاسخ داد: البته که می‌پردازد! چون پطرس به خانه در آمد، پیش از آنکه او چیزی بگوید، عیسی به او گفت: ای شمعون، پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می‌گیرند؟ از فرزندان خود یا از بیگانگان؟ چه می‌گویی؟ پطرس جواب داد: از بیگانگان. عیسی به او گفت: پس فرزندان معافند! اما برای اینکه ایشان را نرنجانیم، به کناره‌ی دریا برو و قلابی بینداز. نخستین ماهی را که گرفتی، دهانش را بکشا. سکه‌ی ای چهار درهمی خواهی یافت. با آن سهم من و خودت را به ایشان بپرداز.» (عهد جدید / متی، ۱۷: ۲۴ - ۲۷)، از سیدنا مسیح علیه السلام سؤال شد: «آیا پرداخت خراج به قیصر رواست یا نه؟ ... و گفت: سکه‌ی ای را که با آن خراج می‌پردازید، به من نشان دهید. ... نقش و نام روی این سکه از آن کیست؟ پاسخ دادند: از آن قیصر. به آنها گفت: پس مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا.» (منبع قبل، متی / ۲۲: ۱۷ - ۲۱)، جالب اینکه اطاعت از صاحبان قدرت و پرداخت جزیه به آنها باتوجه به کتاب عهد جدید، عملی کاملاً مشروع و پسندیده است. جناب پولس می‌گوید: «هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند ... به همین سبب نیز مالیات می‌پردازید، زیرا صاحبان قدرت که تمام وقت خود را وقف کار حکومت می‌کنند، خدمتگزاران خداوند. به هر کس آنچه را حق اوست، بدهید: اگر مالیات است، مالیات بدهید؛ اگر خراج است، خراج بپردازید؛ اگر احترام است، احترام بگذارید؛ و اگر اکرام است، تکریم کنید.» (منبع قبل، رومیان / ۱۳: ۱ - ۷)

خداوند متعال است: ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ﴾^۱ یعنی: «فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده‌اند.» شکی نیست در اینکه کسانی از اهل کتاب که با اخلاص و موالات در دولت اسلامی همراه مسلمانان زندگی می‌کنند و مشارکت دارند، از کسانی نیستند که جنگ با ایشان واجب باشد و لذا پرداخت جزیه‌ای که نتیجه جنگ بعد از پیروزی است بر ایشان لازم نمی‌باشد.^۲

مونتسکیو در کتاب «روح القوانين» می‌گوید: «وجود این باج‌های گزاف بود که سهولت عجیبی را به مسلمین در فتوحات خود اعطا نمود، زیرا ملت‌های تسخیر شده از طرف اعراب می‌دیدند به جای یک سلسله تعدیاتی که در اثر ثلثات امپراتوران با آنها می‌شد با یک مالیات ساده که به سهولت می‌دهند و به سهولت گرفته می‌شود، مواجه و تابع شده‌اند. این بود که فتوحات مسلمین با کمال سهولت پیش می‌رفت و ملت‌ها خوشبخت‌تر بودند و ترجیح می‌دادند به یک ملت صحرانشین مطیع بشوند تا به یک حکومت فاسد که در آن حکومت از تمام معایب و از تمام وحشت‌ها و دهشت‌های بندگی و نبودن آزادی در عذاب بودند.»^۳

جرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» می‌گوید: «حکومت اسلامی برای مردم بار سنگینی نبود، بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را بر حکومت‌های دیگر ترجیح می‌دادند و جزیه‌ای که مسلمانان می‌گرفتند خیلی کمتر از مالیات‌های سنگینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت می‌داشتند.»^۴ و همچنین وی در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «جزیه از قدیم میان ملل متمدن معمول بوده و چیزی نیست که اسلام آن را پدید آورده باشد [...] رومی‌ها هر جا را که می‌گشودند بر مردم آن نقاط مالیات وضع

۱ - ممتحنه / ۹

۲ - نظام السلم والحرب فی الاسلام - مصطفی السباعی، صص ۵۷ - ۵۹

۳ - روح القوانين، مونتسکیو، ص ۳۸۴

۴ - تاریخ تمدن اسلام، ص ۵۵

می‌کردند و میزان مالیات آنان خیلی بیشتر از مالیات (جزیه) اسلام بود [...] ایرانیان نیز از رعایای خود جزیه می‌گرفتند.^۱

سیر توماس آرنولد درباره «جزیه» در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» می‌نویسد: «جزیه، برخلاف آنچه بعضی مایلند ما را وادارند چنین تصور کنیم، اصلاً بعنوان مجازات عدم پذیرش اسلام بر کسی تحمیل نمی‌شد و به هیچ وجه جنبه انتقامی نداشت بلکه بر مسیحیان در ردیف غیرمسلمانان ذمی دیگر، ساکن در قلمرو اسلام از شهروندان حکومتی که دیانت آنها مانع خدمتشان در ارتش میشد در مقابل پاسداری و حمایتی که شمشیر مسلمین بدان مکلف شده بود، وضع می‌گردید. موقعی که مردم حیره جزیه خود را پرداختند. مخصوصاً یادآور شدند که مبلغ مورد توافق را تنها به این شرط می‌پردازند که مسلمانان و فرمانروایان مسلمان، از مردم حیره در مقابل هرگونه فشار و تعدی چه از طرف مسلمانان و چه از طرف غیرمسلمانان دفاع و حمایت نمایند. همچنین در قراردادهایی که بین خالد بن ولید با اهالی بعضی شهرهای نواحی حیره منعقد شد نوشته شده است که: «اگر ما از شما محافظت نماییم جزیه قابل پرداخت باشد و در غیر این صورت قابل پرداخت نباشد...» امپراطور بیزانس (هراکلیوس) ارتش عظیمی را برای بیرون راندن نیروهای مسلمان که خود را طبعاً برای مقابله با خطر تجهیز نموده بودند آماده کرد. فرمانده عرب، ابوعبیده به اقتضای شرط مندرج در عهدنامه‌ها به فرمانروایان شهرهای مفتوحه سوریه دستور داد که تمام جزیه‌هایی را که جمع‌آوری نموده بودند به صاحبان آنها پرداخت نمایند و نامه‌ای (اعلامیه‌ای) به مضمون ذیل برای مردم نوشت: «ما تمام پولی را که از شما دریافت داشته‌ایم به شما بازپس خواهیم داد زیرا اینک به ما خبر رسیده است که نیروهای قوی دشمن علیه ما در حال پیشروی هستند و چون شرط معاهده بین ما آن بود که ما بایستی از جان و مال شما محافظت نماییم و انجام این وظیفه اینک از امکان ما خارج است، ما تمام پولی را که از شما گرفته‌ایم به شما برمی‌گردانیم ولی اگر پیروز شدیم خود را با انجام مواد و رعایت معاهده قدیم ملزم می‌دانیم» براساس این اعلامیه و دستور، مبالغ هنگفتی از محل بیت المال

باز پس داده شد و مسیحیان برای پیروزی سران اسلام و مسلمانان دعا کرده و گفتند: «إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند شما را مجدداً بر ما حکومت دهد و شما را بر رومی‌ها پیروز گرداند زیرا اگر رومی‌ها در چنین شرایطی بودند نه تنها هرگز چنین چیزی به ما پس نمی‌دادند بلکه بقیه اموال ما را نیز ضبط می‌کردند و از ما می‌گرفتند. جزیه تنها بر مردان سالم در مقابل معافیت از خدمت نظام که در صورت مسلمان بودن می‌بایستی انجام دهند، وضع می‌گردید و کاملاً قابل توجه است که هر فرد مسیحی که در ارتش اسلام خدمت می‌نمود از پرداخت جزیه معاف می‌گردید.»^۱

گفتار سی و یکم: دیدگاه خاورشناسان در مورد آزادی ادیان در جامعه‌ی اسلامی و انتشار دین اسلام در جهان!

تا حالا آنچه را که مربوط به غیرمسلمانان و تعامل با آنان بود گاهی به طور کلی و گاهی نیز با جزئیات در صفحات گذشته مستنداً بیان گردید. اکنون با استناد و استشهاد به منابع و گفته‌های خود غیرمسلمانان که بر روی تاریخ اسلام مطالعه داشتند که مصداق این جمله «شهد شاهد من اهل» قلمداد می‌شوند، در خصوص آزادی ادیان در جامعه‌ی اسلامی و نیز چگونگی انتشار دین اسلام در جهان، مطالبی را نقل می‌کنیم که قوت قلبی برای مسلمانان، و همچنین پاسخی به برخی از معاندان و اسلام ستیزهایی باشد که شب و روز به دنبال این هستند تا به هر نحوی که شده بر اسلام و مسلمانان طعن و ایراد وارد کنند.

۱. ویل دورانت

آقای ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن» می‌نویسد: «قبیله‌های عرب، که در شام و عراق می‌زیستند، نخست سلطه سیاسی مهاجمان مسلم را پذیرفتند و سپس به دین اسلام تن دادند؛ عوامل دینی را نیز باید در نظر داشت، از جمله اینکه روم شرقی پیروان مذهب

۱ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۶، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۳، ص ۱۰۲)؛ مطابق با ترجمه عربی با عنوان «الدعوة إلى الاسلام» (صص ۷۹ - ۸۰)

وحدت طبیعت، نسطوریان، و دیگر فرقه‌های مسیحی را آزار می‌کرد به همین جهت اقلیت معتبری از مردم شام و مصر، و بلکه بعضی از پادگان‌های امپراطوری، کینه آن دولت را به دل داشتند. وقتی فتوحات مسلمین آغاز شد، نیروی عوامل دینی فزونی گرفت؛ زیرا سرداران اسلام، که از اصحاب اصیل آیین پیامبر بودند، بیش از جنگ به نماز و نیایش می‌پرداختند و به مرور زمان این اعتقاد در دل پیروانشان ریشه دوانیده بود که مرگ به هنگام جهاد درهای بهشت را برایشان خواهد گشود؛ عوامل اخلاقی نیز در این فتوحات اثر داشت، زیرا مبادی اخلاقی مسیحیت و رهبانی استعداد جنگجویی را، که در نهاد عرب و تعلیمات اسلام بود، در خاور نزدیک ضعیف کرده بود.^۱

ویل دورانت در باره شرایط و اوضاع اهل ذمه در دوران خلافت اموی می‌گوید: «با ذمیان - مسیحی، زردشتی، یهودی، و صائبی - چنان در ایام خلافت اموی به نیکی رفتار می‌شد که به روزگار ما نظیر آن در قلمرو مسیحیان نمی‌توان دید. این مردم در انجام مراسم دین خود آزاد بودند، کنیسه‌ها و معابدشان به جا بود، فقط می‌بایست لباسشان به رنگ زرد باشد و مالیات سرانه‌ای که به اختلاف درآمد کسان از یک تا چهار دینار بود (۷۵ / ۴ تا ۱۹ دلار) بپردازند. این مالیات فقط بر ذمیانی که سلاح توانستند برداشت کنند مقرر بود؛ راهبان، زنان، نابالغان، بردگان، پیران، عاجزان، کوران، و فقیران معاف بودند. در عوض، ذمیان از خدمت سربازی آسوده بودند و به عبارت دیگر به سربازی پذیرفته نمی‌شدند. زکات نیز، که ۵ / ۲٪ از درآمد سالانه بود، نمی‌دادند و دولت می‌بایست از آنها حمایت کند. [...] به نظر مسیحیان مشرق، حکومت مسلمانان از حکومت و کلیسای روم شرقی ملایمتر بود. با وجود ملایمتی که مسلمانان آغازین داشتند، و شاید به سبب همین ملایمت، اکثر مسیحیان و همه زردشتیان و بت پرستان، به جز عده‌ای ناچیز، و بسیاری یهودیان آسیا و مصر و شمال آفریقا مسلمان شدند [...] ولایت‌هایی که فرقه‌های مسیحی برخلاف مذهب رسمی روم شرقی به وجود آمده بودند، در همه این نواحی، عقاید و عبادات اسلام رواج گرفت. مردم به دین نو گرویدند و چنان دلبسته مبادی آن شدند که پس از مدتی

کوتاه خدایان قدیم را از یاد بردند. در مناطقی وسیع از چین، اندونزی، و هند تا ایران، شام، عربستان، و مصر تا مراکش و اسپانیا دین اسلام در صدها قوم و نژاد نفوذ کرد، خاطرشان را مشغول داشت، بر اخلاقشان مسلط شد، زندگیشان را به قالب دیگر ریخت، و امیدهای تازه در دلشان پدید آورد که به کمک آن رنج و محنت زندگی را فراموش کردند و دارای شخصیت و عزت نفس شدند.^۱

همچنین در مورد فتح مصر به فرماندهی عمرو بن عاص رضی الله عنه می‌نویسد: «مسیحیان پیرو مذهب وحدت طبیعت مصر از آزار روم شرقی مرارتها چشیده بودند؛ بدین جهت، قدوم مسلمانان را با شادی پذیرفتند و در کار تسلط بر ممفیس به آنان یاری دادند و به اسکندریه هدایتشان کردند. وقتی این شهر پس از سیزده ماه محاصره به دست عمرو افتاد نگذاشت اعراب شهر را غارت کنند و بر آنجا جزیه مقرر کرد و، چون از علت اختلافات دینی که میان طوایف مسیحی بود سر در نمی‌آورد، نگذاشت پیروان مذهب وحدت طبیعت از سایر فرق مسیحی انتقام بگیرند و، برخلاف رسمی که فاتحان از دوران بسیار قدیم داشتند، آزادی عبادت را برای همه مردم شهر اعلام کرد.»^۲

و همو در جایی دیگر می‌نویسد: «مسیحیان عادی و رجال دین با نهایت آزادی از همه اقطار اروپای مسیحی به طلب علم یا گردش و سفر به قرطبه و طلیطله و اشبیلیه می‌آمدند. یکی از مسیحیان، به شکایت از نتیجه این تسامح، سخنانی دارد که شکایت عبرانیان قدیم را از اینکه یهودیان رنگ یونانی می‌گرفتند به یاد می‌آورد؛ وی گوید: برادران مسیحی من به قصاید و قصص عرب دل بسته‌اند؛ مؤلفات فقیهان و فیلسوفان مسلمان را به قصد رد و تکذیب آن نمی‌خوانند، بلکه می‌خواهند روش درست و دقیق عربی را بیاموزند. افسوس! جوانان مسیحی که به موهبت استعداد شهره بودند، جز علوم و زبان و ادبیات عرب چیزی نمی‌دانند، با علاقه تمام کتابهای عربی را می‌خوانند و در کتابخانه‌ها نگاه می‌دارند و در راه جمع‌آوری آن مبالغه‌گزار خرج می‌کنند، و هر کجا باشند از

۱ - منبع قبل، ج ۴، صص ۲۷۹ - ۲۸۱

۲ - منبع قبل، ج ۴، ص ۳۶۰

ستایش علوم عرب سخن می‌دارند. یک نامه که به سال ۷۱۱ هـ ق (۱۳۱۱م) نوشته شده شماره مسلمانان غرناطه را ۲۰۰'۰۰۰ برآورد می‌کند که همگی، به جز ۵۰۰ نفر، مسیحی زادگان نومسلمان بوده اند. از اینجا می‌توان دریافت که دین اسلام برای مسیحیان چه جاذبه‌ای داشته است. غالباً مسیحیان حکومت مسلمانان را بر حکومت مسیحیان ترجیح می‌دادند.^۱

۲. زیگرید هونکه

خانم دکتر زیگرید هونکه در کتاب «فرهنگ اسلام در اروپا»، می‌نویسد: «در کتاب خدا – در قرآن مقدس – آمده است: «لا اکراه فی الدین»؛ اسلام به این فکر نیست که از ملل مغلوب گرویدن به اسلام را جبراً خواهان باشد [...] این فاتحان جدید، حکام اسلامی و کشورگشایان ممالک مختلف، اصلاً به کارهای خصوصی مغلوبین خود کاری ندارند. اسقف اورشلیم در قرن نهم میلادی به اسقف قسطنطنیه می‌نویسد: «اینان عادل‌اند و به ما ظلم نمی‌کنند و تعدی و جبری روا نمی‌دارند.» آنان حقوق مدنی و آزادی مذهبی همه مغلوبینشان را محترم می‌شمردند و اینان فقط می‌بایست مالیات سرانه بپردازند و دستورات دولت را رعایت کنند. چون آنان آمده بودند که حکومت کنند، نه اینکه کسی را به زور به مذهب خود در آورند یا چیزی نظیر آن!»^۲

۳. جُرجی زیدان

آقای جُرجی زیدان مسیحی در کتاب «تاریخ تمدن اسلام»، می‌گوید: «چه کسی می‌تواند منکر تأثیر این صفات پسندیده باشد و چه کسی می‌تواند منکر شود که بزرگان اسلام در آغاز کار دارای این صفات نبودند. رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان در می‌آمدند، از دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف انتقال می‌یافتند و هرگاه که سپاهیان اسلام برای کشورگشائی از پایتخت خود (مدینه) بیرون می‌آمدند، توشه راهشان

۱ - منبع قبل، ج ۴، ص ۳۸۲

۲ - فرهنگ اسلام در اروپا، ص ۳۶۵

پند و اندرز بزرگان درباره خوشرفتاری با زیردستان بود [...] برابری در مقابل اجرای احکام، از اصول مسلم صدر اسلام بود که با هرکس، از هر طبقه به طور مساوات رفتار میشد. [...] شکی نیست که این دادگستری و پرهیزکاری، عامل مؤثری در تسریع فتوحات اسلامی بوده است. چه که مردم شام و عراق، بیش از هرچیز از بیداد و جور عمال رومی و ایرانی رنج می‌بردند و همین که عدالت و مساوات اسلام را دیدند به کمک مسلمانان شتافتند. عربها همین که کشوری را می‌گشودند، متعرض دین و معاملات و عادات و رسوم آنها نمی‌شدند و آنها را به حال خود می‌گذاشتند [...] در واقع سپاهیان اسلام، کشوری را که فتح می‌کردند فقط آنجا را تحت نظر گرفته و برای حفظ و حمایت مردم آنجا مالیاتی بنام «جزیه» می‌گرفتند و کاری به کارهای داخلی آن مردم نداشتند، اتفاقاً رومی‌ها و ایرانی‌ها پرداخت این نوع مالیات عادت داشتند به این معنی که عربهای غسان مقیم شام از رومیان و عربهای عراق از ایرانیان اعانه می‌گرفتند تا آنها را بر ضد یکدیگر، کمک کنند و هم اکنون نیز دولتهای بزرگ این نوع اعانه‌ها یا مالیاتها به قبایل و طوایف مجاور می‌پردازند.^۱

۴. جواهر لعل نهرو

آقای جواهر لعل نهرو - از رهبران جنبش هند، متوفی ۱۹۶۴م - در کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»، می‌نویسد: «اسلام پیام برادری و برابری را برای تمام کسانی که مسلمان می‌شوند همراه داشت. بدین قرار یک نوع دموکراسی برای مردم به وجود می‌آورد. این پیام برادری اسلامی مسلماً در مقایسه با مسیحیت فاسد آن زمان نه فقط برای عربها بلکه برای مردم بسیاری کشورهای دیگر هم که مسلمانان به آنها می‌رفتند جذبه بسیار داشت.»^۲

همو در جایی دیگر می‌گوید: «مذهبی که او (محمد) مردم را بدان می‌خواند بخاطر سادگی، صراحتش و بخاطر رنگ دموکراسی و برابری که با خود داشت توده‌های مردم را در کشورهای هم‌سایه جلب می‌کرد زیرا آنها روزگاری دراز در تحت تسلط قدرت مطلقه پادشاهان مستبد و روحانیان و پیشوایان مذهبی مستبد بسر می‌بردند. آنها از نظام

۱ - تاریخ تمدن اسلام، صص ۵۳ - ۵۴

۲ - نگاهی به تاریخ جهان، ج ۱، ص ۲۹۳

قدیمی فرسوده شده بودند و برای یک تغییر وضع آمادگی داشتند. اسلام این تغییر را به ایشان عرضه می‌داشت و از طرف ایشان هم استقبال می‌شد زیرا از بسیاری جهات وضعشان را بهتر می‌ساخت و بسیاری از مفاسد قدیمی را پایان می‌داد.^۱

۵. بطروشفسکی

پروفسور روسی تبار بطروشفسکی در کتاب «اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری»، می‌نویسد: «محمد (ص) اصل «لا اکراه فی الدین» را علم کرد. حقوق مسلمانان و یهودیان و مسیحیان و بت پرستان یکسان شناخته شد. و همه می‌توانستند آزادانه در دین ویژه خویش استوار باشند و اعمال آن را برگزار کنند.»^۲

۶. جان بی ناس

دکتر جان بی ناس (Jon. B. Noss) در کتاب «تاریخ جامع ادیان» می‌نویسد: «در سده اول تاریخ اسلام و حتی بعد از آن تا مدتی، فاتحان عرب روش زور و اعمال شمشیر را برای نشر دین خود به کار نمی‌بردند. زیرا قرآن شریف برای اهل کتاب یعنی مللی که دارای کتب مقدس باشند، به مدارا و مسالمت امر فرموده و درباره آن‌ها زور و جور چندان به کار نمی‌گرفت.»^۳

همو درباره فتح شام و بیان علت شکست رومیان در عصر خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌نویسد: «اما سکنه بومی شام اعم از یهود و نصاری هیچیک از این پیش آمد، چندان ناشاد و دلگیر نبودند، زیرا آنها از فشار ظلم و بیداد رومیان به ستوه آمده و از ادامه جنگهای خونین بین روم و ایران مستأصل شده بودند. اعراب با آنها به عدل و احسان رفتار می‌کردند و اوامر قرآن شریف را درباره آنها رعایت می‌نمودند و بر آن بودند که اگر اهالی

۱ - منبع قبل، ج ۱، ص ۲۹۵

۲ - اسلام در ایران، ص ۳۱

۳ - تاریخ جامع ادیان، ص ۳۲۰

شام دست از مقاومت بردارند، با آنها جنگ و خون ریزی نباید کرد و روی همین سیاست شهر دمشق تختگاه شام تسلیم گردید.»^۱

۷. فلیپ حتی

پروفسور فلیپ حتی (Philip Khuri Hitti) - متوفی ۱۹۷۸م - در کتاب «تاریخ عرب» می‌گوید: «بحق توانیم گفت که با فتوح عرب شرق نزدیک کهن قدرت دیرین را باز می‌یافت، زیرا مشرق به نیروی اسلام بیدار شده بود و از پس یک دوران هزار ساله که زیر تسلط مغرب بود به پای خود می‌ایستاد. به علاوه جزیه‌ای که فاتحان جدید می‌خواستند از آنچه فرمانروایان قدیم می‌گرفتند کمتر بود؛ و اقوام مغلوب می‌توانستند مراسم دینی خود را با آزادی بیشتر انجام دهند.»^۲

۸. گوستاو لوبون

دانشمند فرانسوی آقای دکتر گوستاو لوبون (Gustave Le Bon) - متوفی ۱۹۳۱م - در کتاب «تاریخ تمدن اسلام و عرب» می‌گوید: «راجع به مذهب یهود و علی‌الخصوص نصاری در قرآن آیاتی که وارد است در این آیات نه فقط اظهار عقیده شده بلکه نهایت تساهل مذهبی هم درباره آنها به عمل آمده است چنانکه از شرح ذیل معلوم می‌شود. «لااکراه فی الدین»، بقره / ۲۵۵، در دین هیچگونه اجباری (در کار) نیست، هدایت از گمراهی (صریحاً) فرق و امتیاز پیدا کرده است.»^۳

لوبون در جایی دیگر می‌نویسد: «در جریان یک قرن از ظهور پیمبر اسلام دامنه این دین از دریای سند تا اندلس وسعت پیدا نمود و در تمام این ممالک که بیرق اسلام در اهتزاز بود ترقیاتی که از هر حیث پیدا شد در حقیقت حیرت انگیز بوده است و علت عمده آن این است که عقاید اسلام کاملاً موافق با اصول طبیعی است و از خواص این

۱ - منبع قبل، ص ۴۹۹

۲ - تاریخ عرب، صص ۱۸۳ - ۱۸۴

۳ - تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۱۳۷

عقاید این است که اخلاق عمومی را تسویه کرده عدل و احسان و تساهل مذهبی در آنها ایجاد کند.^۱

آقای لوبون در مورد فتوحات اسلامی نیز می‌گوید: «ما وقتی که فتوحات مسلمین و اعراب را به دقت ملاحظه نموده و اسباب و علل کامیابی آنها را تحت نظر بگیریم می‌بینیم که آنها در خصوص اشاعه مذهب از شمشیر کار نگرفته‌اند زیرا اقوام مغلوبه را در قبول مذهب همیشه آزادی می‌دادند.»^۲

و در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «واقعاً اسلام بجای اینکه با سرنیزه اشاعت یافته باشد به وسیله تشویق و یا قوه تبلیغ و تقریر جلو رفته است و همین مسئله بوده که اقوام ترک و مغول با اینکه اعراب را مغلوب ساختند مع‌هذا دین اسلام را قبول نمودند.»^۳

و در جایی دیگر آقای لوبون می‌گوید: «طرز رفتار با این اقوام مغلوبه از چه قرار باید باشد بطور خیلی روشن و صاف و صریحی تعیین شده بود و خلفای اسلام مخصوصاً از نظر حسن سیاست هیچوقت درین صدد بر نمی‌آمدند که مذهب را با سرنیزه اشاعت دهند بلکه بعوض آنکه در انتشار دیانت اعمال قوه و نفوذ کنند چنانکه می‌گویند صریحاً اظهار می‌کردند که تمام رسوم و عادت و مذهب اقوام مغلوبه را محترم خواهند شمرد و در مقابل این آزادی که بآنها داده شده خراج خیلی کمی بعنوان جزیه از آنها گرفته میشود که مقدار آن نسبت به اجحافات حکام سابق خیلی کم بود. این مجاهدین قبل از اینکه قشون خود را بمملکتی سوق دهند بوسیله سفراء و نمایندگان مخصوص شرایط صلح را پیشنهاد میکردند.»^۴

و در نهایت آقای لوبون رفتار مسلمانان با غیر مسلمین را چنین توصیف می‌کند: «مسلمین نسبت به رعایای خود با کمال انصاف و مروت و مردانگی رفتار نموده به آنها

۱ - منبع قبل، ص ۱۴۳

۲ - منبع قبل، ص ۱۴۵

۳ - منبع قبل، ص ۱۴۷

۴ - منبع قبل، صص ۱۵۴ - ۱۵۵

در مذهب آزادی داده بودند در عصر حکومت آنها رئیس اساقفه کلیسای شرقی و غربی بقدری راحت و آزاد بود که پیش از این برای او چنین چیزی میسر نشده بود.^۱

۹. آندره میکِل

آقای دکتر آندره میکِل فرانسوی در کتاب «اسلام و تمدن اسلامی» می‌نویسد: «اگر عمیقاً به مسأله توجه کنیم در خواهیم یافت که موفقیت اسلام بدون شک در این است که پاسخگوی بسیاری از خواسته‌های ملتها بوده است. برای ساکنان امپراطوری روم شرقی که بیش از یک هزار سال اسیر تمدن استعماری یونان و روم بوده اند، پذیرش اسلام می‌تواند به منزله استقلالی واقعی بخصوص در سطح روستاهایی باشد که به وسیله اشرافیت شهری که در حاشیه تشکلهای قومی و فرهنگی شهرها زندگی می‌کنند، استثمار شده‌اند؛ و این شهرها، در نظر توده‌ها به صورت نماد حضور خارجی و وصله‌هایی نامتجانس در آمده است. [...] برای این توده‌ها که از فشار مالیتهای فوق العاده سنگین تازه وضع شده در کشورهائیشان، برای مخارج جنگ بین روم شرقی و تیسفون، به تنگ آمده و خرد شده بودند، اعراب به طور قطع نه بیگانه محسوب می شدند نه بربر.»^۲

۱۰. ه. ج. ولز

آقای ه. ج. ولز (Herbert George Wells)، - متوفی ۱۹۴۶م - در کتاب «کلیات تاریخ» می‌نویسد: «مردم سرزمین پر آب بین النهرین توجهی نداشتند که خراج به بیزانس یا ایران یا مدینه پردازند و از میان عرب و ایران بیشتر گوشه خاطرشان با عربان پیوند داشت که آشکارا از ایرانیان پاکدل‌تر و دادگسترتر و بشر دوست‌تر بودند. عربان مسیحی نیز به آسانی به مهاجمان می‌پیوستند. بسیاری از یهود نیز این چنین می‌کردند.»^۳

۱ - منبع قبل، ص ۱۷۸

۲ - اسلام و تمدن اسلامی، ج ۱، صص ۱۰۱ - ۱۰۲

۳ - کلیات تاریخ، ج ۱، ص ۷۵۹

آقای ولز در باره فتح بیت المقدس توسط مسلمانان می‌گوید: «اورشلیم در زمان کوتاهی با بستن یک پیمان و بی آنکه گرفتار رنج شهربندان گردد مسخر مسلمانان شد و با این ترتیب بار دیگر صلیب راستین که اندک زمانی پیش ایرانیان برده بودند و هرقل با رنج فراوان آن را پس گرفته بود از فرمان مسیحیان بیرون شد. با این همه باز صلیب در دست مسیحیان ماند. زیرا که مسلمانان با مسیحیان بردباری پیشه و به گرفتن جزیه بسنده کردند و همه کلیساها و اماکن مقدس در دسترس و ضبط مسیحیان گذاشته شد.»^۱

۱۱. آلبرت حورانی

آقای دکتر آلبرت حورانی (Albert Hourani) مسیحی - متوفی ۱۹۹۳م - در کتاب «تاریخ مردمان عرب» در باره پذیرش اسلام توسط سایر پیروان ادیان، می‌نویسد: «برای بعضی از این مردمان حکومت اعراب بر حکومت یونانیان و ایرانیان، امتیازاتی داشت. آنها که به علت اعتقادات مذهبی با حکومت بیزانتین درگیر بودند از فرمانروایی که نسبت به اعتقادات فرقه‌های گوناگون مسیحی بی تفاوت و بی طرف بود استقبال می‌کردند.»^۲

همو در جایی دیگر می‌نویسد: «مسیحیان نیز مانند یهودیان در دوران اولیه فرمانروایی مسلمانان، روابط پربراری با آنان داشتند. در این دوران مسیحیان هنوز اکثریت جمعیت کشور را، لااقل در سرزمینهای اسلامی که در غرب ایران بود، تشکیل میدادند. با ظهور اسلام، قیودی که به وسیله فرمانروایان بیزانس در برابر مسیحیان نسطوری و سایر فرق آنان ایجاد شده بود برداشته شد و بدین ترتیب وضع آنان بهبود یافت. در دوران خلافت عباسیان، اسقف اعظم نسطوری‌ها شخصیت برجسته‌ای در بغداد به شمار می‌رفت و کلیساهای تحت نظر وی چنان توسعه یافت که به درون نواحی آسیا و حتی چین نفوذ کرد.»^۳

۱ - منبع قبل، ج ۱، ص ۷۶۲

۲ - تاریخ مردمان عرب، ص ۴۷

۳ - منبع قبل، ص ۲۷۲

۱۲. پیتر منسفیلد

آقای پیتر منسفیلد (Mansfield Peter) در کتاب «تاریخ خاورمیانه» می‌نویسد: «جوامع معتبر مسیحیان و یهودیان به عنوان «اهل کتاب» از نظر اسلام محترم شناخته می‌شدند و با آزادی و مدارا به فرایض دینی خویش عمل می‌کردند.»^۱

۱۳. جورج حنا

آقای دکتر جورج حنا - فیلسوف مسیحی - در کتاب «قصه الانسان» می‌گوید: «ان المسلمین العرب لم يعرف عنهم القسوة والجور في معاملتهم للمسيحين، بل كانوا يتركون لأهل الكتاب حرية العبادة و ممارسة طقوسهم الدينية، مكتفين بأخذ الجزية منهم»^۲ یعنی: «از مسلمانان عرب در مقابله و معامله با مسیحیان، سختگیری و ستمی معلوم نشده بلکه اهل کتاب را بر آزادی عقائد و عبادت و دوام شعائر دینشان باقی می‌گذاشتند. و فقط به دریافت جزیه از آنان پسنده می‌کردند.»

۱۴. امیل درمنگم

آقای امیل درمنگم (Emile Dermenghem) در کتاب «حياة محمد» می‌گوید: «أصبح لأهل الكتاب من اليهود والنصارى فيها حق الحماية و حرية العبادة و ما إليهما و صاروا من المجتمع إذا ما أعطوا الجزية. قال النبي: (من أذى ذمياً فأنا خصمه)، و ما أكثر ما في القرآن و الحديث من الأمر بالتسامح، و ما أكثر عمل فاتحي الإسلام بذلك و لم يرو التاريخ أن المسلمين قتلوا شعباً، و ما دخلوا الناس افواجاً في الإسلام إلا عن رغبة فيه»^۳ یعنی: «برای اهل کتاب از یهودیان و مسیحیان در آن (سرزمین اسلام) حق حفاظت و آزادی عبادت و شبیه آن آشکار شد و [در جامعه مسلمانان] همزیست می‌شدند هرگاه به پرداخت جزیه مبادرت

۱ - تاریخ خاورمیانه، ص ۲۱

۲ - قصة الانسان، صص ۸۹ - ۹۰

۳ - حياة محمد، صص ۳۶۹ - ۳۷۰، (به نقل از کتاب قالوا عن الاسلام، ص ۲۸۱، تألیف دکتر عماد الدین خلیل)

می‌ورزیدند. پیامبر فرمود: «هرکس ذمی‌ای را آزار رساند من با وی دشمنی می‌کنم»، و این بیشترین چیزی که در قرآن و حدیث دستور به تسامح و تساهل داده است و همچنین بیشترین چیزیست که فاتحان مسلمان به آن عمل کردند. در تاریخ دیده نشده که مسلمانان مردمی را کشته باشند و مردم فوج فوج وارد اسلام نشدند مگر با میل و رغبتی که بر آن داشتند.»

۱۵. هنری دی کاستری

آقای هنری دی کاستری فرانسوی -متوفی ۱۹۲۷م- در کتاب «الإسلام خواطر و سوانح»، در باره انتشار اسلام در آسیا و شمال آفریقا می‌گوید: «هنگامی که اسلام آمد، [مردم این مناطق] به آن گرایش یافتند و از مالیات‌های سنگین و اموال به زور گرفته شده فرار کردند. (نجات یافتند)، زیرا هر زمان قومی مسلمان می‌شدند سنگینی غرامت از آنها برداشته می‌شد. و مال به زور گرفته شده را به ایشان پس می‌دادند. و هرکس قانون قرآن را قبول نمی‌کرد عین این معامله بدون هیچ قیدی عملی می‌شد غیر از پرداخت جزیه (مالیات سنگینی از غیرمسلمانان گرفته نمی‌شد بلکه تنها مؤلف به پرداخت جزیه بودند) و چیزی اندکی بود (یک دهم) یا جزئی از دوازده، از این جهت در سایه دین جدید امنیت یافتند. و هیچ یک از کارگزاران اسلامی به دین آنان معترض نشدند. و میان اصل مسیحیت و فرق آن جدایی انداخته نشد. و این روشی است که از جانب قرآن آمده است و خلفای نخستین آن را عملی کردند. یهود و مسیحیان اهل ذمه بودند، یهود و مسیحیان سه گروه هستند: اهل ذمه، پناهندگان و محاربین، گروه اول از آنان کسانی‌اند که در سرزمین مسلمانان ساکن هستند و تابع فرامین حاکم اسلامی‌اند و به او جزیه پرداخت می‌کنند. این گروه خدا را بر اساس دینش می‌پرستد و به [قبول] اسلام مجبور نمی‌شود و در برابر قوانین حکومت و امنیت عمومی راضی می‌شود و در احوال شخصیه ازدواج، طلاق و ارث به دینش مراجعه می‌کند مگر اینکه همراه او شخص مسلمانی مشارکت داشته باشد) مثلاً مرد مسلمانی با زنی از اهل کتاب ازدواج کند) در این حالت به دین اسلام مراجعه می‌کند.

و هیچ کس بر وی به زور شمشیر و نه زبان اکراه و اجبار [به قبول اسلام] نشده بلکه با شوق و رغبت و اختیار [اسلام] وارد دلها شده است و این حاصل چیز است که در قرآن از موهبت‌های مآثر و خردگرایی به ودیعه گذاشته است.»^۱

۱۶. اتین دینت

آقای اتین دینت (Étienne Dinet) فرانسوی مهدی رحمته‌الله - متوفی ۱۹۲۹م - در کتاب «محمد رسول الله» می‌نویسد: «والمسلمون على عكس ما يعتقد الكثيرون، لم يستخدموا القوة أبداً خارج حدود الحجاز - أي الأرض الحرام والمنطقة المحيطة بها - لإكراه غيرهم على الإسلام. وإن وجود المسيحيين في إسبانيا لدليل واضح على ذلك، فقد ظلوا آمنين على دينهم طوال القرون الثمانية التي ملك فيها المسلمون بلادهم، وكان لبعضهم مناصب رفيعة في بلاط خلفاء قرطبة. ثم إذا بهؤلاء المسيحيين أنفسهم يصبحون أصحاب السطان في هذه البلاد، فكان أول هم لهم أن يقضوا قضاء تاماً على المسلمين، وقد ألحقوا بهم أيضاً اليهود الذين عاشوا فترة آمنة هادئة تحت حكم المسلمين»^۲ یعنی: «مسلمانان بر عکس چیزی که بسیاری بدان معتقد هستند، هرگز خارج از محدوده حجاز - یعنی سرزمین مسجدالحرام و منطقه محیط به آنجا - نیروی قهری‌ای برای مجبور کردن غیرمسلمانان بر [پذیرش] اسلام بکار نبردند. وجود مسیحیان در اسپانیا دلیلی روشن بر آن است زیرا در طول هشت قرنی که مسلمانان در سرزمینشان فرمانروایی کردند آنان بر دینشان همیشه سلامت بودند. و برخی از این مسیحیان پست‌های بالایی در دربار خلفای قرطبه داشتند. بعد از اینکه خود این مسیحیان در این سرزمین، همراهان حاکم شدند اولین دغدغه آنان این بود که علیه مسلمانان حکم و داوری کنند. و همچنین یهودیانی که مدتی در امن و امان و آسایش در زیر حکم مسلمانان زندگی می‌کردند به آنان ملحق شدند.»

۱ - الاسلام خواطر و سوانح، صص ۷۲ - ۷۵

۲ - محمد رسول الله، ص ۳۵۱

۱۷. اگناتس گلدزیهر

آقای اگناتس گلدزیهر -یهودی مجارستانی- در کتاب «درس‌هایی درباره‌ی اسلام»^۱ بالاخره لب به اعتراف گشوده و در باره‌ی مدارا و تسامح مسلمانان با غیرمسلمین می‌نویسد: «نمی‌توان انکار نمود که فرمان‌هایی که خطاب به فاتحان مسلمان، درباره‌ی اهل کتاب که برای اعراب سرفروود می‌آورند صادر می‌گشت. در دوران اول تکامل فقه، بر زمینه نرزش بی‌تعصبی استوار بود. و این که امروز «در آغاز قرن بیستم» نوعی تسامح مذهبی در روابط دولت‌های اسلامی می‌بینیم، و مانند آن را در کتاب‌های جهانگردان سده هجدهم می‌خوانیم، به همان مبده آزادی مذهبی که در نیمه اول سده هفتم، برای انجام مراسم مذهبی به اهل کتاب داده می‌شد، باز می‌گردد. ریشه این صفت نرزش اسلام باستانی را، که مسیحیان معاصر نیز بدان خستوانند، باید در قرآن جستجو نمود. «لا إكراه فی الدین»، بقره ۲: ۲۵۶، و در روزگار متاخر نیز گاهی بدین آیت استناد شده است، تا شاید کفری سنگین را از گرده برخی کسان که به زور مسلمان شده، سپس بازگشته، مرتد شناخته می‌شدند، بردارند.^۲

۱ - بیشتر مطالب این کتاب با تعصب و ضدیت اسلام نوشته شده است.

۲ - در این بخش از ترجمه فارسی سخنان آقای گلدزیهر که گفته است: «و در روزگار متاخر نیز گاهی بدین آیت استناد شده است. تا شاید کفری سنگین را از کرده برخی کسان که به زور مسلمان شده، سپس بازگشته، مرتد شناخته می‌شدند، بردارند.» در پاسخ به این قسمت از سخن آقای یهودی باید گفت که نزد فقهای مسلمان هرگونه اکراه و اجبار برای پذیرش اسلام حرام است و اگر کسی به زور و اکراه مسلمان شود اصلاً اسلامش تحقق پیدا نکرده و لذا حکم ارتداد وی منتفی است. امام ابن قدامه حنبلی رحمه الله (م ۶۲۰هـ)، در این باره می‌گوید: هرگاه بر اسلام کسی که مجبور کردنش جایز نیست، اکراه و اضطراب شود. مانند ذمی و پناهنده، پس [اگر] مسلمان شود، حکم اسلام برای او ثابت نشده است تا زمانی که چیزی که دلالت بر اسلامش به اختیار از وی یافت شود. مثلاً این که بعد از زوال اجبارش بر اسلامش ثابت بماند، اگر قبل از آن بمیرد، حکمش حکم کافران است. اگر به دین کفر برگشت، جایز نیست او را به قتل برسانند. و به اسلام هم اجبار نمی‌شود. این دیدگاه ابوحنیفه و شافعی است. و از دیدگاه ما (حنابله)، چنین کسی برجیزی اجبار شده که جایز نیست بر آن اجبار گردد. پس حکم اسلام در حق او ثابت نشده است. مانند مسلمانی است که هرگاه برکفر اجبار گردد. دلیل بر تحریم اکراه و اجبار، این فرموده ی خداوند متعال است: «اجبار و اکراه در (قبول) دین نیست». بقره ۲۵۶، و اهل علم اجماع کردند مبنی بر اینکه ذمی - هرگاه مقیم شود بر آنچه تعهد گردد - و نیز پناهنده، جایز نیست عهد و پیمان‌شان نقض شود و همچنین جایز نیست بر آنچه بدان ملتزم نیستند اجبار گردند. (نگاه: المغنی لابن قدامة، ج ۹، ص ۲۳). قفطی رحمه الله (م ۶۴۶هـ)، در کتاب «أخبار العلماء، باخيار الحكماء» می‌نویسد: «موسی بن میمون الاسرائیلی الاندلسی کان هذا الرجل من أهل لاندلس یهودی النحلة... وابتلی فی آخر زمانه برجل من الاندلس فقیه یعرف بابی العرب بن معیشة وصل إلی مصر واجتمع به وفاقه علی إسلامه بالاندلس وشنع علیه وادام أذاه فممنعه عنه عبد الرحیم بن علی الفاضل وقال له رجل مکره لا یصح إسلامه شرعاً»: یعنی: موسی بن میمون اسرائیلی اندلسی، این مرد از اهالی اندلس، یهودی مذهب بود. و در آخر سر [هنگام خروج از اندلس به قصد مصر] با مردی فقیه از اندلس معروف به ابو العرب معیشه گرفتار شد، به مصر رسید و با وی ملاقات نمود و این شخص او را بر اسلامش که در اندلس [اظهار نموده بود] اجبار کرد و

اخبار ده ساله آغاز کار خلیفگان، نمونه‌هایی از نرمش مذهبی ایشان را در برابر پیروان ادیان باستانی نشان می‌دهد. و بسیار است سفارش‌های حکیمانه‌ای که به فاتحان نموده‌اند. از جمله آنها پیمان پیغمبر با نصارای نجران است که در آن بنیادهای نصارا را محترم شمرده است و نیز دستورهایی که هنگام فرستادن معاذ بن جبل به یمن به او داد: «مبادا یک یهودی را برای یهودی بودن بیازارند». آن پیمان‌های صلح که با نصارا بسته می‌شد و ایشان را از تابعیت بیزانس بریده، جزو کشورهای اسلامی در می‌آورد همه از این گونه بود، به موجب آن پیمان‌ها، در برابر پرداخت جزیه، آنان می‌توانستند بی هیچ گونه گیرودار، مراسم مذهبی خویش را انجام دهند، ولی البته در عمل برای آشکار کردن شعار مذهبی، برخی محدودیت‌ها نهاده شده بود. [...] هم‌چنان که در مراسم مذهبی نرمش اجرا می‌شد، از نظر فقهی نیز در معاملات حقوقی و اقتصادی با اهل کتاب، اصل کنار آمدن و تساهل مراعات می‌گردید. ستم بر اهل ذمه، یعنی نامسلمانانی که زیر حمایت اسلام در آمده بودند گناه و تعدی بر قانون بشمار می‌آمد. یک بار، یک حاکم ایالت لبنان، که قیام کنندگان ضد ستمگری یک عوارض‌ستان را به سختی گوشمالی داده بود، به موجب این روایت پیغمبر محکوم شد که: «هرکس بر پیمان داری ستم کند، و بیش از توانایی بر او تحمیل نماید روز بازخواست، من مدعی او خواهم بود». و در روزگار نزدیکتر Porter در کتابش «پنج سال در دمشق» می‌گوید: «بیت الیهود» را نزدیک بُصرا دیدم که می‌گویند: به جای آن مسجدی بوده است، و عمر مسجد را ویران کرد، زیرا که حاکم آن را از یک یهودی غصب کرده بود تا مسجد را بسازد.»^۱

رسوایش نمود و این آزار و اذیتش را در حق موسی بن میمون ادامه داد ، [قاضی] عبدالرحیم بن علی فاضل او را از این کار منع کرد و به او گفت : شخص مجبور [به قبول اسلام] اسلامش شرعاً صحیح نیست . (اخبار العلماء، باخيار الحکما ، ص ۲۴۰)

همین مطلب را آقای دکتر علینقی منزوی مترجم کتاب در حاشیه بدان تصریح نموده است. لازم به ذکر است که مترجم محترم، ترجمه کتاب را از روی نسخه عربی آن که توسط آقایان دکتر محمد یوسف موسی، دکتر علی حسن عبدالقادر و استاد عبدالعزیز عبدالحق از فرانسه به عربی ترجمه شده است - ترجمه عربی کتاب «العقیده و الشریعة فی الاسلام» است - «درس‌هایی در باره ی اسلام» ترجمه کرده است. برای تطبیق ترجمه فارسی با متن عربی مطلبی که از ترجمه فارسی آن ذکر گردید به کتاب «العقیده و الشریعة فی الاسلام» (صص ۴۵ - ۴۷ ، ط: دارالکتب الحدیثه بمصر و مکتبه المثنی ببغداد الطبعة الثانية) رجوع شود.

۱ - درس‌هایی درباره ی اسلام، ج ۱، صص ۷۶ - ۷۸

۱۸. فن گوستاو گرونباوم

پروفسور فن گوستاو گرونباوم- متوفی ۱۹۷۲م - در کتاب «اسلام در قرون وسطی» می‌نویسد: «نظام اجتماعی اسلام، مسلمان و غیر مسلمان را یکسان در بر می‌گرفت و هر دو گروه از لحاظ اصولی در شرائط مشابه بودند.[...] قدرشناسی مسلمانی از یک مسیحی موجب ازدیاد اعتبار وی در جامعه مسلمانان بود در صورتی که اگر مسیحی‌یی مسلمانی را می‌ستود موجب نکث اعتبارش در میان هم‌مذهبان می‌شد.»^۱

همو در جایی دیگر می‌گوید: «این رفتار در برابر اهل کتاب که یهودان و مسیحیان‌اند به هیچ وجه مسلمانان را ملزم نمی‌کند که پیروان موسی و عیسی را ناگزیر به تغییر دین یا معدوم کنند و همین امر است که اسلام را به کیش سهله و سَمحه معروف کرده است. این مساهله از جهت آن که مسلمانان قرون وسطی به مسیحیان و یهودان اجازه می‌دادند بر موازین دین خویش عمل کنند بی‌شک درست بود.»^۲

۱۹. آرنولد توین بی

آقای آرنولد توین بی، در کتاب «تاریخ تمدن» می‌گوید: «مسلمین همچنین نسبت به اقوامی که دارای کتاب آسمانی بودند راه مساهله پیش گرفتند و آنها را اهل الذمه نامیدند که تحت حمایت جامعه اسلامی بودند و باید مالیات پرداخت می‌کردند. این عقیده از یهودیان و مسیحیان فراتر رفته و شامل حال زردشتیان و بالاخره هندوان نیز شد. مسلمین اخذ مالیات را از اتباع غیر مسلمان اختیار مامورین مالی محلی قرار دادند. [...] در خلال دوره نخستین تاریخ جهان اسلام، برخورد اجتماعی بین غالب و مغلوب کمتر بود و گسترش اسلام، در آنسوی توسعه متصرفات دولت اسلامی نهفته بود. پذیرش اسلام در عربستان یک فریضه بود ولی در مناطق مفتوحه، گرایش به اسلام حالت دلبخواهی داشت.»^۳

۱ - اسلام در قرون وسطی، ص ۱۷۴

۲ - منبع قبل، ص ۱۷۹

۳ - تاریخ تمدن، ص ۴۴۹

۲۰. آلبر ماله و ژول ایزاک

آقایان آلبر ماله و ژول ایزاک که باهمکاری یکدیگر کتاب «تاریخ قرون وسطی» را تألیف نمودند، در فصل ششم این کتاب، نوشتند: «اسلام از این جهت که شریعتی سهل و ساده است از سایر ادیان متمایز شده و بسرعت انتشار یافته است زیرا درک احکام و انجام عبادات آن از فرط سادگی بسیار آسان است و مطالبی پیچیده و غیر مأنوس در بر ندارد.»^۱ و در جایی دیگر از کتاب مذکور در خصوص علل انتشار اسلام و شکست امپراتوری‌های روم و ساسانیان می‌نویسند: «امپراتوری یونانی قسطنطنیه و دولت ایران از چندین سال قبل مدام با یکدیگر زد و خورد داشتند و در بدو نهضت عرب و رومیة الصغری تازه پایتخت ایران را سوزانیده لکن دویست هزار مرد جنگی از دست داده بود. مردم روم و فلسطین و شام و مصر زیر بار مالیات فرسوده و به بهانه کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند و از فرط آزدگی از شورش ابا نداشتند و عرب را که میانه روی پیشه کرده به اغماض و مماشات سلوک می‌کرد، منجی خود می‌دانستند. علاوه بر این در میان ملل مغلوبه و مخصوصاً قوم بربر بسیاری اسلام آوردند و برای اعلای این دین وارد جانبازی شدند.»^۲

۲۱. ج. آر ویلستد

آقای ج. آر ویلستد - متوفی ۱۸۴۲م - سفرنامه نویسن انگلیسی، در کتاب «رحلات فی الجزيرة العربیة» می‌نویسد: «اما کماکان دو طبقه دیگر از خارجی‌ها در مسقط^۳ وجود دارند که قابل ملاحظه می‌باشند. در این مکان، تعداد هندوها (ژاپنها) بیش از هر جای دیگری از شبهه جزیره عربستان موجود هستند. در برهه زمانی‌ای که دیدار من در آن اتفاق افتاد تعدادشان هزار و پانصد نفر برآورد می‌شد. و در سایه مملکت داری معتدل سید سعید احتمال می‌رود که تعداد آنها بسرعت رو به فزونی نهد، آنها معبدی خاص به خود دارند و به آنان اجازه داده شده تعدادی مشخص از گاوها را نگهداری کرده و از آنها حمایت

۱ - تاریخ قرون وسطی. ص ۱۰۱

۲ - منبع قبل، ص ۱۰۴

۳ - پایتخت کشور عمان

کنند و نیز مردگان خود را بسوزانند و شعائر دینشان را انجام دهند. و هیچ قید و بند و محدودیتی برای پوشیدن لباسهای مخصوص آنها وجود ندارد چنانکه در یمن چنین است. آنها در اینجا از تمامی امتیازات مسلمانان را جز یک چیز برخوردار هستند. اگر مسلمان یک هندو را به قتل برساند ممکن است که خویشاوندان او ناچار به پذیرش خونبهای مقتول شوند اما اگر مقتول یک عرب (مسلمان) باشد مسئله اختیاری می‌گردد.^۱

۲۲. گیب

آقای پروفیسور ه. آ. بی گیب (H.A.B Gibb) در کتاب «فتوحات اعراب در آسیای مرکزی» می‌نویسد: «تسلط اعراب اکثر بدون قتل و غارت صورت می‌گرفت و بعد از تصرف یک منطقه نیز فقط به پرداخت جزیه راضی بودند و فوراً شهر را تخلیه می‌کردند. مردم چندان مقاومت به خرج نمی‌دادند.»^۲

۲۳. برتراند راسل

آقای برتراند راسل در کتاب «چرا مسیحی نیستم» می‌نویسد: «خلفای اسلامی نسبت به کلیمیان و عیسویان با محبت‌تر از دول مسیحی نسبت به مسلمانان و کلیمیان بوده‌اند.»^۳

۲۴. ریچارد ساوثرن

آقای ریچارد ساوثرن (R.W. Southern) در کتاب «صورة الاسلام فی اوروبا» می‌نویسد: «تعالیم قرآن مقتضی حمایت از مسیحیان (اهل کتاب و اهل ذمه)، و عدم تعرض به حیات و عقائد آنان است، در مقابل اینکه به مسلمانان جزیه بدهند. و به مقتضای آن، مسیحیان

۱ - رحلات فی الجزيرة العربية، ج. آر ویلستد، تعریب محمد درویش، ص ۱۹

۲ - فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، ص ۴۱

۳ - چرا مسیحی نیستم، ص ۲۶۳

رؤسای اسقف، کاهنان، راهبان و دیرهایشان حفظ می‌شوند. همچنین گروهی از آنان پست‌های معتبری را در دیوان اداری قرطبه بر عهده داشتند.^۱

۲۵. استانفورد جی شاو

آقای استانفورد جی شاو (Stanford Jay. Shaw) در کتاب «تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید» می‌نوسد: «عثمانیها در رفتار با اهل ذمه یا اهل کتاب یعنی مسیحیان، یهودیان و سایر ادیانی که به وحدانیت خدا ایمان داشتند، از همان روش دیرینه اسلامی یعنی بردباری و مدارای دینی پیروی کردند. بنابر این روش تا زمانی که اهل ذمه حکومت اسلامی را به رسمیت می‌شناختند و به جای انجام خدمات نظامی جزیه می‌پرداختند، حکومت اسلامی موظف بود از جان، مال و مذهب آنان حمایت کند. شماری از مسیحیان بالکان برای اینکه از مزایای مذهب رسمی کشور برخوردار شوند و یا برای این که از گروههای اقلیت مذهبی همچون بوگومیل‌ها خارج شوند، به اسلام گرویدند؛ این فرقه در حکومت مسیحیان مورد آزار بودند و پیروزی عثمانی‌ها را رهایی خود تلقی می‌کردند.»^۲

۲۶. اینگمار کارلسون

آقای اینگمار کارلسون (Ingemar Karlsson) سیاستمدار و اسلام‌شناس سوئدی در کتاب «الاسلام و أوروبا تعایش أم مجابهة» درباره نحوه گسترش اسلام می‌نویسد: «از جنبه نظامی محض، امکان ائتلاف با قبایل دیگر مقبول و آسان است. بلکه این قبایل اولاً می‌بایست این ائتلاف را بوسیله التزام به دین اسلام و دفاع از آن تحکیم بخشند، و دیگر برای قبایل و پیروان ادیان وثنی (بت پرستی) که در شبه جزیره عربستان هستند راهی جز

۱ - صورة الاسلام فی أوروبا فی القرون الوسطی، صص ۵۶ - ۵۷ : «تقتضی تعالیم القرآن بحماية المسیحیین (اهل الکتاب، الذمیین)، و عدم التعرض لعقائهم او لحيواتهم: علی أن يؤدوا الجزية للمسلمین. و بمقتضى ذلك احتفظ المسیحیون بمطارتهم و کهنتم و رهبانهم و دیاراتهم. ثم إن فئة منهم تولت مناصب معتبرة فی دیوان صاحب قرطبة.»

۲ - تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ص ۵۱

۳ - این کتاب با عنوان «اسلام و اروپا، همزیستی یا خصومت» توسط داود وفاوی و منصوره حسینی به فارسی ترجمه، و در سال ۱۳۸۰ نشر شده است.

انتخاب میان اسلام آوردن یا مرگ در این مرحله نخست فراهم نیامده است. اما هنگامی که شوکت و قدرت اسلام در جزیره عربستان فزونی یافت و ارتش‌های عربی شروع به درنوردیدن کشورهای مجاور می‌کردند که اقوام دیگری در آن ساکن بودند و به وحدانیت خداوند ایمان داشتند^۱ سیاست اسلام در قبال این ساکنان و نیز ادیان دیگر بویژه ادیان آسمانی تغییر نمود، چنانکه گرویدن به اسلام در اولویت نخست نماند و حفظ دیانت و شعائر و معابدشان یکی از حقوق آنها شد که حکومت اسلامی از طرف دیگر برایشان تضمین می‌نمود. و در کشورهایی که مسلمین فتح نمودند و تحت امر آنان درآمد تبلیغ اسلامی و دعوت به گرویدن اسلام از طریق وسایل نرم و بدون خشونت، اقدام به نقشی پیشگامانه در جذب اقوام دیگر کرد. آنچنانکه بازرگانان مسلمان سهم بسزایی در انتشار دین جدید اسلام در آسیا و آفریقا ایفا نمودند. و این بازرگانان، سفیرانی برای نظام اجتماعی جدید گشتند. و به لطف تلاشهای آنان، قلمرو اسلام گسترش یافت تا جایی که به نیجریه در غرب آفریقا و به چین در دورترین نقطه آسیای شرقی رسید. و از طریق دریا به سرزمین‌های دور دیگری مانند هند و زنجبار و ماداگاسکار رسید.[...] و بازرگانان هندی پس از مسلمان شدن، این ماموریت را عهده‌دار شدند و اسلام را به بسیاری از مردم جزایر مالزی رساندند.^۲

۲۷. توماس آرنولد

آقای توماس آرنولد (Thomas Arnol d) دانشمند و شرق‌شناس بریتانیایی متوفی ۱۹۳۰م، در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» می‌نویسد: «مناطق از امپراطوری بیزانس که با سرعت به تصرف مسلمانان درآمده بود خود را در حال استفاده کامل از آنچنان آزادی یافتند [...] که برای قرنهای متمادی آن طور آزادی را بیاد نداشتند. آنان مجاز بودند که آزادانه و بدون

۱ - به احتمال زیاد منظور نویسنده از اقوام دیگر که به وحدانیت خداوند قائل بودند، اهل کتاب (یهود و نصاری) می‌باشند. لکن همه نصاری موحد نبودند بلکه غالب آنان قائل به تثلیث و خدایی سیدنا عیسی مسیح بودند که از میان آنها فرقه‌ای بودند که بر خلاف عموم نصاری به انسان بودن سیدنا عیسی مقرر بودند و این فرقه مطرود عامه رؤسای کلیسا نیز بودند.

۲ - الاسلام و أوروبا تعایش ام مجابهة، ص ۱۹

هیچگونه مزاحمت تکالیف دینی خود را انجام داده و مراسم مذهبی خود را برپا دارند [...] وسعت این آزادی را که در تاریخ قرن هفتم کم نظیر بود میتوان از پیمان‌هایی که با شهرهای مفتوحه منعقد میشد قضاوت نموده و بدست آورد. در این قراردادها حفظ جان و مال، آزادی دین و عقیده در برابر تسلیم و پرداخت جزیه تضمین شده بود.^۱

۲۸. ریچارد فرای

آقای ریچارد نیلسون فرای (Richard Nelson Frye) استاد برجسته دانشگاه هاروارد و یکی از محققان خاورشناس و ایران شناس، در گذشته در تاریخ ۲۰۱۴م، در کتاب «عصر زرین فرهنگ ایران» درباره اسلام پذیری ایرانیان می‌نویسد: «شمار مردم محلی که به صفوف اسلام پیوسته بودند و آن را پذیرفته بودند بیش از قدرت زرتشتیانی بود که می‌خواستند ایران را به کیش خویش باز آورند. چنین می‌نماید که آیین زرتشت براستی ورشکسته بود و به دشواری می‌توانست با اسلام به جهاد برخیزد. از نظر دینی چندان ایستادگی در ایران عرضه نمی شد [...] تصور کهن ریختن عربان از بیابان با یک دست به قرآن و دست دیگر به شمشیر اینک کاملاً منسوخ شده است. این چنین پدیده‌ای هرگز نبوده است و امروزه واقعیات آشکارتر شده‌اند.»^۲

۲۹. مونتگمری وات

آقای مونتگمری وات (Montgomery Watt) متوفی ۲۰۰۶م، در کتاب «تأثیر اسلام در اروپا» می‌نویسد: «عمل جهاد، تا آنجا که به پیروزی مسلمین مربوط میشد، به رشد مداوم اتحادیه اسلام و توسعه وسیع منطقه‌ها متسمراً انجامید. البته این مسأله به آن معنی نیست که دین اسلام با لبه شمشیر گسترش یافت. در واقع عربستان قبایل بت پرست کافر که آماج جهاد قرار گرفته بودند از میان اسلام و شمشیر بالاخره یکی را انتخاب کردند. معهذا با یهودیان،

۱ - تاریخ گسترش اسلام، توماس آرنولد، ص ۴۲، (به نقل از خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی حسینی طباطبایی، ج ۳، ص ۹۷) مطابق با نسخه عربی این کتاب با عنوان «الدعوة إلى الإسلام» (ص ۷۴)

۲ - عصر زرین فرهنگ ایران، صص ۸۹ - ۹۰

مسیحیان و زردشتان و سایر اقوامی که دارای کتاب آسمانی بودند رفتار دیگری شد. دین آنها در پهلوی دین اسلام محترم شمرده شد، هرچند که به هواداران معاصر هرکدام از این ادیان اشاره شد که دست از دین خود بکشند. با وجود این، آنها هنوز در دین خود باقی بودند و توسط مسلمین به عنوان متحدین یک آب و خاک پذیرفته شده بودند. در سرزمین‌های خارج از عربستان که مورد هجوم اعراب قرار گرفت اکثر ساکنین آنها در دین اولیه خود ماندند.^۱

همو در جایی دیگر از کتابش درباره‌ی این دیدگاه منتقدان اسلام که دین اسلام، دین شمشیر و شدت عمل است، می‌گوید: «در این رابطه تصویر اروپائیان از اسلام بسیار دور از واقعیت است. چنانکه در فصل اول کتاب گفته شد انتخاب بین اسلام و شمشیر بر یهودیان، مسیحیان و اعضای سایر ادیان شناخته شده تحمیل نشد بلکه این عقیده محدود به بت پرستان عربستان شد و فراتر از مرزهای آن هم نرفت. فعالیتهای نظامی مسلمین که تواریخ پر است از این نوع فعالیتهای، فقط برای گسترش مرزهای سیاسی بکار گرفته شد. تغییر دین به اسلام فقط از راه موعظه و فشار اجتماعی صورت گرفت.»^۲

۳۰. آدام متز

خاورشناس آلمانی آقای آدام متز (Adam Mez) متوفای ۱۹۱۷م، در کتاب «الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجرى» می‌گوید: «در نیمه‌ی دوم قرن چهار هجری، منشوری از سوی امیر المؤمنین برای صائبین نوشته شد که به موجب آن به حفظ و صیانت و دفاع از حریمشان و نیز دوری ستم از آنان امر شده بود.»^۳ همو در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «حکومت اسلامی در شعایر دینی اهل ذمه دخالت نمی‌کرد، بلکه از سوی برخی از خلفا ابلاغیه صادر

۱ - تأثیر اسلام در اروپا، صص ۱۷ - ۱۸

۲ - منبع قبل، ص ۱۳۵

۳ - الحضارة الاسلامة فی القرن الرابع الهجرى، ج ۱، صص ۲۷ - ۲۸

می‌شد که در مراسم‌ها و اعیادشان [آزادانه] حاضر شوند و به حفظ و صیانتشان امر می‌نمود.»^۱

۳۱. کارن آرمسترانگ

خانم کارن آرمسترانگ (Karen Armstrong) نویسنده و پژوهشگر انگلیسی که سابقاً جزو راهبان کاتولیک بوده در کتاب «محمد زندگی نامه پیامبر اسلام» می‌نویسد: «بسیاری از اسپانیایی‌های مسیحی، از اینکه در داخل امپراطوری اسلامی آزادانه و بدون هیچ نگرانی با هم‌شهریان مسلمان و یهودی خود زندگی متمدن و پیشرفته‌ای را ادامه می‌دادند افتخار نموده و خود را از سایر ملل اروپائی برتر احساس می‌کردند. به همین دلیل این شهروندان اسپانیائی را Mozarabs یا Arabisers می‌نامیدند.»^۲ وی در جای دیگر از کتابش در نقد این تصور غلط که اسلام دین شمشیر است می‌گوید: «اسلام دین شمشیر نامیده می‌شود، تفکری که روحانیت واقعی را رها کرده و به عوض آن به خشونت و مداراناپذیری جنبه تقدس و معنویت داده است این تصویری است از یک اسلام متعصب و خشک در نزد مسیحیان غرب، که به زمان قرون وسطی بر می‌گردد، یعنی زمانی که خود مسیحیان در حال جنگ‌های صلیبی در خاورمیانه بودند و این جنگ‌ها را مقدس می‌شمردند. امروزه نیز رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها و کتاب‌ها مرتباً از شمشیر اسلام، خشونت مقدس، یا ترور مقدس صحبت می‌کنند. اما این یک وارونه نگری محض است.»^۳ و باز در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «در غرب تصور ما از محمد (ص) شوالیه‌ای است که شمشیر خود را برای تحمیل اسلام تیز نموده تا دنیای ناباور را به زور و تهدید به باور دینی برساند. در حالی که واقعیت درست برعکس این بود.»^۴

۱ - منبع قبل، ج ۱، ص ۸۸

۲ - محمد(ص) زندگی نامه پیامبر اسلام، ص ۱۸

۳ - منبع قبل، صص ۲۲۰ - ۲۲۱

۴ - منبع قبل، ص ۲۲۵

منابع و مآخذ:

الف (قرآن کریم ، کتاب های حدیثی

۱. قرآن کریم
۲. موطأ الإمام مالك؛ الناشر: مؤسسة الرسالة سنة النشر: ١٤١٢ هـ
۳. صحيح البخاري ؛ الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ
۴. صحيح مسلم ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت [بی‌تا]
۵. صحيح ابن خزيمة؛ الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت [بی‌تا]
۶. صحيح ابن حبان؛ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٤ - ١٩٩٣ م
۷. السنن الكبرى للنسائي ؛ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م
۸. سنن الترمذي؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م
۹. سنن أبي داود ؛ الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت
۱۰. سنن ابن ماجه ؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية - دمشق
۱۱. سنن سعيد بن منصور ؛ الناشر: الدار السلفية - الهند الطبعة: الأولى، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٢ م
۱۲. مسند البزار ؛ الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة
۱۳. الأدب المفرد للبخاري؛ الناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م
۱۴. المستدرک علی الصحيحین للحاکم ؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م
۱۵. السنن الكبرى للبيهقي ؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م
۱۶. شعب الإيمان للبيهقي؛ الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م
۱۷. مصنف عبد الرزاق؛ الناشر: المجلس العلمي - الهند الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ هـ
۱۸. مصنف ابن أبي شيبة ؛ الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ هـ
۱۹. حلية الأولياء لأبي نعيم الأصبهاني ؛ الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤ هـ - ١٩٧٤ م
۲۰. مساوئ الأخلاق للخرائطي ؛ الناشر: مكتبة السوادى للتوزيع، جدة الطبعة: الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م
۲۱. مكارم الأخلاق للطبراني ؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م

٢٢. المعجم الكبير للطبراني ؛ دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة الطبعة: الثانية
 ٢٣. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد-الهيثي؛ الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة عام النشر: ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م
 ٢٤. الأموال لابن زنجويه ؛ الناشر: مركز الملك فيصل للبحوث والدراسات الإسلامية، السعودية الطبعة: الأولى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م

ب (فقه و شروح احاديث

١. الأم للشافعي؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت سنة النشر: ١٤١٠هـ/١٩٩٠م
 ٢. شرح السير الكبير للشيباني ؛ الناشر: الشركة الشرقية للإعلانات الطبعة: بدون طبعة تاريخ النشر: ١٩٧١ م
 ٣. الحجة على أهل المدينة للشيباني؛ الناشر: عالم الكتب - بيروت الطبعة: الثالثة، ١٤٠٣ هـ
 ٤. مختصر اختلاف العلماء للطحاوي ؛ الناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٧ هـ
 ٥. معالم السنن للخطابي ؛ الناشر: المطبعة العلمية - حلب الطبعة: الأولى ١٣٥١ هـ - ١٩٣٢ م
 ٦. مراتب الإجماع - ابن حزم ؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت
 ٧. المبسوط للسرخسي؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت تاريخ النشر: ١٤١٤ هـ-١٩٩٣ م
 ٨. شرح صحيح البخاري لابن بطل ؛ الناشر: مكتبة الرشد - الرياض الطبعة: الثانية، ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م
 ٩. الإجماع - ابن المنذر ؛ الناشر: دار المسلم للنشر والتوزيع: الطبعة الأولى ١٤٢٥ هـ، ٢٠٠٤ م
 ١٠. الاستذكار لابن عبد البر؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٢١ - ٢٠٠٠ م
 ١١. التمهيد لابن عبد البر ؛ الناشر: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية - المغرب عام النشر: ١٣٨٧ هـ
 ١٢. شرح النووي على صحيح مسلم ؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الثانية، ١٣٩٢ هـ
 ١٣. المنتقى شرح الموطأ للباقي؛ الناشر: مطبعة السعادة - بجوار محافظة مصر الطبعة: الأولى، ١٣٣٢ هـ
 ١٤. مرقة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح - الملا علي قاري؛ الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م
 ١٥. بداية المجتهد ونهاية المقتصد لابن رشد ؛ الناشر: دار الحديث - القاهرة تاريخ النشر: ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٤ م
 ١٦. المطالع على ألفاظ المقنع لابن أبي الفتح ؛ الناشر: مكتبة السوادي للتوزيع الطبعة الأولى ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٣ م
 ١٧. تحرير ألفاظ التنبيه للنووي ؛ الناشر: دار القلم - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ

١٨. روضة الطالبین وعمدة المفتین - النووی؛ الناشر: المكتب الإسلامي، بیروت- دمشق- عمان، الطبعة: الثالثة، ١٤١٢هـ / ١٩٩١م
١٩. منهاج الطالبین وعمدة المفتین فی الفقه للنووی؛ الناشر: دار الفكر الطبعة: الأولى، ١٤٢٥هـ/ ٢٠٠٥م
٢٠. اختلاف الأئمة العلماء لابن هُبيرة ؛ الناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان / بیروت الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م
٢١. أحكام أهل الزمة لابن القيم الجوزية ؛ الناشر: رمادی للنشر - الدمام الطبعة: الأولى، ١٤١٨ - ١٩٩٧م
٢٢. كفاية الأخیار فی حل غایة الإختصار- تقي الدين الحصري؛ الناشر: دار الخير - دمشق الطبعة: الأولى، ١٩٩٤م
٢٣. الشرح الكبير على متن المقنع لابن القدامة؛ الناشر: دار الكتاب العربي للنشر والتوزيع
٢٤. الكافي في فقه الإمام أحمد لابن القدامة ؛ الناشر: دار الکتب العلمیة الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤م
٢٥. المغني لابن قدامة ؛ الناشر: مكتبة القاهرة - مصر تاریخ النشر: ١٣٨٨هـ - ١٩٦٨م
٢٦. مجموع الفتاوى لابن تيمية ؛ الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية، المملكة العربية السعودية عام النشر: ١٤١٦هـ/ ١٩٩٥م
٢٧. فتح الباري شرح صحيح البخاري لابن حجر ؛ الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩هـ
٢٨. الديباج على صحيح مسلم بن الحجاج للسيوطي ؛ الناشر: دار ابن عفان - المملكة العربية السعودية - الخبر الطبعة: الأولى ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م
٢٩. حق الجار- الذهبي؛ الناشر: دار عالم الكتب للنشر والتوزيع عام النشر: ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م
٣٠. الزواجر عن اقتراف الكبائر لابن حجر الهيتمي ؛ الناشر: دار الفكر الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م
٣١. مغني المحتاج إلى معرفة معاني ألفاظ المنهاج - الخطيب الشربيني ؛ الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الأولى، ١٤١٥هـ - ١٩٩٤م
٣٢. رد المحتار على الدر المختار لابن عابدين؛ الناشر: دار الفكر-بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م
٣٣. عون المعبود للعظيم آبادي ؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٥ هـ
٣٤. نيل الأوطار - الشوكاني؛ الناشر: دار الحديث، مصر الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م
٣٥. إعانة الطالبين للدمياطي؛ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع الطبعة: الأولى، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٧م
٣٦. فقه السنة لسيد سابق ؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان الطبعة: الثالثة، ١٣٩٧ هـ - ١٩٧٧م

٣٧. التشريع الجنائي الإسلامي مقارناً بالقانون الوضعي، عبدالقادر عودة؛ الناشر: دار الكاتب العربي، بيروت
٣٨. نظام السلم والحرب في الإسلام، مصطفى السباعي؛ الناشر: دار الوراق، الرياض، الطبعة الثانية، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م
٣٩. التكافل الاجتماعي في الإسلام - تأليف: د. عبدالله ناصح علوان، مترجم: محمد صالح سعيدي، نشر احسان / ايران
٤٠. إرهاب المستأمنين وموقف الإسلام منه- بدر بن ناصر البدر؛ منشور على موقع وزارة الأوقاف السعودية بدون بيانات [بيتنا]
٤١. التعايش مع غير المسلمين في المجتمع المسلم- منقذ بن محمود السقار؛ الناشر: رابطة العالم الإسلامي - مكة المكرمة الطبعة: الأولى، ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦م
٤٢. حقوق الإنسان في الإسلام - عبدالله التركي؛ الناشر: وزارة الشؤون الإسلامية والأوقاف والدعوة والإرشاد - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ
٤٣. مفهوم الحرية بين الإسلام والجاهلية - علي بن نايف الشحود؛ الطبعة: الأولى، ١٤٣٢هـ - ٢٠١١م
٤٤. حقوق الحيوان والرفق به في الشريعة الإسلامية - أحمد عبيد الكبيسي؛ الناشر: الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة الطبعة: السنة الثامنة - العدد الرابع - ربيع الأول ١٣٩٦هـ / ١٩٧٦م

ج) تفسير و علوم قرآن

١. النسخ والمسنوخ للنحاس؛ الناشر: مكتبة الفلاح - الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨هـ
٢. تفسير القرآن لعبد الرزاق الصنعاني؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، سنة ١٤١٩هـ
٣. تفسير القرآن العظيم لابن أبي حاتم؛ الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز - المملكة العربية السعودية الطبعة: الثالثة - ١٤١٩هـ
٤. جامع البيان في تأويل القرآن للطبري؛ الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م
٥. معالم التنزيل في تفسير القرآن للبغوي؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الأولى ١٤٢٠هـ ،
٦. أحكام القرآن - الجصاص؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت تاريخ الطبع: ١٤٠٥هـ
٧. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز لابن عطية؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤٢٢هـ
٨. زاد المسير في علم التفسير لابن الجوزي؛ الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤٢٢هـ
٩. المصنف بألف أهل الرسوخ لابن الجوزي؛ الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الطبعة الثالثة، ١٤١٨هـ / ١٩٩٨م

١٠. الكشف للزمخشري ؛ الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة: الثالثة - ١٤٠٧ هـ
١١. الجامع لأحكام القرآن - القرطبي؛ الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة الطبعة: الثانية، ١٣٨٤ هـ - ١٩٦٤ م
١٢. البحر المحیط في التفسير لابی حیان الاندلسي؛ الناشر: دار الفكر - بيروت الطبعة: ١٤٢٠ هـ
١٣. تفسير القرآن العظيم لابن كثير ؛ الناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع الطبعة: الثانية ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م
١٤. البرهان في علوم القرآن للزركشي ؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية عيسى البابي الحلبي وشركائه الطبعة: الأولى، ١٣٧٦ هـ - ١٩٥٧ م
١٥. الموافقات للشاطبي؛ الناشر: دار ابن عفان الطبعة: الأولى ١٤١٧ هـ / ١٩٩٧ م
١٦. الإتيان في علوم القرآن للسيوطي؛ الناشر: الهيئة المصرية العامة للكتاب الطبعة: ١٣٩٤ هـ / ١٩٧٤ م
١٧. التحرير والتنوير لابن عاشور ؛ الناشر: الدار التونسية للنشر - تونس سنة النشر: ١٩٨٤ هـ
١٨. التفسير الوسيط للقرآن الكريم لطنطاوي؛ الناشر: دار نخضة مصر للطباعة والنشر والتوزيع، الفجالة - القاهرة
١٩. التفسير الوسيط للزحيلي ؛ الناشر: دار الفكر - دمشق الطبعة: الأولى - ١٤٢٢ هـ
٢٠. الواضح في علوم القرآن- مصطفى ديب البغا؛ الناشر: دار الكلم الطيب / دار العلوم الانسانية - دمشق الطبعة: الثانية، ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م
٢١. علوم القرآن الكريم- نور الدين محمد عتر الحلبي؛ الناشر: مطبعة الصباح - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٣ م
٢٢. مباحث في علوم القرآن - صبحي صالح؛ الناشر: دار العلم للملايين الطبعة الرابعة والعشرون كانون الثاني/ يناير ٢٠٠٠ م
٢٣. نفحات من علوم القرآن - محمد أحمد محمد معبد؛ الناشر: دار السلام - القاهرة الطبعة: الثانية، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م

د) تاریخ و تراجم

١. الأموال للقاسم بن سلام ؛ الناشر: دار الفكر - بيروت
٢. المغازي ، محمد بن عمر الواقدي؛ الناشر: دار الأعلي - بيروت الطبعة: الثالثة - ١٤٠٩ هـ - ١٩٨٩ م
٣. السيرة النبوية لابن هشام ؛ الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر الطبعة: الثانية، ١٣٧٥ هـ - ١٩٥٥ م
٤. الخراج لأبي يوسف؛ الناشر: المكتبة الأزهرية للتراث - القاهرة
٥. الخراج - يحيى بن آدم؛ الناشر: المطبعة السلفية ومكتبتها الطبعة: الثانية، ١٣٨٤ هـ

٦. أخبار أبي حفص عمر بن عبد العزيز- أبو بكر الآجري؛ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت / سورية الطبعة: الثانية، ١٩٨٠م - ١٤٠٠هـ
٧. دلائل النبوة للبيهقي؛ الناشر: دار الكتب العلمية، دار الريان للتراث الطبعة: الأولى - ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
٨. أخبار القضاة - وكيع الضبي؛ الناشر: المكتبة التجارية الكبرى الطبعة: الأولى، ١٣٦٦هـ - ١٩٤٧م
٩. فتوح مصر والمغرب لابن عبد الحكم؛ الناشر: مكتبة الثقافة الدينية ع ام النشر: ١٤١٥هـ
١٠. فتوح البلدان - البلاذري ؛ الناشر: دار ومكتبة الهلال- بيروت عام النشر: ١٩٨٨ م
١١. الطبقات الكبرى لابن سعد؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م
١٢. تاريخ الرسل والملوك - الطبري؛ الناشر: دار التراث - بيروت الطبعة: الثانية - ١٣٨٧ هـ
١٣. الأحكام السلطانية - الماوردي؛ الناشر: دار الحديث - القاهرة
١٤. الأحكام السلطانية للفراء؛ الناشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، لبنان الطبعة : الثانية ، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م
١٥. الفروق - القرافي؛ الناشر: عالم الكتب [الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ]
١٦. صفة الصفوة - ابن الجوزي؛ الناشر: دار الحديث، القاهرة، مصر الطبعة: ١٤٢١هـ/ ٢٠٠٠م
١٧. ترتيب المداوك وتقريب المسالك - القاضي عياض؛ الناشر: مطبعة فضالة - المحمدية، المغرب الطبعة: الأولى ١٩٦٦ - ١٩٧٠ م
١٨. عيون الأثر - ابن سيد الناس ؛ الناشر: دار القلم - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٤ هـ ، ١٩٩٣ م
١٩. تاريخ دمشق لابن عساكر؛ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م
٢٠. أخبار العلماء بأخبار الحكماء للقفطي؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥م
٢١. الكامل في التاريخ - ابن الأثير؛ الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م
٢٢. معجم البلدان - ياقوت الحموي؛ الناشر: دار صادر، بيروت الطبعة: الثانية، ١٩٩٥ م
٢٣. البداية والنهاية - ابن كثير؛ الناشر: دار إحياء التراث العربي الطبعة: الأولى ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨م
٢٤. الاستيعاب في معرفة الأصحاب لابن عبد البر؛ الناشر: دار الجيل، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م
٢٥. الإصابة في تمييز الصحابة لابن حجر؛ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٥هـ
٢٦. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار للمقرئبي؛ الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ

۲۷. حسن المحاضرة في تاريخ مصر والقاهرة - السيوطي؛ الناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه - مصر الطبعة: الأولى ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ م
 ۲۸. المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام - د. جواد علي؛ الناشر: دار الساقية للطبعة: الرابعة ۱۴۲۲ هـ / ۲۰۰۱ م
 ۲۹. دراسات في تاريخ العرب القديم - د. محمد بيومي مهران، الناشر: دار المعرفة الجامعية للطبعة: الثانية مزينة ومنقحة
 ۳۰. مجموعة الوثائق السياسية للعهد النبوي والخلافة الراشدة - محمد حميد الله الحيدر آبادي الهندي؛ الناشر: دار النفائس - بيروت الطبعة: السادسة - ۱۴۰۷ هـ
 ۳۱. روائع من التاريخ العثماني، أورخان محمد علي؛ الناشر: دار الكلمة - مصر الطبعة الأولى ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م
 ۳۲. خیانت در گزارش تاریخ، مصطفی طباطبائی، انتشارت چاپخش، چاپ اول، ۱۳۶۶
- هـ) لغت و معاجم لغوی و فقهی**
۱. جهره اللغة لابن دريد؛ الناشر: دار العلم للملايين - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۹۸۷ م
 ۲. معجم مقاييس اللغة لابن فارس؛ الناشر: دار الفكر عام النشر: ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م
 ۳. المفردات في غريب القرآن للراغب الأصفهاني؛ الناشر: دار القلم، دار الشامية - دمشق بيروت الطبعة: الأولى - ۱۴۱۲ هـ
 ۴. النهاية في غريب الحديث والأثر لابن اثير؛ الناشر: المكتبة العلمية - بيروت، ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م
 ۵. مختار الصحاح - زين الدين الرازي؛ الناشر: المكتبة العصرية - دار النموذجية، بيروت - صيدا الطبعة: الخامسة، ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م
 ۶. لسان العرب - ابن منظور؛ الناشر: دار صادر - بيروت الطبعة: الثالثة - ۱۴۱۴ هـ
 ۷. المطلع على ألفاظ المقنع لابن أبي الفتح؛ الناشر: مكتبة السواديين للتوزيع والطباعة: الطبعة الأولى ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۳ م
 ۸. همع الهوامع في شرح جمع الجوامع للسيوطي؛ الناشر: المكتبة التوفيقية - مصر
 ۹. شذا العرف في فن الصرف للحملاوي؛ الناشر: مكتبة الرشد - الرياض
 ۱۰. المعجم الوسيط التأليف مجمع اللغة العربية بالقاهرة (إبراهيم مصطفى / أحمد الزيات / حامد عبد القادر / محمد النجار)؛ الناشر: دار الدعوة
 ۱۱. معجم اللغة العربية المعاصرة - مختار عبد الحميد عمر؛ الناشر: عالم الكتب الطبعة: الأولى، ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م
 ۱۲. معجم لغة الفقهاء، محمد روااس قلعي - حامد صادق قنيبي؛ الناشر: دار النفائس للطباعة والنشر والتوزيع الطبعة: الثانية، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م
 ۱۳. قاموس قرآن، قرشي، سيد علي أكبر، نشر، دار الكتب الإسلامية، چاپ ششم، تهران، ۱۴۱۲ هـ

(و) منابع مستشرقین (خاورشناسان)

۱. تاریخ تمدن ، ویل دورانت ، ترجمه احمد آرام و دیگران ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران ، چاپ چهارم ۱۳۷۳
۲. درس های درباره ی اسلام ، گلدزهر ، ترجمه علینقی منزوی ، انتشارات کمانگیر ، تهران چاپ دوم ۱۳۵۷
۳. فرهنگ اسلام در اروپا ، زیگرید هونکه ، ترجمه مرتضی رهبانی ، نشر فرهنگ اسلامی ، چاپ پنجم ۱۳۷۶
۴. تاریخ تمدن اسلام ، جرجی زیدان ، ترجمه علی جواهر کلام ، انتشارات امیرکبیر ، تهران چاپ هفتم ۱۳۷۲
۵. نگاهی به تاریخ جهان ، جواهر لعل نهرو ، ترجمه محمود تفضلی ، انتشارات امیر کبیر ، تهران چاپ هفتم ۱۳۶۶
۶. اسلام در ایران ، ایلیا پولوچ پطروشفسکی ، ترجمه کریم کشاورز ، انتشارات پیام ، تهران چاپ هفتم ۱۳۶۳
۷. تاریخ جامع ادیان ، جان بی ناس ، ترجمه علی اصغر حکمت ، انتشارات پیروز ، چاپ سوم ۱۳۵۴
۸. تاریخ عرب ، فلیپ خلیل حتی ، ترجمه ابوالقاسم پاینده ، انتشارات آگاه ، چاپ دوم ۱۳۶۶
۹. تاریخ تمدن اسلام و عرب ، گوستاو لوبون ، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، انتشارات افراسیاب چاپ دوم ۱۳۸۰
۱۰. اسلام و تمدن اسلامی ، آندره میکل ، ترجمه حسن فروغی ، انتشارات سمت ، تهران ، چاپ اول ۱۳۸۱
۱۱. کلیات تاریخ ، جورج ولز ، ترجمه مسعود رجب نیا ، انشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۵۱،
۱۲. تاریخ مردمان عرب ، آلبرت حورانی ، ترجمه فرید جواهر کلام ، انتشارات امیرکبیر ، تهران ، چاپ دوم ۱۳۸۷
۱۳. تاریخ خاورمیانه ، پیتر منسفیلد ، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، تهران چاپ ۱۳۸۵
۱۴. قصة الإنسان ، جورج حتا ؛ الناشر: دارالعلم للملایین - بیروت، الطبعة السادسة ۱۹۷۹م
۱۵. الإسلام خواطر و سوانح ، هنری دی کاستری ؛ الناشر: مكتبة النافذة - الجيزة ، الطبعة الأولى ۲۰۰۸م ، ترجمه أحمد فتحي زغلول
۱۶. محمد رسول الله ، اتین دینت ؛ الناشر: دارالمعارف - القاهرة الطبعة الثالثة ۱۹۸۶ م ، ترجمه د. عبدالحلیم محمود ، د. محمد عبدالحلیم
۱۷. اسلام در قرون وسطی ، فن گوستاو گرونباوم ، ترجمه غلامرضا سمیعی ، نشر البرز ، تهران چاپ اول ۱۳۷۳

۱۸. تاریخ تمدن ؛ آرنولد توین بی ، ترجمه یعقوب آژند ، انتشارات مولی ، تهران ، چاپ اول ۱۳۶۲
۱۹. الدعوة إلى الإسلام، توماس ارنولد، ترجمة: د.حسن ابراهيم حسن، د. عبدالمجيد عابدين، اسماعيل النحراوى، الناشر: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۷۱م
۲۰. الاسلام و أوروبا تعايش أم مجاعة، انجار كارلسون، مترجم: سمير بوتاني؛ الناشر: مكتبة الشروق الدولية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۳م
۲۱. صورة الاسلام في اوروبا في القرون الوسطى، ريجارد ساوثرن، معرب: د. رضوان السيد، الناشر: دارالمدار الاسلامي، الطبعة الثانية، ۲۰۰۶م
۲۲. تاريخ قرون وسطى، البرماله و ژول ايزاك، ترجمه عبدالحسين خان هزير، نشر علم ، تهران ۱۳۶۶
۲۳. کوروش نامه، گزنقون، ترجمه: رضا مشايخي، انتشارات، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳، نسخه تايپي [الکترونيکی]
۲۴. ايران در زمان ساسانيان، آرتور کريستين سن، ترجمه: رشيد ياسمي، صداي معاصر، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۵
۲۵. وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانيان، کريستين سن، ترجمه: مجتبی مینوی، نشر، کيسون معارف، چاپ مجلس، طهران، ۱۳۱۴
۲۶. تاريخ ايران، پيگولوسکايا و ديگران، ترجمه: کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۳
۲۷. فتوحات اعراب در آسیای مرکزی، پروفيسور گيب، ترجمه: حسين احمدی پور، تبريز، چاپ اخترشال، ۱۳۳۶
۲۸. تاريخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جديد، استانفورد جی شاو، ترجمه محمود رمضان زاده، ناشر: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۰
۲۹. تأثیر اسلام در اروپا، مونتگمری وات، ترجمه: یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۱
۳۰. محمد(ص) زندگی نامه پیامبر اسلام، کارن آرمسترانگ، ترجمه کیانوش حشمتی، نشر: تهران، حکمت، ۱۳۸۳
۳۱. چرا مسیحی نیستم، برتراند راسل، ترجمه، طاهری، چاپ اول، آسان، ۱۳۴۹
۳۲. رحلات فی الجزيرة العربية، ج. آر ویلستد، تعریب محمد درویش، الناشر: هیئة ابوظبی للثقافة و التراث، المجمع الثقافي، ۱۴۳۰هـ
۳۳. اقباط و مسلمون منذ الفتح العربي إلى عام ۱۹۲۲م، جاك تاجر، الناشر: مؤسسة هنداوي للتعليم والثقافة، مصر - القاهرة ۲۰۱۲م
۳۴. قالوا عن الاسلام ، د. عمادالدين خليل؛ الناشر: الندوة العالمية للشباب الاسلامي - الرياض الطبعة الأولى ۱۹۹۲م
۳۵. الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري، آدم متر، مترجم: محمد عبدالهادی ابوريده، الناشر: دارالكتب العربي، بيروت، الطبعة الخامسة [بی تا]

۳۶. عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد فرای، مترجم؛ مسعود رجب نیا، نشر، سروش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۳
۳۷. روح القوانين، مونته‌سکیو، مترجم: علی اکبر مهتدی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۴۹
۳۸. قانون اساسی ایالات متحد آمریکا، مترجم: شهرام ارشد نژاد، انتشارات گیل، تهران، ۱۳۸۰
۳۹. ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، ژان بشلر، مترجم: علی اسدی، ناشر، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۷۰
۴۰. نژادپرستی و فرهنگ، چهار سخنرانی، ترجمه منوچهر هزارخانی، نشر، کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳۴۸
۴۱. قانون اساسی ایالات متحد آمریکا، مترجم: شهرام ارشد نژاد، انتشارات گیل، تهران، ۱۳۸۰
۴۲. اطلس حقوق بشر، اندرو فاگان، مترجم: امید کوکی و مهدی خدایی، انتشارات آرمان شهر، چاپ اول، ۱۳۹۳

وبسایت رد شبهات ملحدین: No-Atheism.net

کانال تلگرام رد شبهات ملحدین: [@No_Atheism](https://t.me/No_Atheism)

صفحه فیسبوک رد شبهات ملحدین: fb.com/IslamWay1434

کانال آپارات رد شبهات ملحدین: aparat.com/asteira